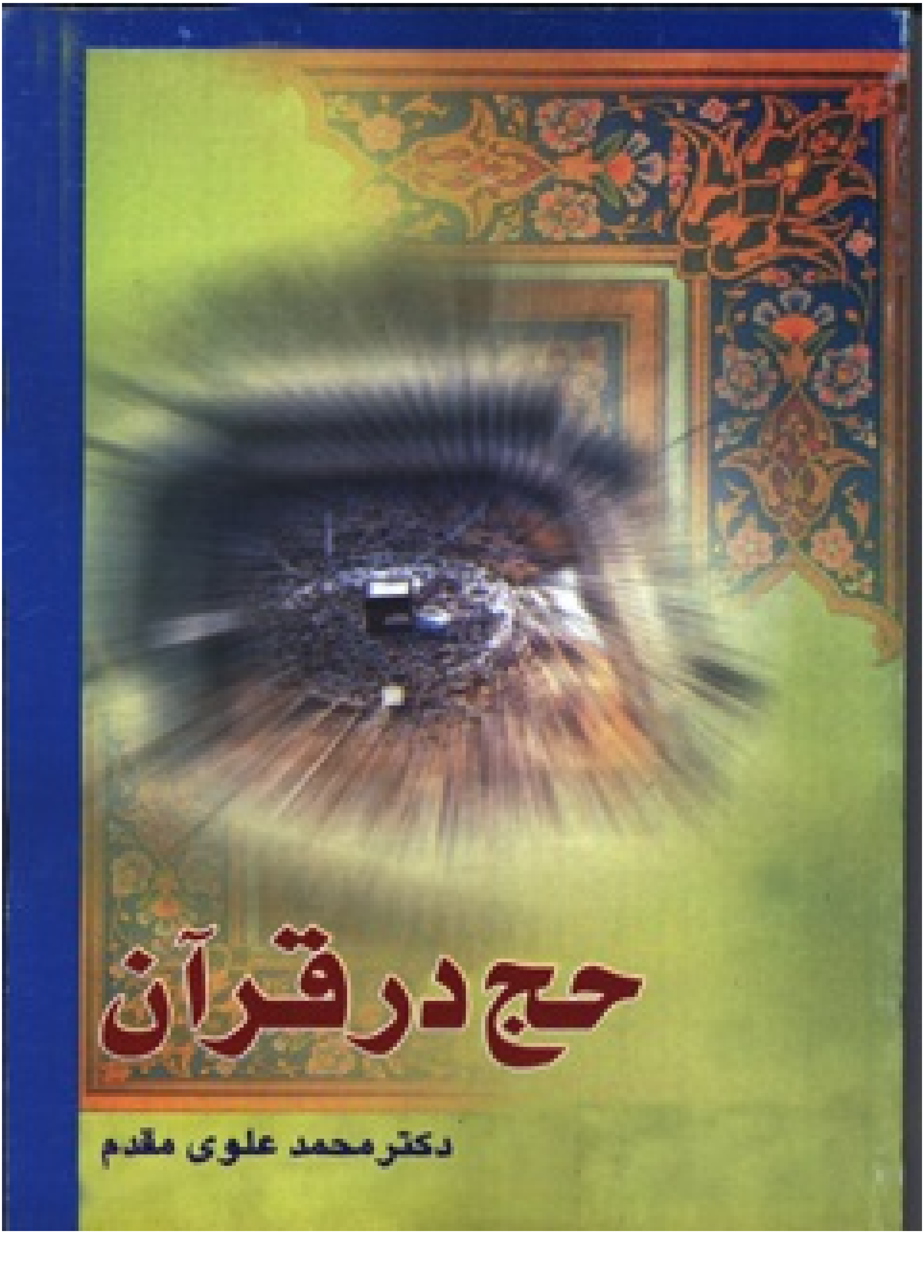


حج در قرآن

دکتر محمد علوی مقدم

بسم الله الرحمن الرحیم

حج در قرآن

نویسنده:

محمد علوی مقدم

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حج در قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : علوی مقدم محمد، ۱۳۱۱ -

عنوان و نام پدیدآور : حج در قرآن / نگارش محمد علوی مقدم [برای حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

مشخصات نشر : تهران مشعر ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۱۸۳ ص.

شابک : ۵۵۰۰ ریال : ۹۶۴-۷۶۳۵-۱۰-۹

یادداشت : کتابنامه ص [۱۷۵] - ۱۸۳؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

موضوع : حج -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : حج -- احادیث

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

رده بندی کنگره : BP۱۰۴/ح۳ع۸ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۱۲۷۴۹

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

معنای لغوی و اصطلاحی و شرعی حج

ص: ۹

حج که صورت و نمودار مشهود اجتماع خدایی و اسلامی است،

حج که اجتماعی است با قصد و جاذبه الهی،

حج که با فکر و زبان و لباس متحد، انسان‌ها را به سوی هدفی برتر پیش می‌برد و امتیازات مادی را از میان بر می‌دارد،

حج که با شکوه‌ترین عباداتی است که مسلمانان به جا می‌آورند،

حج که نمونه بارز مساوات و برابری طبقات مختلف می‌باشد،

حج که بزرگترین مظهر وحدت و یگانگی مسلمانان است،

حج که وسیله تحکیم روابط میان مسلمانان جهان است،

حج که می‌تواند بزرگترین کنگره سالانه اسلامی باشد و بسیاری از دشواری‌های مسلمانان را برطرف کند و ... در لغت قصد و آهنگ کردن است.

و به قول راغب اصفهانی (۱) «أصل الحجّ: القصد للزّيارة».

۱- ۱. المفردات فی‌غریب القرآن، ص ۱۰۷.

ص: ۱۰

قال الشّاعر: «یحجّون البیت الزبرقان المُعَصْفَرا».

و در اصطلاح فقها: «الحجّ قصد البَیْتِ لِلتقرّب الی اللّه تعالی بأفعال مخصوصةٍ فی اماکن مخصوصة»؛ «حج زیارت کعبه با اعمال مخصوص در مکان‌های مخصوص است».

و یا به قول سید شریف جرجانی (۱): «و فی الشّرع قصد بیت‌اللّه تعالی بصفة مخصوصة فی وقت مخصوصة بشرائط مخصوصة».

در فقه اسلامی، حج به مجموعه‌ای از اعمال اطلاق می‌شود که در مکّه و اطراف آن به جا می‌آورند و اقدام بدان، در صورت وجود استطاعت مالی و صحّت مزاج و امنیّت، بر هر شخص بالغ و عاقل و مکلّف، در تمام عمر یک بار واجب است.

البتّه حج منقسم است به: «تمتّع»، «قِران» و «افراد»، که برای آگاهی بیشتر از اعمال و اقسام حج و امور متعلّق به آن؛ از احرام، طواف، سعی میان صفا و مروه، رمی جمرات، قربانی و استلام حجر، به کتبی که در بیان آداب و اعمال و مراسم حج نوشته‌اند و به «مناسک حج» نامبردار است، مراجعه شود.

هدف اصلی این نوشته، بحث لفظی نیست که مثلًا بگوییم:

«حجّ فلاناً یحجّه حجّاً (۲) قَصَدَهُ»، که به فتح «حاء» قصد کردن و یا مثلًا

۱- ۱. تعریفات جرجانی؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه «حجّ».

۲- ۲. دائرةالمعارف القرن العشرین، فرید وجدی، ج ۳، ص ۳۴۷. برای آگاهی بیشتر آنان‌که‌بخواهند ازبحث لفظی نیزبهره‌مند شوند، مطالب‌زیربه‌عنوان پاورقی نوشته می‌شود:

راغب اصفهانی در ص ۱۰۷« المفردات فی‌غریب القرآن» نوشته است:

حجّ، به فتح اوّل، مصدر است و حِجّ، به کسر اول، اسم مصدر.

ابن منظور در کتاب« لسان‌العرب» ذیل واژه« حجّ» در جلد یکم، صفحات: ۵۶۹ و ۵۷۰ نوشته است:

الحجّ: القصد. حجّ الینا فلان، ای قدم.

حجّه یحجّه حجّا، ای قصدهُ.

حججت فلانا، ای قصده.

رجل، محجوج: ای مقصود.

و قد حجَّ بنو فلان فلاناً، ای اذا أطالوا الإختلاف الیه.

ثُمّ تَعُورِفَ استعمالهُ فی‌القصد الی مکة للنسک الی‌البیت بالأعمال المشروعة فرضاً و سنّةً.

ابن منظور از قول سیبویه نقل کرده است که گفت:

حجّه یحجّه حجّا کما قالوا: ذکره ذکراً.

یعنی فعل متعدّی است و مصدر آن به کسر حاء است.

ابن منظور از قول کسائی نقل کرده است که گفت:

کلامُ العرب کلّه علی فَعَلْتُ فَعْلَةً الّا قولَهم حَجَجْتُ حِجَّةً و رَأَیْتُ رُؤْیَةً.

والحجّه: السَّنَةُ/ سال و الجَمعُ حججج.

و ذوالحجّة: شهرالحجّ، سمّی بذلک للحجّ فیه. الجمع ذوات الحِجَّة.

امْرأةٌ حاجّة و نِسْوةٌ حَواجُّ بیت‌اللَّه بالإضافة وقتی که حجّ به جا بیاورند.

والحِجَّة: الطریق. والحُجَّة: البرهان. جمع آن، حُجَج و حِجاج است.

ابن منظور از قول ازْهَری نقل کرده است: انَّما سُمِّیت حجةً لأنَّها تَحِجُّ ای تقصد و کذلک محجّة الطریق: هی‌المقصد والمسلک.

محمد بن ابی‌بکر رازی متوّفای سال ۶۶۰ ه. در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ کتاب« مختار الصِّحاح» نوشته است: الحجُّ فی‌الأصل، القصد. وفی‌العُرف قصد مکة لِلنُّسکِ.

از باب رَدَّ یَرُدُّ است عین‌الفعل مضارع آن مضموم است. اسم فاعل آن حاجّ جمع آن حُجٌّ می‌باشد.

الحِجّ بالکسر، الاسم. والحِجّة بالکسر ایضا: المرّة و هی من‌الشواذ.

لانّ القیاس: الفتح. و حجّة بکسر حاء: سنة/ سال. جمع آن حِجَج، بر وزن عِنب. و ذوالحجّة بالکسر، شهرالحجّ. و جمعه: ذوات الحجّة. والحجّة: البرهان، رجل مِحجاج: بالکسر: ای جَدِلٌ. والتحاجّ: التخاصُم.

تهانوی، در کتاب« کشّاف اصطلاحات الفنون» ج ۲، ص ۲۸۳ نوشته است:

حَجّ به فتح حاء مهمله و تشدید جیم منقوطه، در لغت قصد به سوی چیزی است و در شریعت قصد به سوی بیت‌اللَّه الحرام؛ یعنی کعبه است با اعمال مخصوص و در وقت مخصوص.

اهالی نجد، این کلمه را، به کسر حاء خوانند و بعضی نیز گفته‌اند:

به فتح اسم مصدر و به کسر مصدر باشد و به عکس هم گفته‌اند.

والحِجّة بالکسر: المرّة؛ یعنی یک مرتبه حج گزاردن و قیاس فتح است ولی به فتح شنیده نشده است.

و قال الخلیل: حجّ فلان علینا: ای قدم، پس لفظ حجّ اطلاق شده است بر قدوم و آمدن به سوی مکه.

شیخ طَبْرِسی در تفسیر ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره« ... فَمَن حَجَّ البَیتَ ...» گفته است:« حج در لغت قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای عمل.»

شیخ مجدالدّین محمد بن یعقوب فیروزآبادی در جلد یکم، ص ۱۸۲ قاموس المحیط، نوشته است:

« حج در لغت؛ یعنی قصد. به فتح اول مصدر و به کسر اول اسم مصدر است.

فیروزآبادی، به« کثرة الاختلاف والتردّد و قصد مکّة لِلنُّسُک» تعبیر کرده است.

الحِجّة بالکسر: المرّة الواحدة شاذّ؛ لانّ‌القیاس، الفتح.

جلال‌الدین مقداد بن عبداللَّه السیوری متوفّای سال ۸۲۶ ه. در جلد یکم، صفحه ۲۵۷ کتاب« کنزالعرفان» می‌نویسد:

حج در لغت؛ یعنی القصد المتکرّر.

و در شرع:« قیل هو القصد الی بیت‌اللَّه لأداءِ مناسک مخصوصة».

یا بهتر است بگوییم:« انّه القصد الی بَیت‌اللَّه بمکةَ مَعَ أداء مناسک مخصوصة فی مشاعر مخصوصة هناک».

فخرالدین طریحی، متوفّای سال ۱۰۸۵ ه. در جلد دوم، صفحه ۲۸۵ کتاب« مجمع‌البحرین» ذیل آیه ۹۵ سوره آل عمران« ... وَ للَّهِ عَلَی النّاس حِجُّ البَیت مَنِ اسْتطاعَ الَیهِ سَبِیلًا ...» آورده است:

حجّ البیت: ای قصده و السعی فیه. می‌گویند حججت الموضع، حجّه حجّا از باب قتل عین الفعل مضارع مضموم: قصدته، و بعدها در اصطلاح فقط سفر بیت‌اللَّه را حج گفتند و نه سفر دیگر را.

پس حجّ در لغت به معنای قصد است و در عرف فقها: قصدالبیت للتقرّب الی‌اللَّه بأفعال مخصوصة و بزمان مخصوص فی اماکن مخصوصة.

والحجّ فتحاً و کسراً لغتان و یقال: الحجّ بالفتح مصدرٌ و بالکسر الاسم.

شیخ طریحی در جلد ۲، صفحه ۲۸۶ مجمع‌البحرین نوشته است: حجّةُ الوداع که در سال دهم هجری انجام شد، به کسر و فتح حاء و کسر و فتح واو قراءت شده است.

و نیز گفته است: ذوالحجّه به کسر درست است. و هو شهرالحجّ

بد نیست بدانیم که آل طریح در نجف بیت علم و فضل و ادب و تقوا بوده‌اند. این خاندان منسوب‌اند به شیخ طریح بن خفاجی جدّ این خاندان.

و در وجه تسمیه این خانواده به« آل طریح»، گفته‌اند که همسر خفاجی هفت بار پشت سرهم، سقط جنین کرد و چون به شیخ طریح آبستن شد نذر کرد که اگر خداوند او را فرزندی عطا کند، نامش را« طریح» خواهد گذاشت، چون فرزند به دنیا آمد، پدر برای وفای به نذر، او را« طریح» نامید و این خاندان به آل طریح مشهور شدند و نویسنده کتاب مجمع‌البحرین، فخرالدّین طَریحی، به فتح طاءِ مؤلف است و نه به ضمّ طاء. برای آگاهی بیشتر نک: ج ۱ صفحات: ۵، ۶ و ۷ مقدّمه کتاب مجمع‌البحرین.

ابوالحسن عاملی فتوحی، از علمای قرن ۱۱ و ۱۲ هجری در صفحه ۱۲۳ کتاب« مقدّمه تفسیر مرآةالانوار و مشکوةالأسرار» که در واقع مقدّمه‌ای است بر تفسیر البرهان سید هاشم بحرینی، نوشته است:

حج در لغت به معنای قصد و در عرف به خانه خدا رفتن برای زیارت است.

عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور در جلد یکم صفحات: ۲۲۲ و ۲۲۳ کتاب« منتهی الأرب فی‌لغة العرب» نوشته است:

حجّ، به کسر و فتح حاء: قصد طواف بیت‌اللّه با شروط معلوم است.

حجّ، بالکسر، یکبار حج کردن، شاذّ است؛ زیرا که قیاس، فتح حاء است.

ذوالحجّه، به کسر، ماه حجّ است.

حُجّت به ضمّ: کلام مستقیم و برهان است.

حاجّ: مشدّد با ادغام و حاجج: صفت آن است برای مذکّر.

حاجّة: صفت مونّث و جمع آن« حواجّ» می‌باشد.

احجاج: به حج فرستادن است.

احتجاج: یعنی حجّت آوردن؛ یقال احتجّ علی حضمه.

محاجّة و حِجاج؛ یعنی حجّت آوردن و خصومت کردن. قال اللّه تعالی. أ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ.

سعیدالخوری الشرتونی در جلد یکم، صفحه ۱۶۴ کتاب« اقرب الموارد فی فصح العربیّة والشوارد» نوشته است:

حجّ فلاناً حجّاً از باب نَصَرَ یَنْصُرُ: ای قصده.

ولی بعدها این کلمه در قصد به مکه برای زیارت خانه خدا به کار رفته است. حَجَّ فلانٌ عَلَینا: ای قَدِمَ؛ یعنی وارد شد.

ولی« حجّ زیدٌ عمراً: غلبه بالحجّة». الحاجّ: من زار البیت الحرام.

حاجّ گاهی اسم جمع به معنای حجّاج آمده است، همچون قول نحوی‌ها:« قدم الحاجّ حتّی المشاة»

در اقرب الموارد، حجّ به فتح حاء اسم مصدر و به کسر حاء مصدر است.

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

ص: ۱۵

«حجّ زیدٌ عمراً» یعنی غلبه بالحجّهٔ: و مثلًا حاجّهُ یعنی خاصمه. واحتجّ الرجل یعنی أتی بالحجهٔ. استحجّ یعنی طلب الحجّهٔ. الحاجّ یعنی من زار البیت الحرام. و جمع آن حجّاج و حجیج است.

و هدف آن نیست که گفته شود: تاریخ مکه به سال‌های ۱۸۹۲ قبل از میلاد می‌رسد که ابراهیم با فرزندش (اسماعیل) و مادر او (هاجر) به آن وادی غیر ذی زرع هجرت کردند. (۱)

و نیز هدف آن نیست که به الفاظ پرداخته شود و نتیجه فدای مقدّمات شود و مطالب اساسی گفته نشود و ... بلکه می‌خواهم، ضمن بررسی آیات قرآنی، هدف اساسی حجّ و این کنگره بزرگ و این مجتمع اسلامی جهانی به دقّت بررسی شود.

فواید سیاسی، اجتماعی و تاریخی حج

فواید سیاسی و اجتماعی و تاریخی حجّ، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی باید دانست که سفر به سوی خانه خدا؛ یعنی سیر الی اللَّه

۱- ۱. و اگر کسی بخواهد در این باره و در باره دیگر مسائل مربوط به مکّه مطالعه کند، می‌تواند به جلد نهم از صفحه ۳۲۶ تا صفحه ۳۷۲ «دائرةالمعارف القرن العشرین» مقاله‌ای که فاضل دانشمند- محمد لبیب بک البتنونی- نوشته است، مراجعه کند.

ص: ۱۶

و حرمت به سوی صاحب خانه و نه به خانه. در واقع حج سیر وجودی انسان است به سوی خدا، این است که باید توجّه حاجّ به آن مقصد عالی باشد تا آن‌گاه که به میقات می‌رسد و لباس احرام می‌پوشد، درك كند که از خود، بیرون آمده و ترك تعیّنات و تعلّقات کند، تا در نتیجه آرامش درونی احساس کند و اگر ترك علایق نکند، نتواند به حرم امن درآید وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً.

حجّ رونده باید سالك الی‌اللّه باشد؛ یعنی از منازل شهوات و مشتهیات نفسانی و لذّات جسمانی عبور کند و از لباس صفات بشری خود را منخلع سازد و تعیّنات خودی را کنار بگذارد و پرده‌های پندار را بدرد و به قول شیخ محمود شبستری. (۱)

مسافر آن بود کو بگذرد زود ز خود صافی شود چون آتش از دود

حاجّ (: حج رونده) اگر تربیت روحانی نیابد و نفس او مهذّب نشود، باید گفت: مصداق شعر ناصر خسرو واقع شده که گفته است:

رفته و مکّه دیده، آمده باز محنت بادیه خریده به سیم

شاید بتوان گفت: قربانی کردن، خود رمزی است برای کشتن نفس امّاره و از میان بردن انانیّت و تعبیر حضرت صادق علیه السلام هم که گفته است: (۲)

۱- ۱ شرح گلشن راز، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲- ۲ به نقل از صفحه ۵۲۲ «نکته‌هایی از قرآن مجید».

ص: ۱۷

«واذبح حنجرة الهوی والطمع عند الذبیحة» (۱)

اشارتی به همین معنا است.

در حج، آدمی بایـد از همه علقه‌ها رها شود؛ زیرا در حجّ آدمی قصد و آهنگ خانه خدا می‌کند؛ یعنی در واقع باید از خانه خویش و از کالبد تن واز جسم خاکی مادّی به سوی ملکوت اعلی برود و به سوی خدا رجعت کند.

اگر معنی و مفهوم واقعی حج بخوبی درک شود، معنای اسـلام درک شده است. بی‌جهت نبود که امام علی علیه السـلام در آخرین ساعات عمر، در وصیّت خویش گفته بود. (۲)

«... اللَّهَ اللَّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لا تُخَلُّوهُ مَا بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُنَاظَرُوا ...»

«شما را به خدا قسم، تا زنده‌اید و جان در تن دارید، از خانه خدا، دست نکشید و آن خانه را از حج گزاران خالی نگذارید، که اگر زیارت آن خانه ترک شد موجودیّت شما به خطر خواهد افتاد.» (۳)

کعبه یـک مجمع دینی است، برای ایجـاد وحـدت؛ یعنی در این مرکز بزرگ، بایـد اختلافـات حـل شود و این مرکز بایـد مرجع رفع اختلافات باشد.

کعبه از آنِ دولتِ خاصی نیست

۱- ۱ یعنی: گلوی هواهای نفسانی و آزرا، در هنگام سربریدن قربانی، ببر.

۲- ۲ صبحی صالح، نهج‌البلاغه، ص ۴۲۲.

۳- ۳ صبحی صالح، نهج‌البلاغه ص ۶۹۵ در ترجمه «لم تنـاظروا» نوشـته است: «ای لم ینظر الیکم بالکرامـة، لاـ من‌اللَّه ولا من‌الناس، لإهمالکم فرض دینکم».

ص: ۱۸

این مجمع دینی، که خدا برای آن احترام خاصی قائل شده و جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ البَیْتَ‌الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ ... (۱)

، به شخص خاصّی تعلق ندارد. از آن دولت مخصوصی نیست. کسی جز خدا مالک آن نمی‌باشد و متعلّق به همه مردم است.

... جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ ... (۲)

همه مردم در آن خانه حق دارند و هیچ کس حق ندارد که دیگری را مانع شود؛ زیرا این خانه ... مَثابَهً لِلنّاسِ وَ أَمْناً ... (۳) است.

مسلمان‌ها باید از این مجمع سالانه، که فرصت بسیار مناسبی است، برای ایجاد روابط دوستی و برادری، حدّ اکثر استفاده را ببرند و اهداف مشترک توجیه شود و معارف مبادله گردد و روابط مختلف فرهنگی و تجاری، ایجاد شود.

حج، درس برادری و برابری به انسان‌ها می‌آموزد؛ یعنی همان طوری که، همه مردم- از رییس جمهور و کشاورز ساده- وقتی به کعبه می‌روند، لباس یکسان می‌پوشند.

طبق یک برنامه حرکت می‌کنند و در نتیجه، امتیازات از میان می‌رود.

باید در شؤون زندگی اجتماعی هم این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از میان برود؛ زیرا به قول سید قطب: (۴) اسلام خواسته

۱- ۱ مائده: ۹۸

۲- ۲ حج: ۲۵

۳- ۳ بقره: ۱۲۵

۴- ۴ فی‌ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸

ص: ۱۹

است که با این جامه ندوخته احرام، که همگان می‌پوشند، امتیاز فردی و قبیله‌ای و جنسی را از میان بردارد و به قریش که در جاهلیّت برای خود امتیازی قائل بود و در مراسم حجّ با دیگران در عرفات توقّف نمی‌کرد و با دیگران بازنمی‌گشت، دستور داد: ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیثُ أفاضَ النّاسُ ... (۱)

با این دستور به طایفه قریش که به نسب خود می‌بالید و با مردم در عرفات به یک جا نمی‌ماند و هنگام پراکنده شدن مردم و کوچ کردن آنها، کوچ نمی‌کرد و به امتیاز طبقاتی خویش می‌نازید، فهماند و گفت: عادات ناپسند جاهلی و آداب نادرست را از خود دور کنید و از این کارهای ناروا برکنار باشید و از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است؛ ... وَاسْتَغْفِرُوا اللّهَ انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. (۲)

این که، حج گزار باید در حال احرام، از جدال و مناقشه تند و نظایر این‌ها، بپرهیزد و از زن و زیور، دوری گزیند، به انسان می‌فهماند که در حرم خدا باید خود را خالص کند. برای خدا باشد. دلها باید به هم نزدیک ونزدیک شود ودریابد که آن چه سبب وحدت آنان شده و این وحدت را درآنان فراهم آورده و نیرومندی در این انسان‌ها ایجاد کرده، اسلام است.

اسلام است که انسان‌ها را به یکدیگر مرتبط ساخته. اسلام است که در انسان‌ها برابری ایجاد کرده. اسلام است که می‌گوید: در شؤون زندگی اجتماعی باید این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از

۱- ۱. بقره: ۱۹۹.

۲- ۲. همان.

ص: ۲۰

میان برود.

بحث در باره اسلام و مزایای این دین آسمانی نیست و هدف اصلی این نوشته نه این است که در باره مناسک و آداب حج بحث کند، بلکه هدف اصلی این است که: بفهمیم، کلمه «حج» که ده بار (۱) در قرآن مجید آمده و در هر مورد به یکی از احکام و امور مربوط به این دستور اشاره شده، در آیات مختلف چگونه است و به عبارت دیگر در باره آیات مربوط به حج سخن گفته شود و در اطراف آن آیات بحث شود.

البته در قرآن مجید، نام سوره بیست و دوم که ۷۸ آیه دارد و جز آیات ۵۲، ۵۳، ۵۴ و ۵۵ که در میان مکّه و مدینه نازل شده و بقیه آیات مدنی (۲) است، سوره‌ای به اسم سوره حجّ هست ولی مباحث مربوط به حجّ در دیگر سوره‌های قرآنی نیز وجود دارد و محمد العربی العزوزی- نویسنده لبنانی- در کتاب خود، مباحث مربوط به حجّ در قرآن مجید را جمع‌آوری کرده و آیات مربوط به هر مبحث را مشخّص کرده است. (۳)

آیات مربوط به حج:

آیات مربوط به «وجوب حج» و «مناسک حج»:

سوره بقره (۲)، آیات: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰ و ۲۰۳

سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷

سوره مائده (۵)، آیه ۳

۱- ۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳.

۲- ۲. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۷۶.

۳- ۳. دلیل مباحث علوم القرآن المجید، صص ۶۹، ۷۰ و ۷۱.

ص: ۲۱

سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۲

سوره براءة (۹)، آیه ۳

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۲

آیات مربوط به: «فدیه» و «هدی» و احکام آن دو:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۶ و ۳۷

سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۵

آیات مربوط به «حجّ تمتّع» و «احصار»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیه ۲

آیه مربوط به «آن چه که انجام دادنش برای حاجّ حرام است»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۷

آیات مربوط به «تجارت در حج»:

سوره بقره (۲) آیه ۱۹۸

سوره حج (۲۲)، آیه ۲۸

آیه مربوط به «سقایت حج»:

سوره براءة (۹)، آیه ۱۹

ص: ۲۲

آیات مربوط به «حکم صید در حج» و «کیفر کسی که در حرم صید کند»:

سوره مائده (۵)، آیات: ۱، ۲، ۶۵ و ۹۶

آیات مربوطبه «چگونگی اتمام حج و عمره» و «بیرون آمدن از احرام»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیه ۲

سوره حج (۲۲)، آیه ۲۹

سوره فتح (۴۷)، آیه ۲۷

آیاتی که از: «بیت»، «کعبه»، «حرم»، «بلد» و «قریه» سخن گفته است:

سوره بقره (۲)، آیات ۱۲۵ و ۱۲۷

سوره آل عمران (۳)، آیات ۹۶ و ۹۷

سوره مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷

سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۳

سوره انفال (۸)، آیات: ۳۴ و ۳۵

سوره براءة (۹)، آیات: ۷، ۱۹ و ۲۸

سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۵ و ۳۳

سوره نمل (۲۷)، آیه ۹۱

ص: ۲۳

سوره شوری (۴۲)، آیه ۷

سوره طور (۵۲)، آیه ۴

اینک به بحث در باره برخی از این آیات که مربوط به حج است، می‌پردازیم:

وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أمْناً .... (۱)

« (بیاد آورید) هنگامی راکه خانه کعبه را مرکز امن و مرجع امر دین برای مردم قرار دادیم ...»

کلمه «النـاس» در این آیه، یعنی همه مردم و نه فقـط عربهـا، و نیز از آیه چنین برداشت می‌شود که خـدا، خـانه کعبه را یک پناهگاه عمومی و یک مرکز امنیّت برای همه مردم قرار داده است و در آیه بعد هم، ابراهیم از خدا خواسته است که:

«خدایا! این خانه را محلّ امن قرار ده»؛ وَ اذْ قالَ ابْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً .... (۲)

از این آیات استنباط می‌شود که خانه کعبه یک مرکز امن و پناهگاهی است که نه تنها افراد انسان بایـد در امنیت به سـر برند، بلکه حیوانات هم باید در امن و امان باشـند ونیز از این آیات چنین اسـتنباط می‌شود که مسـلمانان باید هشـیار باشند و از قداست و امنیت این سرزمین، بهره برند و در کنار هم بنشینند و از طریق مذاکره، مشکلات را حلّ کنند و در رفع

۱- ۱. بقره: ۱۲۵

۲- ۲. بقره: ۱۲۶

ص: ۲۴

دشواری‌های دیگر مسلمین جهان بکوشند.

جای تأسف است که بگوییم: مسجدالحرام و خانه کعبه‌ای که در جاهلیّت محلّ امن و امان بوده، امروز چنین نیست و گاهی در آن جا خون انسان‌ها ریخته می‌شود و مسلمانان به این نکته توجّه ندارند.

نظریه مفسّران

این که در ترجمه آیه: وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ ... گفتیم: «به یاد آورید»، از این جهت است که آیه مزبور از لحاظ نحوی، عطف است، بر چند آیه پیش از خود که خدا گفته است: یا بَنِی اسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی ... شیخ محمد عبده (۱) ضمن این که اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ ... را معطوف بر آیه قبل دانسته، نوشته است که معنی چنین است: «واذکر أیها الرّسول أو أیّها النّاس ...»

منظور از «البیت» در این آیه، کعبه است (۲) (چنان که در آیه‌های ۱۲۷ و ۱۵۸ سوره بقره ونیز آیه ۹۶ سوره آل عمران به همین معناست)، خانه‌ای که خدا آن را مرکز امن قرار داده و به علّت این که داخل شدن در آن، بر مشرکان حرام است، «بیت‌الحرام» نامیده‌اند و «کعبه» گفته‌اند چون که چهارگوشه است و مربّع.

و این خانه مَثابَةً لِلنّاسِ است؛ یعنی محلّ رجوع مردم است، مرجع است؛ زیرا مردم، همه ساله بدان سو رو می‌آورند و هرسال به سوی این

۱- ۱. تفسیرالمنار، ج ۱، ص ۴۵۹.

۲- ۲. ابوالفتوح رازی هم در جلد اول، صفحه ۳۱۵ تفسیرش گفته است: «خلاف نیست‌در آن که، بیت در آیه کعبه است.»

ص: ۲۵

خانه رفت و آمد می کنند.

و آن جا را پناهگاه می‌دانند و محلّ اجتماع.

ابن قتیبه (متوفای سال ۲۷۶ هجری) در تفسیر آیه: وَاذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَهً لِلنّاسِ ... نوشته است (۱): «أی معاداً لهم، من قولک: ثبت الی کذا و کذا: عُدْت الیه و ثاب الیه جسمه بعد العلّهٔ، ای: عاد. أراد: انّ النّاس یعودون الیه مرّهً بعد مَرَّهٍ».

ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از علمای قرن سوم و چهارم هجری در تفسیر خود نوشته است. (۲) «فالمثابهٔ: العَوْدُ الیه».

زمخشری هم نوشته است: (۳) «مثابهٔ للنّاس: مرجعاً للحجّاج»، «والبیت اسم غالب للکعبهٔ کالنجم للثّریا.»

شیخ طوسی ذیل آیه: وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَهً لِلنّاسِ ... نوشته است: (۴) بیت در لغت، منزل و مأوی است و در مورد شعر گفته می‌شود: ابیات الشعر و در مورد منزل و مأوی، بیوتُ الناس.

بیت شعر را از آن جهت بیت گفته‌اند که حروف و کلمات را فراهم آورده و در مجموعه‌ای گرد آورده است، همان طوری که، بیت (خانه) اهل خانه و افراد خانه را در یک جا گرد می آورد. (۵)

۱- ۱. تفسیر غریب القرآن، ص ۶۳

۲- ۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹

۳- ۳. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۰۹

۴- ۴. تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۰

۵- ۵. شیخ مسعود سلطانی هم در جلد ۱، صفحه ۳۸۷ کتاب «اقصی‌البیان» می‌نویسد: «بیت از ابیات الشعر، برای انضمام حروف و کلمات به یکدیگر است همان طور که بیت، از بیوت الناس، هم افراد و اهل یک قبیله را گرد می آورد.

ص: ۲۶

شیخ طوسی در فرق میان «مثابه» و «مثاب» از قول اخفش، گفته است:

در «مثابه» مبالغه بیشتر است و تای آن، برای مبالغه است؛ لما کثر من یثوب الیه، همچون: علّامهٔ، نسّابهٔ، سیّارهٔ.

ولی فرّاء و زجّاج گفته‌اند که: مثاب و مثابه به یک معنی است.(۱)

«ثاب الیه عقله، ای: رجع الیه» (۲)

جصاص (متوفّای سال ۳۷۰ هجری) در کتاب «احکام القرآن» ذیل بحث از آیه وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ ... در باره «مثابه» نوشته است (۳) «قال أهل اللغهٔ: اصله من ثاب یثوب مثابهٔ و ثوابا: اذا رجع. انّما دخل التاء علیه للمبالغهٔ، لما کثر من یثوب الیه کما یقال: نسّابهٔ، علّامهٔ، سیّارهٔ.» کثرت رجوع، از آن جهت است که مردم همه ساله بدان جا می‌روند و بازگشت بدان جا را دوست دارند. (۴)

بیت اللَّه، محلّ عبادت برای همه مردم

ابن عربی (متوفای سال ۵۴۳ هجری) در بحث از آیه وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ ... نوشته است: (۵)

فضل خدا، شامل تمام مردم است که کعبه را «مَثابَةً لِلنّاسِ» قرار داده و

۱- ۱. به نقل از: تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۱

۲- ۲. همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۵۲

۳- ۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۸۳

۴- ۴. قرطبی هم در جلد ۲، صفحه ۱۱۰ تفسیر خود، تای در «مثابهٔ» را برای مبالغه دانسته و گفته است: «لکثرهٔ من یثوب، ای یرجع»

۵- ۵. احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸

ص: ۲۷

نه برای عرب تنها و قبیله قریش فقط.

شیخ طبرسی در «مجمع‌البیان» و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش و اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای سال ۷۷۴ ه.) در تفسیر خود از قول ابن عبّاس و بیضاوی (متوفای سال ۷۹۱ ه.) در تفسیرش «أنوارالتنزیل و أسرار التأویل» و سید هاشم بحرانی (متوفّای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه.) در «البرهان فی‌تفسیرالقرآن» و سید عبداللّه شبّر (متوفای سال ۱۲۴۲ ه.) در تفسیرش و جلال‌الدین محمد بن احمد و جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی در تفسیر معروف خود به نام «تفسیر جلالین» و فیض کاشانی در تفسیر صافی و دیگر مفسران، همگی ذیل آیه: وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ ... نوشته‌اند. (۱)

«مثابة»؛ مرجع و محلّ عود است. یا «مرجعا یثوبون الیه من کلّ جانب» (۲)

و یا «مرجع و محل عود یا موضع ثواب» و یا «مرجعا یثوب الیه اعیان الزوّار» و یا «مثابة للناس»؛ یعنی «مجمعا للنّاس» و یا «مثابة للناس»؛ «مرجعا یثاب الیه کلّ عام» و یا «المثابة؛ العود الیه» که اگر خوب دقّت شود به این نتیجه می‌رسیم که «مثابة للنّاس»؛ یعنی مرجعی که همه ساله مردم بدان جا برای کسب ثواب، مراجعه می‌کنند و نیاز هر حاجتمندی برآورده می‌شود؛ یعنی «لا ینصرف عنه منصرفٌ وَ هو یری

۱- ۱. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۳؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۵؛ تفسیر ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸؛ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تفسیرالبرهان، ج ۱، ص ۱۵۱؛ تفسیر شبّر ص ۵۸؛ تفسیر جلالین ص ۲۶ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲- ۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۷۷ و ۷۸، طبرسی در ضمن گفته است: «البیت‌اسم غالب للکعبة کالنجم للثریّا».

ص: ۲۸

أنّه قَدْ قضی منه وطراً».

و شاعر هم در این باره، خوب گفته است:

جَعَل البیت مثاباً لَهُم لیس منه الدهر یقضون الوطر (۱)

در واقع همـان معنـایی را که نویسـنده کتـاب «لسـان التنزیل»؛ (زبان قرآن) درقرن چهارم یاپنجم هجری گفته و مثابـهٔ را مرجع؛ یعنی جـای بازگشت، و قیل: مجمعاً معنی کرده است، ابو البقاء عکبری (متوفای سال ۶۱۶ ه.) در کتاب «التبیان فی اعراب القرآن» وکتاب (۲) «املاء ما منّ به الرحمن ...» نوشته است. (۳)

شیـخ محمد عبده (۴) «بیت‌اللّه» را نعمت بزرگی برای مسـلمانان دانسـته و ضـمن این که آن جـا را مـأمنی دانسـته، «مرجعـاً لِلنّـاسِ وَ یَقصُدُونَهُ» هم می‌داند ومی‌افزاید: لفظ «مثابهٔ»، متضمّن معنای زیارت و ثواب هم هست.

مرحوم طالقانی از عبارت «مثابهٔ للناس» چنین اسـتنباط کرده است که توجه به چنین خانه باید فطرت حق جویی و عدل را بیدار سازد و انگیزه تعالی خواهی را که از خواسـته‌های فطری آدمی است، در انسان زنـده کنـد وکلمه «للنّاس» هم قیام به وظایف انسانی را در آدمی بر می‌انگیزاند و به انسان ها یاد می‌دهد که برای خدا به‌پا خیزند و درکعبه اعلام کلمه حق کنند

۱- ۱ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲ - ۲ دو کتـاب «التبیـان فی اعراب القرآن ...» و «املاـء مـا منّ به الرّحمن ...» بااسم‌هـای‌مختلف که نویسـنده آن‌هـا ابوالبقـاء عکبری است، یک کتاب است.

۳- ۳. التبیان، ج ۱؛ ص ۱۱۲ و «املاء ما منّ به الرحمن ...»، صص ۶۱ و ۶۲.

۴- ۴ تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹.

ص: ۲۹

و به خدا تقرّب جویند. (۱)

و خلاصه این که از کلمه «مثابهٔ للنّاس» به قول سید قطب چنین استنباط می‌شود که خدای بزرگ بیت‌اللّه را برای همه مردم (: ناس) محلّ عبادت قرار داد تا در آن جا به خدا رو کنند و به‌تدریج از خودپرستی و سودجویی و برتری طلبی به در آیند (۲) و با اندیشه‌های بلند ابراهیم آشنا شوند و کسانی هم که به نام وارثان ابراهیم روی این خانه دست گذاشته‌اند، باید بدانند که این خانه نمازگاه و پناهگاه همه مردم است و ویژه گروه و طایفه خاصّی نیست و وارثان حق ندارند که دیگران را از آن باز دارند؛ زیرا این خانه، بیت اللّه است و به قول سید قطب نه «بیت أحد من الناس!» (۳)

ابویحیی محمد بن‌صُمادَح‌التجیبی (متوفّای‌سال ۴۱۹ ه.) نوشته است: (۴)

«المثابهُ والمثابُ واحدٌ و هو المعاد والمرجع یؤتی فی کلّ عام».

جلال‌الدین سیوطی (متوفّای سال ۹۱۱ ه.) همین مطلب را با بیانی روشن‌تر نوشته است: «مثابهٔ، اسم مکان است از ثاب: اذا رجع؛ لأنّ الناس یرجعون الیه عاماً بعد عامٍ». (۵)

۱- ۱. پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۳۰۰

۲- ۲. چه نیکو گفته است خواجه عبداللّه انصاری در صفحه ۵۳ تفسیر ادبی و عرفانی‌اش: «دل مردمان را خانه خود ساختیم که بیگانه چون نگرد، جز حَجری نبیند «که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا» ولی دوست وراء سنگ نگرد».

۳- ۳. فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۵۵

۴- ۴. مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، صص ۵۲ و ۵۳

۵- ۵. مُعرّک الأقران فی اعجاز القرآن، ج ۲، ص ۲۶۴

ص: ۳۰

فاضل مقداد، نوشته است: (۱) «مثابـة» از فعل «ثاب» یعنی رجع است و در این جا مفعول دوم فعلِ «جعلنا» است و مصـدر می‌باشـد و استحباب تکرار حـج از کلمه «مثابـةً» یعنی مرجعاً، که مفهـوم رجـوع دارد و به اصـطلاح «یقتضـی العود الی ماکـان علیه»، اسـتنباط می گردد.

نویسنده کتاب «أقصی البیان فی‌آیات الأحکام» نیز گفته است: (۲)

برخی از کلمه «مثابه»، که به معنای مرجع است و مفهوم رجوع از آن استنباط می‌شود، تکرار حج را مستحب دانسته‌اند.

ثعالبی (۳) احتمال داده است که کلمه «مثابة» از ثواب باشد، چون در

۱- ۱. کنزالعرفان فی فقه القرآن، ج ۱، صص ۳۰۹ و ۳۱۰.

۲- ۲. اقصی البیان فی آیات الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۷.

۳- ۳. ثعالبیِ مفسّر، غیر از ثعالبیِ نیشابوری است

ثعالبی نویسـنده تفسـیر «الجواهر الحسان فی‌تفسـیرالقرآن» که نامش عبـدالرحمان بن محمـد بن مخلوف الجعفری الجزائری می‌باشد، فقیهی است از شمال آفریقا. وی در سال ۷۸۸ هجری در الجزایر متولد شده، به تونس و قاهره رفته و در سال ۸۷۳ هجری، فوت شده است برخی هم تاریخ فوت او را سال ۸۷۵ هجری دانسته‌اند.

مهمترین تـألیف او همین تفسـیر است، کتاب دیگرش «العلوم الفاخرة فی‌النظر فی امورالآخرة» می‌باشـد. در اخلاق هم کتابی به اسـم «جامع‌الأمهات فی‌احکام العبادات» نوشته است.

ثعالبی نویسـنده تفسـیر، غیر از ثعالبی نیشابوری نویسـنده «یتیمـة الـدّهر فی محاسن اهل العصـر» است. ثعالبی نیشابوری در سال ۳۵۰ هجری متولـد و در ۴۲۹ هجری فوت شـده است. ثعـالبی نیشـابوری مجموعه‌ای به اسم «ثمار القلوب فی‌المضاف والمنسوب» نوشـته است و «کنزالکتـاب» نیز که ۲۵۰۰ قطعه از ۲۵۰ شـاعر را گرد آورده از ثعـالبی نیشـابوری است. برای آگـاهی بیشتر رجوع شود به: دائرةالمعارف الاسلامیّة ماده ثعالبی، نوشته بروکلمان، ص ۱۹۳ و ۲۰۰.

ص: ۳۱

آن‌جا، انسان‌ها به ثواب می‌رسند. (۱)

در آیه مورد بحث وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمْناً ... (۲)

به قول ابن عربی (۳) یعنی «أمْن من عذاب اللّه تعالی فی‌الآخرة ...» و بعضی هم گفته‌اند: این خود احسانی است از سوی خدای بزرگ که برای خانه، در دلهای عرب عظمتی به وجود آورد که هرکس بدان پناه برد، تأمین یابد.

شیخ طبرسی هم گفته است: (۴) این خانه به علّت عظمت واحترامی که دارد، محل امن است و هرکس که خود را در پناه آن قرار دهد، نباید متعرّض وی شوند و پیش از اسلام هم، مردم همین احترام را برای خانه کعبه قائل بودند و این احترام از زمان شریعت ابراهیم و اسماعیل تا روزگار اسلام، رعایت شده است.

شیخ طبرسی در تفسیر دیگرش نیز گفته است: (۵) «أمناً» یعنی «موضع امن» همان طوری‌که در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز گفته شده است: أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً ...؛ زیرا به قول شیخ طبرسی؛ «لأنّ الجانی یأوی الیه فلا یتعرّض له حتّی یخرج».

فضیلت کعبه بر بیت المقدس

۱- ۱. تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۱۰۶

۲- ۲. بقره: ۱۲۵

۳- ۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸

۴- ۴. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳. شیخ طبرسی گفته است:

«و قوله تعالی: «أمناً، أراد مأمناً؛ أی موضع أمن»

و نیز گفته است: «و کان قبل الإسلام یری الرجل قاتل أبیه فی‌الحرم فلا یتعرّض لَهُ». ونیز گفته است: «و کانوا قد توارثوه من دین اسمعیل فبقوا علیه الی ایّام نبیّنا صلی‌اللّه علیه و آله».

۵- ۵. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۷

ص: ۳۲

قرطبی هم نوشته است: (۱) کلمه «أمناً» در این آیه از آن جهت ذکر شده که فضیلت کعبه بر بیت‌المقدس را بفهماند و نشان دهد که کعبه محلّ امان است و «لیس فی بیت‌المقدس هذه الفضیلة، و لا یحجّ الیه النّاس و من استعاذ بالحرم، أمِن مِن أن یُغارَ عَلَیهِ».

ملا فتح اللّه کاشانی (متوفّای سال ۹۸۸ ه.) «أمناً» را موضع امن و ایمنی که در آن جا کسی را نکشند و متعرض او نشوند، تفسیر کرده است. (۲)

فیض کاشانی در تفسیر کلمه «أمناً» نوشته است (۳) که در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: «مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِیراً بِهِ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ دَخَلَهُ مِنَ الْوَحْشِ وَ الطَّیْرِ کَانَ آمِناً مِنْ أَنْ یُهَاجَ أَوْ یُؤْذَی حَتَّی یَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ».

شیخ محمد عبده «أمناً» را به «ذا امن» معنا کرده (۴) و افزوده است که أمن بودن بیت‌اللّه را خدا در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز تکرار کرده است.

... وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی ....

«مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید.»

بنا به روایتی که از حضرت صادق علیه السلام، نقل شده، «مقام ابراهیم» همان نقطه‌ای است که در مسجدالحرام به این نام معروف شده است؛ «لِأَنَّ مَقامَ

۱- ۱. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۱۱

۲- ۲. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۰۲

۳- ۳. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹

۴- ۴. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹

ص: ۳۳

ابْراهِیم اذا اطلق لا یفهم منه الّا المقام المعروف، الّذی هو فی المسجد الحرام». (۱)

در مورد مقام ابراهیم، اقوال دیگری هم هست: (۲)

ابوالفتوح رازی می‌نویسد: (۳) برخی از قرّاء، فعل «اتّخِذوا» را به صیغه ماضی خوانده‌اند لیکن بیشتر آنان، به کسر و به صیغه امری قرائت کرده‌اند.

ابن‌عربی گفته است: مقام ابراهیم، جایی است که ابراهیم خدای خود را در آن‌جا خوانده و «مصلّی جایگاه و موضع دُعاست و برخی هم معنای اختصاصی مصلّی را در نظر گرفته و آن را، نمازگاهِ اختصاصی دانسته‌اند. (۴)

و ظاهراً چنین استنباط می‌شود که امر، در این جا بر وجوب دلالت می‌کند. (۵)

ابوالبقاء عکبری نوشته است: «مِن» در «مِن مَقام» برای تبعیض است؛ یعنی «اتَّخِذُوا بعض مقام ابراهیمَ مصلّیً» و جایز است که به معنای «فی» باشد. لیکن اخفش آن را زاید دانسته و مصلی را اسم مکان شمرده و افزوده است که: می‌توان مصدر دانست و در این صورت مضاف آن مقدّر است؛ یعنی «مکان صلاهٔ».

۱- ۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳

۲- ۲. همان مأخذ و همان صفحه و جلد و نیز می‌توان رجوع کرد به تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۹

۳- ۳. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۶

۴- ۴. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰

۵- ۵. احکام القرآن، ج ۱، ص ۸۵

ص: ۳۴

قرطبی در باره «مَقام» در آیه ... وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلّیً ... می‌نویسد:

«المقام فی اللّغهٔ، موضع القَدَمَین» و از قول نحّاس نقل کرده است که «مقام» به فتح میم، از «قام»، «یقوم»، ثلاثی مجرد مشتق است و مصدر و اسم مکان می‌باشد و به ضمّ میم از «اقام»، ثلاثی مزید فیه است. (۱)

شیخ محمّد عبده نوشته‌است (۲) که فعل «اتّخذوا» رانافع وابن‌عامر به‌فتح «خاء» قراءت کرده وآن را فعل‌ماضی دانسته‌اند وبر فعلِ ماضیِ «جعلنا» معطوف کرده‌اند. ولی بقیّه قراء آن را به کسرِ خاء خوانده و فعل امر دانسته‌اند وفعل‌ماضی «قلنا» را برای ایجاز حذف کرده‌اند وازلحاظ بلاغی فایده‌اش این‌است که در اذهان شنونده وخواننده، تأثیر بیشتری دارد.

جمله در اصل «... قلنا اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی ...» بوده است.

سیّد هاشم بحرانی (بحرینی) در ذیلِ ... وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلّیً ... از قول حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است: اگر دو رکعت نماز طواف واجب در جای دیگری، جز مقام ابراهیم خوانده شود، «... فَعَلیك اعادهُ الصّلاهٔ». (۳)

نویسنده کتاب «اقصی البیان» نوشته است: (۴) وجوب دو رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام از فعل امر «اتَّخِذُوا» استنباط می‌شود.

۱- ۱. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۱۲

۲- ۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۱

۳- ۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵۲

۴- ۴. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۸۷

ص: ۳۵

ابن‌عربی نوشته‌است: (۱) مقام، جایی‌است که ابراهیم خدای خود را در آن‌جا خواند.

مُصلّیً را هم بعضی جایگاه و موضع دعا دانسته‌اند و برخی دیگر معنایِ اختصاصیِ مُصلّی را در نظر گرفته و آن را نمازگاه دانسته‌اند.

... وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۲)

نویسنده کتاب (۳) «لسان التنزیل» کلمه «عَهِدْنا» را «فرمودیم» معنی کرده است. ابن‌کثیر هم درباره معنای عَهِدْنا الی ابْراهِیمَ وَ اسْماعِیلَ ... نوشته است: (۴) یعنی «امَرَهُمااللَّه أنْ یطهّراه ...». (۵)

ثعالبی هم، نوشته است: (۶) «عَهِدنا»؛ یعنی «امَرْنا».

بنابراین، دستور خدایی این است که: خانه کعبه بر اساس تقوی و طهارت بنا شود. و ابوالفتوح رازی هم نوشته است: (۷) «خانه مرا بر طهارت بنا کنید؛ یعنی بر توحید ...»

چرا بیت اللّه منتسب به خدا است؟

۱- ۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰

۲- ۲. بقره: ۱۲۵

۳- ۳. لسان التنزیل، ص ۲۰۷

۴- ۴. تفسیر ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۱۷۱

۵- ۵. در صفحه ۲۶ تفسیر جلالین هم «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ...» به «امرناهما» تعبیر شده است.

۶- ۶. تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۱۰۶

۷- ۷. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۸

ص: ۳۶

جالب است که، به جهت فضیلت و اهمّیت این خانه بر دیگر مکان‌ها، خدا گفته است: «بیتی» و بیت را به خود نسبت داده، تا مزیّت آن، بر دیگر مکان‌ها روشن شود.

و به قول شیخ طبرسی: (۱) «و انّما أضافَ البیتَ الی نفسِهِ تفضیلًا لَهُ عَلی سائر البقاع و تمییزاً و تخصیصاً».

نویسنده تفسیرِ المنار نوشته است: (۲) «عَهِدَاللَّه بالشیء؛ وَصّی‌اه به» و منظور این است که خداوند آن دو- ابراهیم و اسماعیل- را مکلّف کرد که خانه کعبه را از آفات و شرک و به قول طبری، از بت‌ها و پرستش بت‌ها و شرک‌به خدا تطهیر کنند که به قول نویسنده «مختصر تفسیر طبری» (۳) همین معنی «اولَی الاقوال بالصواب عند الطبری علی ما فی تفسیره» می‌باشد.

ابن کثیر هم در ذیل ... أنْ طَهِّرا بَیْتِیَ ... (۴)

نوشته است: (۵) یعنی با «لا اله الّا اللَّه» از بت‌هایی که مشرکان آنها را بزرگ می‌پنداشتند، خانه را تطهیر کنید و در واقع خدا می‌خواهد بگوید: «طَهِّراهُ مِنَ الشرک و الرَّیْب وابنیاهُ خالصاً لِلّهِ ...» و زجاج (۶) گفته است: معنای «طَهِّرا»؛ «اصفاه من تعلیق الأصنام علیه» است.

۱- ۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۴

۲- ۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۲

۳- ۳. مختصر تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۵۳

۴- ۴. در صفحه ۲۶ تفسیر جلالین نوشته شده است که: حرف جرّ «ب» مقدّر است و درواقع «بأَن طهّرا بیتی ...» بوده است.

۵- ۵. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۲

۶- ۶. معانی القرآن و إعرابه، ج ۱، ص ۱۸۷

ص: ۳۷

و به گفته شیخ طبرسی (۱) ... أنْ طَهِّرا بَيْتِيَ ... يعنى «اىْ طَهِّرا بيّتى» كه به اصطلاح «انْ» مفسّره باشد و بيت را هم، تفضيلًا على سائر البقاع، خدا به خود اضافه كرده است.

اختصاص «بيت» به ذات خدا كه منزه از صفات جسمى است، براى چيزى نيست، بلكه به قول نويسنده تفسير المنار، (۲) جنبه نمادين دارد و آن را بيت‌اللَّه گفته، تا اشارتى باشد به اين كه ذات مقدّس خدايى، حاضر و ناظر است، البتّه منظور حضورِ رحمت الهى است و لذا توجّه بدان نيز، به منزله توجّهِ ذات عاليه اوست، همان‌طورى كه از مكان دور نيز، در نماز، بدان مكان توجّه مى‌شود.

پس اين كه، خدا به ابراهيم و اسماعيل فرمان داده و بر عهده آنان گذاشته كه خانه‌اش را براى طواف‌كنندگان آماده سازند، معلوم مى‌شود كه اين‌جا خانه كسى نيست، خانه هيچ يك از انسان‌ها نيست، خانه به ملّت خاصى تعلّق ندارد و حتّى ابراهيم و اسماعيل هم مالك اين خانه نيستند تا چه رسد به ساكنانِ فعلىِ آن منطقه.

ابن‌قتيبه (متوفّاى ۲۷۶ هجرى) نوشته است:

«العاكفين؛ المقيمين. يقال: عكف الرجل على كذا؛ اذا أقام عليه». «و منه الإعتكاف: انّما هو الإقامة فى المساجد على الصلاة و الذكر للَّهِ». (۳)

چرا درآیه ۱۲۵ سوره بقره موردِ خطاب برای تطهیر «ابراهیم» و «اسماعیل» است و در آیه ۲۷ سوره حج، تنها «ابراهیم» را مخاطب ساخته است؟

۱- ۱. تفسير جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۸

۲- ۲. تفسير المنار، ج ۱، صص ۴۶۰ تا ۴۶۳

۳- ۳. تفسير غريب القرآن، ص ۶۳

ص: ۳۸

ممکن است کسی بگوید: چرا در آیه مورد بحث (آیه ۱۲۵ سوره بقره) فعلِ «طَهِّرا» به صیغه مثّنی است و مورد خطاب هم، ابراهیم و اسماعیل- پدر و پسر- هر دو می‌باشند ولی در آیه ۲۷ سوره حجّ، مورد خطاب، ابراهیم تنهاست و گفته شده ... وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ؟

در پاسخ، با توجّه به آیه ۲۷ سوره حجّ، می‌توان گفت:

در آیه ۱۲۵ سوره بقره هم، روی سخن بالاستقلال به ابراهیم است و اسماعیل عنوان تَبَعی دارد و در واقع، عملِ تطهیر به عهده ابراهیم علیه السلام است و اسماعیل یاری‌کننده اوست. (۱)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً .... (۲)

« (ای پیامبر، هنگامی را به یاد آر) که ابراهیم گفت: ای خدایِ من، این شهر را، محلِّ امْن و آسایش قرار ده.»

و دنباله آیه، چنین است:

۱- ۱. نکته‌هایی از قرآن مجید، ص ۴۶۲

۲- ۲. بقره: ۱۲۶

ص: ۳۹

... وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. (۱)

«و به کسانی از اهل این سرزمین که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از میوه‌های فراوان روزی عنایت کن (ما این دعای ابراهیم را اجابت کردیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره‌مند ساختیم) لیکن به آنان که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد (از رزق این جهان که روزی اندکی است) و سپس آنان را در آخرت به عذاب آتش دچار می‌سازیم و چه بد سرنوشتی و سرانجامی دارند!»

درخواست ابراهیم، از خدا این است که: مکّه را محلّ امن قرار دهد و امنیّت مستقرّ گردد و به گفته شیخ طبرسی، (۲) علاوه بر امنیّت معنوی، امنیّت از تخریب و انهدام و ایمنی از قحطی و تنگدستی هم مورد تقاضایِ ابراهیم بوده است.

ابوالفتوح رازی، (۳) «آمن» را به معنای «مأمون» دانسته است، از باب:

«لیلٌ قائمٌ»؛ شبی که در آن نَخُسبند.

و «نهارٌ صائمٌ»؛ روزی که در آن روزه دارند.

و «بیعٌ رابحٌ»؛ بیعی که در آن سود کنند.

و «صفقةً خاسرةً»؛ دست زدنی (کنایه از معامله و داد و ستد) که در آن زیان کنند.

۱- ۱. بقره: ۱۲۶

۲- ۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۶

۳- ۳. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۲۰

ص: ۴۰

و «بلدٌ آمن»؛ شهری که در آن ایمن باشند.

«آمناً» صفت برایِ «بَلَد» است، پس تنها اهل شهر و مردم بلد را در برنمی‌گیرد، بلکه نبات و حیوان هم از خطر قطع و صید در امان هستند و این است که قطع درختان و صید جانوران بر مُحرمان روا نیست.

وراثت خانه، باید با فضیلت و تقوا همراه باشد

نکته جالب این که: به قول سیّد قطب (۱) از این آیه می‌فهمیم که وراثت خانه باید با فضیلت و نیکوکاری همراه باشد؛ زیرا ابراهیم، پس از درخواست ربّ اجْعَل هذا بلداً آمِناً ... دعای دیگری و درخواست دوّمی از خدا دارد که می‌گوید:

«به اهل این خانه و مردم این سرزمین؛ مردمی که مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ باشد و به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشد، از ثمرات و بهره‌ها روزی عنایت کن»؛ یعنی به آنان که اهل فضیلت هستند. و نتیجه آن که ابراهیم علیه السلام وراثتِ همراه با فضیلت را درخواست کرده است.

و به قول سیّد قطب: «... مرّة اخری یؤکّد معنی الوراثة للفضل و الخیر ...» را با بخشی از آیه ... وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ... تأیید کرده و در واقع این نعمت را ویژه اهل فضیلت دانسته و گروهی را کنار گذاشته است، گو این‌که به علت کمال لطف خدایی، به غیر مؤمنان هم که مشمولِ دعای ابراهیم نبودند، این برکات شامل شده و می‌شود، منتهی کافر هم از بهره اندک که همان بهره حیوانی باشد، استفاده خواهد کرد و بهره‌اش ثمرات محدود و

۱- ۱. فی ظِلال القرآن، ج ۱، ص ۱۵۵.

ص: ۴۱

منقطعی خواهد بود و سرانجام گرفتار عذاب خواهد شد؛ ... وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ....

نظریه مفسّران

برای این که معنی و تفسیر دقیق آیه مورد بحث را بفهمیم، سخن ابوالفتوح رازی را باز می‌گوییم که گفته است: در این بخش از آیه حذف و اختصاری هست و تقدیر آن، چنین است: «اجیبُ دَعْوتک فی مَن آمن بی والیوم الآخر، فامّا من کفر فامَتّعه قلیلًا ...»؛ یعنی ای ابراهیم، دعای تو در حق مؤمنان مستجاب است امّا در مورد کافران، ایشان را اندکی برخورداری دهم.

شیخ طوسی نوشته است: (۱) تقدیر وَ اذْ قالَ ابْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ ... چنین بوده است: (۲) «و اذکُر اذ قال ابراهیم ربّ اجعل ...» «بَلَداً آمِناً» یعنی «بلداً یأمنون فیه ...»

معنای درخواست ابراهیم که از خدا خواسته است تا این شهر بَلَد امن باشد، این است که بیت‌اللّه و کعبه، مرکزی باشد که تعدّی و تجاوز در آن نباشد، هر کس به وظیفه‌اش آشنا باشد، هر کس بتواند در کمال آزادی حرف خود را بگوید، تجاوز و خیانت در آن نباشد، آبروی مردم محترم باشد، بیت‌اللّه محل امن و امان باشد.

ابن‌عربی گفته است: امنیّت بلد، بدین معنی است که هر کس در آن

۱- ۱. تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۶.

۲- ۲. این سخن را زجّاج متوفّای ۳۱۱ ه. ق. پیش از شیخ طوسی درکتاب «معانی‌القرآن و اعرابه» ج ۱، ص ۱۸۷ گفته است.

ص: ۴۲

مأمون باشد و در امان و به اصطلاح، اهل بلد در امنیّت باشند و این به طور مجاز است ولی به هر حال، وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً.

طبرسی هم گفته است: (۱) «بلداً آمناً» یعنی «بلداً ذا أمن» از قبیل «عیشةً راضیة» هست؛ یعنی «عیشةً ذاتَ رِضیً». (۲)

سرّ تکرار چیست؟

برخی گفته‌انـد: بخشـی از این آیه در سوره ابراهیم هم تکرار شده است، سِرّ آن چیست و چرا در آیه مورد بحث (۱۲۶ سوره بقره) گفته شـده وَ اذْ قـالَ ابْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هـذا بَلَـداً آمِناً یعنی «بلـداً» بـدون الف و لام و در آیه ۳۵ سوره ابراهیم، آمـده است: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً؛ یعنی «البلد» با الف و لام؟

در جواب گفته‌اند: در آیه نخستین که «بلداً» بدون الف و لام است، اشاره است به کعبه پیش از بنا، ولی در آیه ۳۵ سوره ابراهیم که گفته شده: «البلد» و با الف و لام آمده، در واقع اشاره به کعبه، بعد از بنا است.

به عبارت دیگر، در آیه نخستین، «بلداً» مفعول دوّم است و «آمناً» نعت

۱- ۱. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۸.

۲- ۲ فاضل مقـداد در ج ۱، ص ۳۳۵ کتاب «کنز الفرقان» گفته است: بلـداً آمناً از باب تسـمیه محلّ به اسم [حالّ فیه] می‌باشـد؛ زیرا امن و امان، در حقیقت مربوط به اهل بلد می‌شود.

در ج ۲، ص ۲۹۴ کتاب «مسالك الأفهام» هم، بلداً آمناً را [بلداً ذا أمْن] مثل آیه ۲۱ سوره الحاقه «/ عیشة راضیة» معنی کرده است.

ص: ۴۳

است و صفت برای آن. و در سوره ابراهیم «البلد» مفعول اوّل است و «آمناً» مفعول دوم برای فعل «اجْعَلْ» در آیه ۳۵.

یا به عبارت ساده‌تر: در آیه نخستین، ابراهیم خواسته است که سرزمین بی آب و علفی به صورت «بَلَداً آمناً» در آید و در سوره ابراهیم آیه ۳۵ خواسته شده که بَلَد غیر آمِن، محلّ امْن شود. (۱)

بخش دوّم آیه چنین است:

... وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ....

ابراهیم پس از درخواستِ امنیّت برای رفاه زندگی، درخواستِ رزق و ثمرات کرده است؛ زیرا «أَسْكَنَهُمْ بوادٍ غَيْر ذى زَرْعٍ».

سیّد هاشم بحرانی (۲) (بحرینی) از قول ابوعلی طبرسی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام گفته است: علاوه بر ثمرات مادّی، که از آفاق جهان بدان ناحیه می‌رود، می‌توان ثمرات معنوی را که ثمرات قلوب باشد؛ یعنی محبت مردم به یکدیگر، در نظر گرفت.

ابوالبرکات، ابن الأنباری گفته است (۳) که:

«مَنْ» در محل نصب است؛ زیرا بَدَل بعض از کُلّ است از «اهْله» و

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر، صفحه ۲۲ «اسرار التکرار فی القرآن» مطالعه شود و نیز رجوع شود به صفحه ۸ تفسیر أسئلة القرآن المجید و أجوبتها.

۲- ۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- ۳. البیان فی غریب القرآن، ص ۱۲۲ و نیز رجوع شود به ج ۲، ص ۱۱۹ تفسیر قرطبی.

ص: ۴۴

ضمیر «هُم» در «منهم» به مبدلٌ‌منه برمی گردد.

ابوالبقاء عِکبری هم گفته است: (۱) «مَنْ» بَدَلِ بعض از کلّ است از «اهْله» و در «مَنْ کَفَرَ» هم دو وجه جایز است:

۱. «مَنْ» موصول باشد و به معنای «الَّذی» و در محلِ نصب. فعل آن با قرینه محذوف و تقدیر آن «وَ ارْزُقْ مَنْ کفر» است.

۲. «مَنْ» شرطیه باشد، فعل «کفر» فعل شرط و فعل «امَتِّعُه» جوابِ آن، و فاء هم خود دلیل است بر این که: فعل، جواب شرط است.

«قلیلًا» هم به گفته ابوالفتوح رازی (۲) ممکن است صفت مصدر محذوفی باشد؛ یعنی «متاعاً قلیلًا» و نیز امکان دارد که «قلیلًا» صفتِ ظرفِ محذوفی باشد؛ یعنی «زماناً قلیلًا».

مکّی بن ابی‌طالبِ (۳) قیسی (متوفّای سال ۴۳۷ ه. ق.) پیش از ابوالفتوح رازی و دیگران، با تفصیل بیشتر همین مطالب را گفته و افزوده است که:

مجزوم نشدن فعل «فامتعه» که جواب شرط است به علت دخول «فاء» می‌باشد و نیز افزوده که ممکن است «مَنْ» مبتدا باشد و محلًا مرفوع و فعل «امتّعه» خبرِ آن.

ابویحیی محمّد بن‌صُمادح التجیبی (۴) (متوفای‌سال ۴۱۹ ه. ق.) فعل

۱- ۱. التبیان فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۱۳ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۰۹ وتفسیر شُبّر، ص ۵۸ و مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۹۴ که «مَنْ» را بدل بعض از کلّ است از «اهله» «قصداً الی تخصیص الرزق بهم» و کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- ۲. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۲۰ و نیز می‌توان رجوع کرد به ج ۱، صص ۴۵۶ تا ۴۶۰ تفسیر التبیان.

۳- ۳. مشکل اعراب القرآن، ص ۷۱.

۴- ۴. مختصر من تفسیر الإمام طبری، ص ۵۳.

ص: ۴۵

«فامتّعه» را «ارزُقُه فی حیاته» تفسیر کرده است و در تفسیر «ثم اضطرّه» هم گفته است: «معنی الإضطرار، الإکراه و الإجبار».

فاضل مقداد گفته است: از جمله «و ارزق أهلَه مِن الثَّمرات (۱) ...» رفاهیّت در معیشت و نیک‌حالی، فهمیده می‌شود؛ زیرا گفته شده «مِنَ الثمرات» و گفته نشده: قوت و مایحتاج اوّلیه و نیازهای مقدماتی زندگی.

و نیز گفته است: از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور از «ثمرات» «ثمرات القلوب» است؛ یعنی آنان را نزد مردم محبوب گردان.

درخواست امنیّت برای مکّه و دُعا برای اهل مکّه، به کثرت ثمرات و نعم، خود چیزی است که مُشعر به افضلیّت مکّه و افضلیّت مجاورت مکّه است. (۲)

فاضل مقداد (۳) درباره «و مَن کفر فامتّعه قلیلًا» گفته است: این جمله جواب از سؤال مقدّری است؛ زیرا در بخش نخست، دعا برای مؤمنین، متبادر به ذهن بود ولی خدا گفته است: «وَ مَن کفر فامتّعه ...»؛ یعنی «وَارزق مَنْ کَفَرَ ایضاً ...»؛ کافران را هم بهره‌مند خواهم ساخت؛ زیرا که آنان را آفریده‌ام و ملتزم به دادن روزیِ ایشان شده‌ام.

خواجه عبداللّه انصاری، نیکوتر ترجمه کرده است: (۴)

۱- ۱. الثمرات، المأکولات ممّا یخرج من الأرض و الشجر.

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۷

۳- ۳. همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۳۶.

۴- ۴. تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار، ص ۵۳.

ص: ۴۶

«... گفت کافران را هم، اندکی برخوردار کنم، پس از آن، آنها را گرفتار آتش سازم، که بد فرجام و عاقبتی است.»

نویسنده اقصی البیان، نوشته است: (۱) در «ثُمّ اضطرّه الی عذاب النّار» ثُمَّ برای تراخی است؛ یعنی «ادفعه بعد زمان الی النار و أشوقه الیها فی الآخرهٔ و بئس المصیر، ای المرجع و المَأوی .

نویسنده تفسیر المنار نوشته است: (۲) از سیاق عبارت «... وَ مَنْ کَفَرَ ...» چنین استنباط می‌شود که در این عبارت، از جنبه بلاغی، ایجاز به حذف وجود دارد که از جمله، فهمیده می‌شود و این‌گونه ایجازها، ویژه کلام خداست و در واقع خدا گفته است. درخواست ابراهیم درباره مؤمنان مستجاب است؛ «فَجَعَلَ لَهُمْ هذا الخیر فی الدنیا ...».

وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَیْتِ وَ إِسْمَاعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. (۳)

« (و نیز به یاد آور) وقتی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند (و می‌گفتند) خدایا! از ما بپذیر و این خدمت را از ما قبول کن، البته که تو شنوا و دانایی»

در بخش دوم این آیه و در آیه‌های بعدی (۴) مسأله تضرّع و دعا طرح شده و از خدا خواسته شده و به خدا نیایش شده که:

۱- ۱. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۱۳

۲- ۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۵

۳- ۳. بقره: ۱۲۷

۴- ۴. آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره بقره.

ص: ۴۷

«پروردگـارا! در میـان ذریّه من فرسـتاده‌ای برانگیز که آیـات تو را برایشان بخوانـد و به آنان علم و حکمت بیاموزد و روان‌شان را از زشتی‌ها پاک و منزّه سازد»

و آهنگ دعا چنان است که در هر شنونده‌ای اثر می‌گذارد و به او حیات می‌بخشد و این خود، از ویژگی‌های قرآن است. (۱)

از آیات قرآنی به طور کلی چنین استـنباط می‌شود که ابراهیم کعبه را تجدیـدِ بنا کرده؛ زیرا از آیه ۳۷ سوره ابراهیم فهمیده می‌شود که خانه قبل از ابراهیم بوده که او گفته است:

رَبَّنَاإِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ ....

«ای خدا، برخی از فرزندانم را در این سرزمینِ خشک و سوزان، در کنارِ خانه تو سکونت دادم.»

از این آیه می‌فهمیم که اثری از کعبه، به هنگام ورود ابراهیم در سرزمین مکّه، وجود داشته است.

نظریه مفسران

جصّاص (۲) ذیل آیه ۱۲۷ سوره بقره، در بحث از ... رَبَّنـا تَقَبَّلْ مِنّا ... گفته است: معنـاه: «یقولا‌ـن ربّنا تقبّل» (۳) و فعلِ «یَقُولانِ» به خاطر دلالت کلام، حذف شده است. و در قرآن نظیر این فراوان است:

۱- ۱. فی ظلال القران، ج ۱، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲- ۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۹۳.

۳- ۳. تقبّل؛ ایجاب الثواب علی العمل.

ص: ۴۸

همچون آیه ... وَالْمَلَائِکَهُ بَاسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَکُمْ ... (۱)

یعنی: «یقولون أخرجوا أنفسکم».

ابوالبرکات (۲) ابن الانباری هم گفته جصّاص را تکرار کرده و افزوده است: «حذف القول کثیر فی کتاب اللّه و کلام العرب» و نیز اضافه کرده است که: برخی از قُرّاء هم در «مِنَ البیت» وقف نموده و جمله را از «وَ اسْمعیل» آغاز می‌کنند و در این صورت، مفهوم آیه چنین می‌شود: «و اسمعیل یقول ربّنا».

در واقع اینان گفته‌اند: «انّ البناء کانَ مِن ابراهیم وحدَه و الدُعاء کان مِنْ اسمعیل وحده».

ابن‌کثیر ذیل تفسیر آیه مورد بحث، ضمن این که نوشته است: «قواعد» جمع «قاعده» به معنایِ اساس است، متذکّر شده که خانه کعبه، پنج سال پیش از بعثت پیامبر، تجدید بنا گردیده، یعنی در ۳۵ سالگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حجرالأسود هم به دست رسول‌اللّه که پیش از بعثت او را «امین» می‌خواندند، نصب گردید. (۳)

فاضل مقداد (۴) ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است: «یرفع» فعل مضارع است و حکایت حال ماضی را می‌کند و «قواعد» هم جمع «قاعده» است و جمع بستن آن به اعتبار این است که هر قسمت نسبت به مافوق خود، قاعده محسوب می‌شود و نسبت به قسمت زیرین بنا به حساب می‌آید.

۱- ۱. انعام: ۹۳

۲- ۲. البیان فی غریب اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۲۳

۳- ۳. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، صص ۱۸۰ و ۱۸۱

۴- ۴. کنز العرفان، ج ۱، صص ۳۳۷ و ۳۳۸

ص: ۴۹

معنای «یرفع» یعنی: یثبت و یبنی؛ زیرا وقتی که هر راه چیده شود و بنّا، آن را روی هم بگذارد، متّصف به ثبوت می‌شود.

و رفع بنا و بالا آمدن ساختمان، چیزی است که به تدریج و خود به خود درست می‌شود و در واقع بالا آمدن بنا با روی هم گذاشتن مواد و مصالح ساختمانی ملازمه دارد، و در این مورد هم از بابِ اطلاق معنای «لازم» و اراده معنای «ملزوم» است.

این که قرآن گفته است: وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَیْتِ ... فصیح‌تر است تا که گفته شود: «... یبنی علی القواعد» و یا بگوییم: «و اذ یرفع ابراهیم قواعد البیت ...»؛ زیرا در این دو تعبیر، ابهام وجود دارد و ابهام موجب ناخوشایندی است و روشنیِ عبارت موجب شادی و خوشایندی، در صورتی که در تعبیر قرآن هیچ ابهامی وجود ندارد و بسیار هم فصیح است.

فاضل مقداد، ذیل بحث از همین آیه نوشته است:

«و اسمعیل» واو، برای بیان حال است و «اسمعیل» مبتداست و می‌دانیم که بنای بیت، نیاز به دستیار دارد؛ یعنی «اسمعیل یناوله».

در بابِ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا نوشته است: این جمله دعائیه دلالت دارد بر این که خانه را برای عبادت ساختند و نه برای سکونت؛ زیرا هدف اصلی از درخواستِ تقبّلِ چیزی، جز عبادت، چیز دیگری نمی‌تواند مُتصوّر شود. (۱)

علّا مه جواد الکاظمی (متوفّایِ اواسطِ قرن یازدهم ه. ق.) همان

۱- ۱. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۹.

ص: ۵۰

مطالبِ فاضل مقداد را تکرار کرده و شرح و بسط فراوانی داده و متذکر شده است: (۱)

«وَ اذْ یرفع» یعنی «واذکر اذ یرفع».

و «القواعد جمع القاعده و هی الأساس و الأصل».

نویسنده کتاب (۲) «أقصی البیان» همان مطالبِ فاضل مقداد را با اضافاتی بیان کرده و افزوده است:

«رفع»، «اعلام» و «اصعاد» تقریباً نظیر یکدیگرند، منتهی نقیضِ رفع، وَضع است و نقیض کلمه اصْعاد، انزال است.

رفعت نقیضِ ذلّت است.

و نیز کلمات: «قواعد»، «اساس» و «ارکان» تقریباً نظیر یکدیگرند.

واحدِ قواعد، قاعده است. قاعده در لغت ثبوت و استقرار می‌باشد؛ قاعدهٔ البناء؛ أساسه الّذی بنی علیه.

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ. (۳)

«البته که سعی میان صفا و مروه از شعائر و آداب عبادات الهی است، بنابراین کسانی که حج خانه خدا و یا عمره به‌جا می‌آورند، مانعی ندارد که سعی میان صفا و مروه نیز به جای آورند و

۱- ۱. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۹۸

۲- ۲. أقصی البیان، ج ۱، ص ۴۱۵

۳- ۳. بقره: ۱۵۹

ص: ۵۱

کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، همانا که‌خدا دربرابر اعمال‌آنها شکرگزار و از کارهای آنها آگاه است.»

معنای «شعائر»

زجاج، نوشته است: (۱) شعائر جمعِ شعیره است: «والشعائر، کلّ ما کان موقف او مسعی و ذبح.»

مسلمانان ازطواف (یعنی سعی، و این از مقوله مجاز است) میان صفا و مروه اجتناب داشتند؛ زیرا که اعراب جاهلی اصنام خود را میان دو کوه صفا و مروه گذاشته بودند و می‌پنداشتند که سعی در آن‌جا گناه است و لذا قرآن گفت:

... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ...، پس از نزول این آیه، خدا اعلام کرد، این دو از شعائر هستند و سعی میان آن دو کوه، گناهی نیست.

جصّاص در ذیل آیه مورد بحث، نوشته است (۲) از قول ابن‌عباس:

«قال: کان علی الصفا تماثیلُ و أصنام و کان المسلمون لا یَطُوفُون علیها؛ لأجلِ الأصنام و التماثیل: فانزل اللّه تعالی: فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ....

ابن عربی ذیل بحث از این آیه، نوشته است: (۳)

۱- ۱. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸.

۲- ۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۱۰، بسیاری از مطالب «احکام القرآن» جصّاص را مؤلفان و مفسران بعدی، در کتابهای خود نوشته اند.

۳- ۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۷.

ص: ۵۲

«مِنْ شعائراللَّه یعنی مِنْ مَعالم اللَّه فی الحجّ».

مفرد شعائر، شعیره است. اشعارالهَدْی؛ یعنی نشان گذاشتن حیوان قربانی با داغ و علامت دیگر.

فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِ، جُناح در لغت یعنی مَیْل و انحراف به هر طریقی که باشد، لیکن بیشتر، در انحرافِ به گناه به کار رفته است و بعدها، در دین به‌طور مَجاز، از جُناح تعبیر به گناه شده است.

رفع تعارض

شاید به ذهن کسی خطور کند که ظاهراً در آیه، تعارضی هست، بدین معنی که، چطور می‌شود بگوییم: صفا و مروه از شعائراللَّه است و گناهی نیست که سعی، میان آن دو انجام شود؟

در پاسخ می‌گوییم: چنین نیست بلکه باید بدانیم که در دوره جاهلیّت، عرب‌ها پس از زیارت بُت‌های خود، طواف و سعیی هم برای صفا و مروه انجام می‌دادند و چون مسلمان شدند، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا طواف و سعی صفا و مروه، ضرورت دارد؟ این آیه نازل شد: إنّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ ... و بعدها رسم شد که میان این دو کوه، سعی انجام شود.

وقتی می‌گوییم: «لا جُناح علیکَ أنْ تَفْعل» خودِ این عبارت، اباحه و دستور جواز انجام فعل است.

و وقتی می‌گوییم: «فلا جُناح علیکَ الّا تفعل» خود، اباحه‌ای است برای ترک فعل و می‌تواند دستوری برای انجام ندادن آن کار

ص: ۵۳

باشد.

بنابراین، قول خدای سبحان ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ... نمی‌تواند دلیلی بر ترک سعی و طواف باشد؛ زیرا در جاهلیت که سعی و طواف میان آن دو کوه، برای خاطر بت‌ها بوده و بر باطل، گناه شمرده می‌شده، ولی بعد از اسلام، خدا گفته است که ممنوع نیست؛ زیرا برای هدف باطلی نیست، و چون مشکلی برای مسلمانان نخستین بوده و خاطره‌ای از دوران جاهلی، در ضمیر آنان نقش بسته، لذا آیه، نازل شد که إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِاللَّهِ ... یعنی «مِنْ مَعالِمِ الحجِّ و مَناسِكِهِ لا مِنْ مَواضِعِ الْكُفْرِ وَ مَوضوعاتِهِ». پس هر شخص حجّ و عمره‌گزاری از طواف به آن دو، ممنوع نخواهد بود.

معنای تطوّع

«التطوّع؛ (۱) هو ما يأتيه المرء من قِبَل نفسه»، یعنی آن‌چه که شخص از پیش خود و به میل خود انجام دهد. (۲)

در تفسیر «لباب التأويل فى معانى التنزيل» معروف به تفسیر «الخازن» که در سال ۷۲۵ هجری تألیف شده، نوشته شده است: (۳)

در این آیه، صفا و مروه نام دو کوه معروف است در مکّه که در دو طرف مَسْعی واقع شده و برای همین است که الف و لام بر آنها، در آمده است.

---

۱ – ۱. در صفحه ۲۱۰ لسان التنزیل نوشته شده: تطوّع: هرکه به رغبت خویش کند نیکی راو از خویشتن کاری کردن که برونِ فریضه و سنت بود؛ یعنی طاعتِ زیادی.

۲– ۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۸.

۳– ۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۱۱.

ص: ۵۴

«شعائر الله»؛ یعنی هر نشانه‌ای که وسیله قرب به خدا باشد؛ از دعا و نماز و ذبیحه.

مشاعر الحج؛ یعنی مَعالِمِه الظّاهرهٔ للحواسّ ویقال: شعائر الحج. شعائر همان مناسک است.

کلمه «جُناح» از «جَنَحَ»: إذا مالَ عَنِ القَصْدِ المستقیم.

در جاهلیّت به احترام دو بُت «اساف» که در صفا قرار داده شده بود و «نائله» که در مروه بود، میان صفا و مروه، سعی به‌جا می‌آوردند و دور آن دو بت می‌گشتند و چون اسلام بت‌ها را شکست، مسلمانان از سعی میان صفا و مروه سر باز زدند و آن را کار نادرست و ناخوشایندی پنداشتند، این آیه، نازل شد و به آنان اجازه داد که میان صفا و مروه سعی انجام شود و اعلام شد که این دو، از شعائراللّه است؛ گو این که در جاهلیّت از شعائر جاهلی بوده است. (۱)

اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای سال ۷۷۴ ه. ق.) در تفسیر خود، در ذیل آیه مزبور، نوشته است: (۲) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: «... فلیس لِأَحَدٍ أنْ یَدَعَ الطَّواف بِهِما»

و نیز نوشته است‌که رسول خدا گفته‌است: «ابْدَأ بما بَدَأَاللّهُ به» یا «ابْدَؤوا بما بدأاللَّه به». (۳)

و افزوده است که این سعی، رمزی است از رفت و آمد هاجر میان صفا و مروه برای یافتن آب جهت فرزندش؛ یعنی سعی، تلاش و حرکتی است

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۱۲

۲- ۲. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۹۸ تا ۲۰۰

۳- ۳. همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۹۹

ص: ۵۵

دارای هدف. (۱)

ابی سعود، محمد بن محمد العمادی (متوفّای سال ۹۵۱ ه. ق.) در تفسیر خود، ذیل بحث از آیه مزبور، نوشته است: (۲)

... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً ....

فعل «يطَّوَّف» از باب تفعّل بوده که اصل آن «يتطوّف» بوده، «تا» ی منقوط به «طا» ی مؤلّف بَدَل شده و «طاء» در «طاء» ادغام گردیده است.

و علّتِ این که از باب «تفعل» آمده، این است که طواف‌کننده در طواف خود به تکلّف می‌افتد و کوشش بی‌اندازه، باید مبذول دارد و رنج فراوان باید تحمّل کند. (۳) حرف جرّ «فی» هم حذف شده است و اصل آن «... فی ان يطّوّف بهما ...» بوده است.

درباره مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً نوشته است: «خيراً» منصوب است؛ زيرا که صفت است برای مصدر محذوف؛ يعنی در اصل «و من تطوّع تطوّعاً خيراً» بوده است.

جلال‌الدين سيوطی (متوفای سال ۹۱۱ ه. ق.) در تفسیر خود،

۱- ۱. بسیاری از مطالب قدما و نوشته‌های آنان، در جلد یکم، ص ۱۶۹ تفسیر «البرهان فی تفسیر القرآن» تألیف سید هاشم بحرانی بحرینی، متوفّای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه. نیز هست. او نوشته است: برخی می‌پنداشتند که سعی میان صفا و مروه از ساخته‌های مشرکان است، لذا آیه «إن الصفا والمروة ...» نازل شد.

و نیز از قول امام صادق علیه السلام، نقل شده که «... فلا جُناح عليه أنْ يَطّوّف بهما ...» يعنی «لا حَرَجَ عَليه أن يطّوّف بهما».

۲- ۲. تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- ۳. یکی از معانی باب تفعّل تکلّف است، و هو معاناة الفاعل الفعل ليحصل نحو: «تشجّع عمروٌ» ای تكلّف الشجاعة وعاناها لتحصل. نقل از مقدّمه المنجد.

ص: ۵۶

ضمن بحث مفصّل درباره آیه مورد بحث، نوشته است: (۱) لازم است که سعی از صفا آغاز شود، هر چند که حرف عاطفه «واو» مفید ترتیب نیست، لیکن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی هست که فرمود: «ابْدَؤُوا بِما بَدَءَ اللَّه به».

فاضل مقداد، ذیل آیه مزبور، نوشته است: (۲) صفا، در لغت، سنگ سخت مرمری است. مفرد، این کلمه، «صَفاة» است مثل حَصا و حَصاة.

جوهری از قول أصمعی نقل کرده: «المَرْو، حجارةٌ بیضٌ برّاقةٌ یقدح منها النار» واحد آن «مروة» است.

بعدها صفا و مروه برای دو کوه در مکّه عَلَم شده و مشهور است. (۳)

و نیز فاضل مقداد افزوده است که «شعائر» به گفته جوهری، نشانه‌های حج است و هر چیز نشانه طاعت خدا باشد، شعائر است.

به عقیده أصمعی، مفرد شعائر، شعیره است، و دیگران مفرد این کلمه را «شعاره» دانسته‌اند.

«جُناح»؛ یعنی گناه و اثْم، اصله من الجنوح: خروج از حد اعتدال و انحراف از راه راست.

سعی از ارکان حج است و واجب؛ زیرا نصوصی از اهل بیت علیهم السلام بر وجوب آن هست و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَیُّهَا النَّاسُ کُتِبَ عَلَیْکُمُ السَّعْیُ فَاسْعَوْا». (۴)

۱- ۱ الدُّر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۰

۲- ۲ کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۱۱

۳- ۳ برخی ازفرهنگ نویسان، کلمه «الصفا» را سریانی دانسته، و به معنای صخرۀ آورده‌اند.

۴- ۴ کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۱۲

ص: ۵۷

نویسنده کتاب (۱) «اقصی البیان» بسیاری از مطالب «کنز العرفان» را باز گفته و افزوده است: علّت این که، در قرآن گفته شده: ... فَلا جُناحَ عَلَيْهِ ... این است که مسلمانان در آغاز می‌پنداشتند سعی میان صفا و مروه و طواف آن دو، گناه است؛ زیرا طواف، برای بزرگداشت آن دو بتِ پنداریِ صفا و مروه بوده، پس از اسلام و شکستن بت‌ها برای مسلمانان نیز سعی میان آن دو، دشوار بود و حتی برای آنان حَرَجی بود، خدا این حَرَج را برداشت و فهماند که کار بت‌پرستان حج‌گزار جاهلی که بت‌ها را طواف می‌کردند و بر آنها دست می‌کشیدند و آنها را مسح می‌کردند، گناه بود و نوعی کجروی، و چون هدف تغییر کرد، قرآن گفت: ... فَلا جُناحَ عَلَيهِ .... (۲)

نویسنده کتاب «مسالك الأفهام» هم در بحث از آیه مزبور، نوشته است: (۳)

«شعائر»، جمع شعیره، به معنای علامت است و در واقع علامت‌هایی است که آدمی را به یاد خدا می‌اندازد.

و در بحث از ... فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ ... نوشته است:

یعنی آنان که حج یا عمره انجام می‌دهند ... فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما ... مانعی ندارد که بر آن دو طواف کنند و نیز افزوده است از ظاهر عبارت «فلا جُناحَ» شاید بعضی بگویند: این سعی می‌تواند واجب

۱- ۱. اقصی البیان فی آیات الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۹

۲- ۲. همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۹۰

۳- ۳. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۳۳

ص: ۵۸

نباشد؛ یعنی مستحب و یا مباح باشد. (۱)

نویسنده کتاب، در پاسخ این شبهه گفته است: (۲)

چنین نیست، بلکه سعی میان صفا و مروه واجب و از ارکان است و با ترک آن حج باطل می‌شود؛ زیرا ائمه اطهار علیهم السلام اعْرَف به قرآن هستند و آیات قرآنی را بهتر درک کرده‌اند؛ چه، مهبط وحی و معدن تنزیل می‌باشند و سپس نویسنده کتاب روایت زیر را نقل کرده است: (۳)

« «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ السَّعْیِ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ فَرِیضَةٌ أَمْ سُنَّةٌ فَقَالَ فَرِیضَةٌ».

نکته دیگر این که: «اصل‌الطواف: الـدَوَرانُ حَوْل‌الشَی» است ولی در این‌جا منظور سعی میان آن دو است، با توجّه به این که محقق محترم، شیخ محمدباقر شریف‌زاده، در پاورقی کتاب «مسالک‌الافهام» (۴) نوشته است:

«و قد یطلق علی التردّد بین‌الشیئین و یعبّر عنه بالسّعی و هو المراد».

خلاصه این که، چون سعی میان صفا و مروه از آداب جاهلی بود،

۱- ۱. از عبارت «فلا جُناحَ علیه» ظاهراً چنین استنباط می‌شود که سعی میان صفا و مروه اختیاری است؛ «لأنّ نفیَ الجُناح انّما یدل علی رفعِ الجَرَحِ و الاثم» و ظاهراً آن چه که به صورت «فلا جناح» گفته می‌شود، می‌توان گفت: آن چیز واجب است و یا مستحب است و یا مباح.

۲- ۲. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۳۴

۳- ۳. همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۴

۴- ۴. ج ۴، ص ۳۳۳

ص: ۵۹

مسلمانان می‌پنداشتند که ناپسند است؛ زیرا نمی‌خواستند در دوران اسلامی، کاری از کارهای زمان جاهلی را انجام دهند؛ چه، اسلام در وجود مسلمانان اثر گذاشته بود و انقلاب اسلامی در اعماق وجودشان، جا گرفته و آنان را دگرگون کرده بود، این بود که هر چه وابسته به زمان جاهلی بود، نادرست می‌دانستند و از آن بیزار بودند و حتی از انجام طوافی که جزو عادات و آداب جاهلی بود، ناراضی بودند، ولی آیه به آنان آرامش داد، آنان را مطمئن ساخت و عملًا ثابت کرد که هر چه از شعائر و قوانین جاهلی با آیین اسلام سازگار باشد، می‌توان انجام داد و فقط آنچه را نادرست می‌دانست از میان برد.

ولی اسلام بسیاری از آداب دینی و شعائر حج را که پیش از اسلام معمول بوده و آنها را مشروع شناخته، اجازه انجام آن را صادر کرده است.

مثلًا در همین مورد، برای اینکه آن را کار نیک بشمارد، دنباله آیه می‌گوید:

... وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.

«آنان که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک، اطاعت کنند، خدا در برابر کار آنها سپاسگزار است و از کارهای آنان آگاه.»

کلمه «شاکر» در این آیه، رضایت الهی را از انجام این کارِ متداولِ در جاهلی- که اسلام هم تأیید کرده- می‌نمایند و می‌خواهد بگوید که خدا از این بنده سپاسگزار است و نیز به قول سید قطب، این کلمه (شاکر) به انسان‌ها آداب شکرگزاری در برابر احسان را یاد می‌دهد و به انسان‌ها می‌آموزد که وقتی خدای بزرگ از بنده سپاسگزاری می‌کند، بنده باید

ص: ۶۰

به‌طریق اولی از خدای خود که چیزهای فراوانی به او عطا کرده، شکرگزاری کند. (۱)

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

«ای پیامبر! در باره هِلال ماه از تو پرسش کنند (که سبب بَدْر و هلالِ ماه چیست؟) بگو: اینها، برای بیانِ اوقاتِ عبادات و اندازه‌گیری وقت جهتِ مردم و برایِ شناختنِ زمانِ حجّ است و نیکوکاری آن نیست که از پشتِ بام به خانه‌ها در آیید (در جاهلیّت رسم بود که چون به هنگام حج مُحْرِم می‌شدند وجامه احرام می‌پوشیدند، از دَرِ خانه وارد نمی‌شدند، بلکه از ثقبِ پشت خانه وارد می‌شدند تا حجّشان تمام شود) نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و در هرکار از راه آن داخل شوید وَاتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا و از خدا پروا داشته باشید، باشد که رستگار شوید.» (۲)

در بخش نخستِ این آیه، از «أَهِلّة»- جمع هِلال- سخن گفته، که اهلّه برای اندازه‌گیری وقت مردم و برای شناختِ زمان حجّ است و در بخش دوم، خداوند ضمن این که نفیِ یک عادتِ جاهلی کرده، دستور داده که در هر کار، از راهش داخل شوید.

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۱۰- ۲۰۸.

۲- ۲. می‌توان به جلد یکم، صفحه ۴۷ تفسیر نسفی، از لحاظ به کار بردن برخی لغات مراجعه کرد.

ص: ۶۱

نظریه زجّاج و جَصّاص در باره کلمه «هِلال» و مشتقات آن

زجّاج از کلمه «هِلال» و مشتقات آن به تفصیل بحث کرده و گفته است: (۱)

«استهلّ الصّبیّ، اذا بکی حین یولد او صاحَ»

و نیز در عربی گفته می‌شود:

«أهَلّ القوم بالحجّ و العمرهٔ، أی رفعوا أصواتهم بالتّلبیهٔ».

به ماه نو، «هِلال» گویند؛ زیرا وقتی که دیده می‌شد، مردم صدای خود را بلند می‌کردند؛ (وَانّما قیل له هِلال لَانَّهُ حین تری یَهلّ الناس بذکره)

و می‌گویند: «اهِلّ الهلال»- به صیغه مجهول- وَ اسْتُهِلّ و نمی‌گویند:

اهلّ- به صیغه معلوم- و چون می‌گویند: «اهْلَلْنا؛ أی رأینا الهلال». «و أهللنا شهر کذا و کذا: اذا دخلنا فیه».

زجاج می‌افزاید: (۲) شهر (: ماه) را برای شهرت و آشکار بودنش، شهر گویند و هِلال را از آن جهت هِلال گویند که با دیدنش مردم صدایِ خود را بلند کنند.

البته در این که ماه را در دو شب هِلال گویند یا در سه شب،

۱- ۱. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۴۶ و نیز می‌توان به: ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، تفسیرالتبیان شیخ طوسی مراجعه کرد.

۲- ۲. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۴۷.

ص: ۶۲

اختلاف است. (۱)

جصّاص در جلد یکم، صفحه ۲۹۸ کتاب «احکام القرآن» نوشته است:

بعضی می گویند:

«انّ الإهلال هو رفع الصّوت و انّ اهلال الهلال من ذلک لرفع الصّوت بذکره عند رؤیته».

در آغازِ رؤیت هلال، اظهار تلبیه کنند.

استهلال الصّبی هم از آن جهت است که کودک حیات خود را به آوازی و یا حرکتی ابراز می‌دارد. «استهلال الصّبی: ظهور حیاته بصوت أو حرکهٔ».

بیضاوی (متوفّایِ سال ۷۹۱ هجری) نوشته است: (۲)

عرب‌ها، از اختلاف حالات ماه، خواهند پرسید و خواهند گفت: به‌چه دلیل گاه، ماه باریکه‌ای است همچون نخی و کم کم بزرگ می‌شود و به صورت بَدْر و قُرصِ کامل درمی‌آید و سپس نقصان می‌پذیرد و به صورت اولیّه، باز می گردد؟

از طرفی می‌دانیم که مردم آن زمان، قدرت بهره‌بردن از پاسخ مستقیم نداشتند، به همین جهت، قرآن بدون این که از علّتِ دگرگونی وضع ظاهری سخن بگوید و توضیح دهد که چرا ماه در آغاز به شکلِ هلال

۱- ۱. آن چه درباره «یسئلونک عن الأَهِلّهٔ» دیگران در قرون بعد گفته‌اند، زجّاج در قرن سوم هجری گفته است. برای آگاهی بیشتر نک: ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ معانی القرآن و اعرابه لِلزجّاج.

۲- ۲. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۲.

ص: ۶۳

نمایان می‌شود و سپس تربیع اوّل درست می‌شود و بعد به شکل بَدْر، هویدا می گردد و مجدّداً، در آغازِ ماه، باریکه‌ای در آسمان ظاهر می‌شود. جواب داده است که این دگرگونیِ حالت ماه، نشانه‌هایی است برای عباداتِ مردم تا که وقت را بشناسند و زمان حجّ را بدانند.

ذکر کلمه «حجّ» پس از «مواقیت للنّاس» و تخصیص یافتنِ این کلمه، از این جهت است که عرب‌ها پیش از نزول این آیه، بدون توجّه به رؤیت هلال با اعداد و ارقام و شمارش و حسابِ ماهها، حجّ به جا می‌آوردند ولی اسلام، زمانِ حجّ را به رؤیت هلال مرتبط ساخت. (۱)

حدیث: «صُومُوا لِرؤیته وَ أفْطِروا لرؤیته» از پیامبر صلی الله علیه و آله، مؤیّد همین معنی است. (۲)

فرق میان «وقت»، «زمان» و «مدّت»

بیضاوی، نوشته است: «مواقیت» جمع «میقات» است از مادّه «وقت». و فرق میانِ «وقت» و «مدّت» و «زمان»، این است که:

مدّت؛ مطلقِ امتداد حرکت فلک است از آغاز تا انتها.

زمان؛ مدّت تقسیم شده است.

و وقت؛ زمان فرض شده است، برای کاری.

تقریباً همین تفاوت را، در تفسیر ابی السعود (۳) می‌بینیم با این بیان:

۱- ۱. ماههای حج، در آیه ۱۹۷ سوره بقره مشخص شده است: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ....

۲- ۲ احکام القرآن ابن عربی، ج ۱، ص ۹۹.

۳- ۳ تفسیر ابی‌السعود / ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۵۶.

ص: ۶۴

مدّت؛ مطلق حرکت فلک را از مَبْدأ به انتها گویند.

زمان؛ وقت تقسیم شده به ماضی، حال و استقبال است.

وقت؛ زمان مفروض و واجب، برای کاری است.

ابوبکر عتیق سورآبادی که ظاهراً تفسیرِ خود را در قرن ششم هجری نوشته است، در ذیل آیه مورد بحث، می‌نویسد: (۱)

«همی پرسند تو را یا محمّد از نوماهها ...»

«معاذبن جبل پرسید: یا رسول‌اللَّه، آن زیاده و نقصانِ ماه چراست؟»

خدای می گوید: ... قُلْ هِیَ مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ ....

با آن که سؤال معاذبن جبل به قول ابوبکر عتیق سورآبادی، لغو بود و سؤال از زیادت و نقصان جِرم ماه کرد، لیکن خدای تعالی جواب داد از روی حکمت، چنان که در آن فایده بود، خلق را.

«بگو یا محمّد از ماهها و گشتن آن به زیادت و نقصان، از برای نگاه داشتن حسابِ روزهاست مردمان را تا وعده‌ها و گردش ایّام را بدان حساب نگاه دارند و موسم حج را بشناسند و در غلط نیفتند و از هِلال نگاه دارند.»

ارتباط معنایی میان دو بخش آیه

شاید برای برخی، ارتباط معناییِ دو بخش آیه، دشوار باشد؛ زیرا در بخش نخست از نوماهها و مواقیتِ حجّ بحث شده و در بخش دوم، از افعالِ اعراب که ... وَلَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا ...؛

۱- ۱. تفسیر سورآبادی، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص: ۶۵

«نیکوکاری آن نیست که از پشت بام به خانه‌ها در آیید، بلکه نیکی در آن است که تقوا پیشه کنید و خویشتن‌دار از شهوات باشید و در هر کار از راه آن داخل شوید.»

مفسّرانِ قدیم و جدید از این اشکالِ مُتبادر به ذهن، پاسخ داده‌اند و مثلًا نویسنده تفسیر ابی السعود، نوشته است: (۱)

یا می گوییم: عرب‌ها از دو چیز پرسیده‌اند:

۱- از هلال و نوماهها؛ که پاسخ آن: ... مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ ... است.

۲- چون مُحْرِم می‌شدند، از دَرِ خانه و یا خیمه وارد نمی‌شدند و آن کار را خوب می‌دانستند ولی اسلام آنان را نهی کرد و در جواب گفت:

لَیْسَ بِبِرٍّ.

و یا می گوییم: پیامبر گرامی برانگیخته شده تا بیان شرایع کند، بنابراین لازم دیده که پس از مسأله مربوط به «أهلّه: نوماهها» که به حجّ هم مربوط می‌شود، مسأله دیگری از احکام حجّ را که در جاهلیّت معمول بوده، بیان کند و یکی از عادات و رسومِ خرافی دوران جاهلی که اعراب، چون محرم می‌شدند، از راه معمولی و درِ رسمی به خانه وارد نمی‌شدند، نفی کند و این عادت جاهلی را منسوخ نماید و به طور ضمنی بگوید که: در هر کار از راهش داخل شوید.

قرآن کریم می‌خواهد جهان بشری را از لحاظِ روحی و عملی بسازد

۱- ۱. تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۶.

ص: ۶۶

نکته جالب، بخش پایانیِ آیه است که گفته: ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ یعنی پس از بیانِ اهلّه و نوماهها، که می‌توان از روی آن آغاز، وسط و آخر ماه را تشخیص داد و کارهای اجتماعی را طبق آن تنظیم کرد و پس از بیانِ نفیِ یکی از عادات و رسوم خرافیِ جاهلی، از آن‌جا که قرآن کتاب آیینِ بشری است، کتابی است که می‌خواهد جهان بشریّت را از لحاظ روحی و عملی بسازد و در صدد آن است که مجتمع انسانی را چنان بنا کند که آدمی بتواند در آن مجتمع به خوبی زندگی کند، دستور ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ ... را صادر می‌کند؛ زیرا تقوا را، راه رستگاری می‌داند، سبیلِ فلاح را در تقوا می‌داند، البتّه نه تقوا به معنای پرهیز، که آدمی به گوشه‌ای نشیند و از کار و فعالیّت دست بکشد و انزوا گزیند و از دسترنج دیگران بهره ببرد و لقمه نانی بخورد وخود منشأ اثر اقتصادِ جامعه نباشد و تحرّکِ اجتماعی نداشته باشد، بلکه تقوایی منظور نظر است که در آن ترس از خدا و اطاعت از او و پرهیز از محرّمات وجود داشته باشد؛ زیرا ریشه کلمه «تقوا» وِقایهٔاست، به‌معنای خود را حفظ کردن واز گناه‌مصون داشتن.

در زبان عربی گفته می‌شود: (۱) «وَقاكَ اللَّه شرّ فلان وقایهً» و نیز گفته می‌شود: «وقاه اللّه وقایهً»؛ یعنی «حَفَظَهُ اللَّه».

تقوا شعارِ همه انبیا و رسالت تمام پیامبران است

۱- ۱. لسان العرب المحیط، ج ۳، ص ۹۷۱، ذیل ماده «وَقَیَ»

وخدا هم گفته است در سوره مدثّر آیه ۵۶: ... هُوَ أَهْلُ التَّقْوَی وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ «هو أهلٌ أن یُتَّقی عقابه وأهلٌ أن یعمل بما یودّی الی مغفرته». نک: همان مأخذ و همان صفحه.

ص: ۶۷

تقوا به معنای واقعیِ کلمه، همان چیزی است که رسالت انبیا است «فما مِن نَبیٍّ الّا أَمَرَ بالتقوی . «و ما مِن رسول الّا امر بتبلیغ التقوی ؛ یعنی تمام انبیا مأمور به تبلیغ تقوا هستند. رسولی نیست که مأمور رساندن تقوا به مردم نباشد.

تقوا، شعار تمام انبیا و هدف همه پیامبران و رسالتِ همگی آنان است.

پیامبران سفرای خدایند، برای بندگان خدا و تمام آنان، مشعل نورانی تقوا را در دست دارند و می‌خواهند به وسیله آن مشعل، انسان‌ها را به حقیقت برسانند، منتهی هر پیامبری موقعیّت خاصّ و محیط ویژه‌ای دارد.

لیکن هدف همه یکی است.

هر پیامبری، انسانها را به تقوا تشویق می‌کرد و به آنان امانت و درستکاری و دادگری را یاد می‌داد و از عواقبِ ستمکاری و نادرستی برحَذَر می‌داشت و به آنان یاد می‌داد که فضیلت در سایه تقوا فراهم است؛ «... وَ لَیْسَ لِعَرَبِیٍّ عَلی عَجَمیٍّ فضلٌ الّا بالتَّقوی ...» (۱)

و هیچ کس بر دیگری ترجیح ندارد، مگر در سایه تقوا و گرامی‌ترین انسان، نزد خدا آن‌کس است که تقوای بیشتری داشته باشد؛ ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقيكُمْ .... (۲)

در طول تاریخ اسلام، در سراسر عالم اسلام، از کناره اقیانوس کبیر تا سواحل‌اقیانوس اطلس، خطبه‌ای ایراد نشد، که خطیب نگوید: «اتَّقُوا اللَّهَ».

پیامبر اسلام: پیش از آن که به نبوّت مبعوث گردد و «نبیّ» باشد، «تقیّ» بود و به مردم ثابت شده بود که درستکار است و امین و با تقوا. روزی هم

۱- ۱. تحف‌العقول، ص ۳۳. بخشی از خطبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است در حجهٔ الوداع.

۲- ۲. حجرات: ۱۳.

ص: ۶۸

که‌بنبوّت مبعوث گردید، درآغاز مردم را با مَشعلِ تقوا به راه راست خواند.

خلاصه این که قرآن نمی‌خواهد قانون نجومی تشریح کند و بگوید:

چرا ماه در آغاز به شکل هلال نمایان می‌شود و سپس تربیع اوّل درست می‌شود و بعد به شکل بدر هویدا می‌شود و بار دیگر در اوّل ماه به شکل باریکه‌ای ظاهر می گردد، بلکه هدفِ اصلی سر و سامان دادن به زندگیِ انسان‌ها و سرانجام توصیه انسان‌هاست به تقوا.(۱)

علاء الدین علی بن محمّد بن ابراهیم بغدادی معروف به «الخازن» که تفسیر خود را به سال ۷۲۵ هجری تألیف کرده، می‌نویسد: (۲)

حالات مختلف ماه، که در آغاز ماه، هلالی است و سپس به صورت تربیع و بدر در می‌آید برای نگهداری حساب و تنظیم امور دنیاوی و دینی مناسب‌تر است تا خورشید که همیشه به یک حالت است. (۳)

و در باره بخش دوم آیه هم، الخازن، نوشته است: مرد مُحرِم، در آغاز اسلام و پیش از نزولِ این آیه، از درِ اصلی به خانه وارد نمی‌شد، اگر اهل شهر بود از ثقب و یا نردبان به خانه وارد می‌شد و چنانچه بیابانی بود، از پشت خیمه به خیمه در می‌آمد و این عمل را کار نیک می‌پنداشتند. (۴)

آیات ۱۸۹ تا ۲۰۲ سوره بقره بیشتر مربوط به احکام حج است ولی در بخش پایانی آیات، دستورات سازنده مُفید برای اجتماع هم دارد

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی‌ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۵۸ و ۲۶۴.

۲- ۲. بسیاری از مطالب پیشینیان در جلد یکم، ص ۱۴۱ تفسیر الخازن، آمده است.

۳- ۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴- ۴. درباره تفسیر آیه مورد بحث، می‌توان به جلد یکم ص ۲۲۵ تفسیر ابن کثیر و نیز جلد یکم ص ۱۸۸ تفسیر البرهان، مراجعه کرد و ترجمه تفسیر طبری ج ۱، ص ۱۱۸ و کشف الحقایق، ج ۱، ص ۱۲۸.

ص: ۶۹

آیات ۱۸۹ تا ۲۰۲ سوره بقره، بیشتر مربوط به احکـام حـجّ است ولی جـالب این‌است که بخش نخست این آیـات، گاه از اهلّه جمع هلال (نوماهها) سخن گفته که اهلّه برای انـدازه‌گیری وقت مردم و برای شـناختِ زمـان حـجّ است و گـاه نفی یک عادت خرافی نادرست دوره جاهلی را کرده و در ضمن فهمانده که در هرکار از راهش داخل شوید و گاه گفته است با آنان که جنگ را با شما آغاز کرده‌انـد، بجنگیـد تا وقتی که فتنه از میان برداشـته شود، و دین خدا برقرار گردد و نیز دسـتور داده است: هرکه نسبت به شـما تعـدّی کرد، به مثل آنچه بر شـما تعـدّی کرده است، تعـدّی کنیـد و نیز دسـتور داده که حجّ و عمره را برای خدا (۱) تمام کنید. در حـج، کسـی نبایـد مرتکب گناه شود و جـدال کنـد. خداوند بزرگ دسـتورات دیگری نیز در این آیات داده است ولی از آن‌جا که قرآن می‌خواهد انسانها ساخته شوند و به کارهای نیک و سازنده رهنمون گردند، در بخش دوم این آیات و یا بهتر بگویم در بخش پایانی آیات از مسائلی سـخن گفته که برای جوامع بشری مفید است و در نهاد انسان‌ها تقوا به وجود می‌آورد و انسان‌ها را می‌سازد. (۲)

۱- ۱. ذکر کلمه «اللَّه» در آیه ۱۹۶ بقره وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ للَّهِ ... و نیز در آیه ۹۷ آل عمران، ... وَللَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ... از آن جهت است که حجّ باید للَّهو خالص برای‌خدا باشد، درتمام مواردباید خدادر نظر حج‌گزار باشد وبه خدا توجّه داشته باشد.

۲- ۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک: فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۶۴ تا ۲۸۳.

ص: ۷۰

قرآن در بخش پایانی آیه ۱۸۹ سوره بقره گفته است:

... وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ «از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.»

و در بخش پایانی آیه ۱۹۰ سوره بقره، گفته است:

... وَ لَاتَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَايُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ «تعدّی مکنید که خدا تجاوز کنندگان را دوست ندارد.»

و در بخش پایانی آیه ۱۹۴، سوره بقره، گفته است:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِين، «از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.»

و باز دربخش پایانی آیه ۱۹۵ سوره بقره گفته است:

... وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ «و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

و در بخش پایانی آیه ۱۹۷ سوره بقره گفته است:

... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي ٱلْأَلْبابِ؛ «زاد و توشه برگیرید و بدانید که نیکوترین توشه، تقوا است ...»

و به قول سیّد قطب (۱) «والتقوی زاد القلوب و الأرواح» است.

۱- ۱. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳.

ص: ۷۱

اینک برخی از آیات را، که بیشتر به حجّ ارتباط دارد، مورد بحث قرار می‌دهیم:

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ .... (۱)

«حج و عمره را برای خدا به پایان برسانید (وقتی که برای حجّ یا عمره احرام بستید باید حج و عمره را به وجه کامل و با تمام شرایط برای خدا تمام کنید) و اگر بازماندید (موانعی مثل ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از محرم شدن وارد مکّه شوید) هرچه ممکن باشد و آن‌چه، از قربانی فراهم شود (ذبح کنید و از احرام، خارج شوید) و موی سر نسترید تا قربانی به محلّش برسد (و در قربانگاه ذبح شود).»

از بخش نخست این آیه، چنین استنباط می‌شود که در به‌جا آوردن اعمال و مراسم حجّ و عمره، جز تقرّب به خدا، نباید انگیزه دیگری در کار باشد. تمام این مراسم باید به خاطر خدا انجام گیرد، نه برای تظاهر و ریا. (۲)

کلمه «للّهِ» در آیه، دارای اهمیت ویژه و از جنبه بلاغی مهمّ است

کلمه «للّه» در این آیه، حایز اهمیّت است، انجام حجّ باید خالصاً مخلصاً لِوَجْهِ اللّه باشد؛ عرب پیش از اسلام، مطابق عُرف و عادت خود،

۱- ۱. بقره: ۹۶.

۲- ۲. زجّاج در جلد یکم، صفحه‌های ۲۵۵ و ۲۵۶ کتاب «معانی القرآن و اعرابه» درباره برخی از کلمات این آیه، بحث کرده است.

ص: ۷۲

حج به‌جا می‌آورد امّا نه برای خدا بلکه برای اجتماع و تظاهر کردن و به یکدیگر فخر فروختن و برآوردن نیازهایِ یکدیگر، حضور در اسواق و اجتماعات به جهتِ مصالح مادّی و شخصی بود، قصد قربت به خدا در آن نبود. ولی اسلام هدف را تغییر داد و حقیقت حج را تبیین کرد و به شیوه ابراهیم علیه السلام برگردانید و مسلمان‌ها را به یادگیریِ مراسم حج تشویق کرد و پیامبراسلام گفت: «خُذُوا عَنّی مَناسِکَکُمْ ...»، به هر حال در اسلام حجّ باید للّهِ باشد (۱) و به قول ابوالبقاء عُکْبری، (۲) کلمه «للّهِ» مفعول له است و متعلّق به فعل «اتِمُّوا».

درباره کلمه «اتِمُّوا» اقوالِ مختلفی نقل شده، (۳) که یکی از آنها به پایان رسانیدن حجّ و عمره است وقتی که آنها را شروع کنند و مجاهد گفته است:

«وَ اتِمُّوا الْحَجَّ بحدودها و سُنّتها» و حقیقهٔ الإتمام للشیء: «استیفاؤه بِجمیع اجزائه و شروطه و حفظه مِن مفسداته ومنقصاته»

عمره در لغت: عبارهٌ عن الزیارهٔ، و در شرع: عبارهٌ عن زیارهٔ البیت. (۴)

در وجوبِ عمره، میانِ علمای فِرَق مختلف، اختلاف هست و در قرآن

۱- ۱. احکام القرآن، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹

۲- ۲. املاء ما مَنَّ بِهِ الرَحمن ...، ص ۸۵

۳- ۳. احکام القرآن، ج ۱، صص ۱۱۷ و ۱۱۸

۴- ۴. الحجّ و هو فی اللغهٔ عبارهٔ عن القصد و خصّه الشرع بوقت مخصوص و بموضع مخصوص علی وجه یبیّن علی الوجه الشروع، نک: احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۸

ص: ۷۳

مجیـد حجّتی برای وجوب عمره (آن طور که برای وجوب حجّ هست) (۱) وجود نـدارد، بلکه امر برای اتمامِ عمره هست به صورتِ «وَاتمّوا ...» که در آیه مزبور اتمامِ عُمره، دستور داده شده و نه شروع و آغاز عمره. (۲)

شیخ طبرسـی نوشـته است: به عقیده برخی «والعمرهٔ واجبهٌ کوجوب الحجّ» و به اعتقاد برخی دیگر: «انّها مَشنونهٌ» و از قول اینان که به اسـتحبابِ عمره عقیده دارند، اسـتدلال کرده است که عمره واجب نیست؛ «لأنّ اللَّهَ تَعالی امَرَ بِاتْمامِ الحَجّ و العُمرهٔ، وَ وُجُوب الإتمام لا یَدُلُّ عَلی أنَّه واجبٌ ...»

شیخ طوسی عقیده دارد عمره نیز واجب است؛ زیرا از قول امام علی علیه السلام نقل کرده است که فعل وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَٔ لِلَّهِ ... به معنای «أقیموها» می‌باشد. (۳)

یعنی: حج و عمره تا آخر آنچه دارند، به پا دارید.

شأن نزول آیه

این آیه در سال شـشم هجرت، زمانی که مشـرکان در حدیبیّه، (۴) پیامبر اکرم را از مکه باز داشـتند، نازل شـد. البته نه این که پیامبر اکرم را حَبس کنند، بلکه او را از رفتن به خانه کعبه بازداشته بودند. در آیه ۲۵ سوره فتح

۱- ۱. آیه ۹۷ آل عمران ... وَللَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ...

۲- ۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- ۳. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر التبیان، ج ۲، صص، ۱۵۴ و ۱۵۵.

۴- ۴. مکانی است در دو فرسنگی مکه و غزوه حُدیبیّه رسول صلی الله علیه و آله در آنجا روی داده است.

ص: ۷۴

هم، اشارتی بدان شده است؛ هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ الْهَدْیَ مَعْکُوفاً أنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ ....

ابن کثیر نوشته است: (۱) در معنای این آیه از ابن عبّاس روایت شـده است: هرکس مُحرم به حج و یا عمره شود، حق ندارد تا پایانِ مراسم حج، از احرام در آید.

در تفسیر الخازن هم (۲)، از ابن عبّاس روایت شده که تمام حدود و مناسک حجّ را انجام دهید و به اتمام رسانید.

ابی‌السعود در تفسیر خود نوشته است: در ذیل وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... بیانی است برای این که کار آغاز شده را به پایان برسانید، همان‌طور که در آیه ۱۸۷ بقره ... ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیَامَ إِلَی اللَّیْلِ ... برای بیان روزه است که باید تا شب ادامه یابد و وجوب روزه، از این آیه استنباط نمی‌شود، بلکه وجوب آن از آیه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ ... (۳)

فهمیده می‌شود. همان‌طورهم وجوب حج از آیه مورد بحث وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... استنباط نمی‌شود بلکه وجوب آن را از آیات دیگری همچون آیه ... وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ... (۴)

می‌توان فهمید. و خلاصه گفتارِ مفسّرِ مزبور این است که امرِ به اتمام فعلی، دلیل بر وجوب آن فعل، نمی‌تواند باشد.

کلمه «للّهِ» دلالت دارد بر این که حج و عمره باید خالصاً و مخلصاً لِوَجهِ اللّه باشد و نه برای ریا و تظاهر و هدفِ مادی

۱- ۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۰

۲- ۲. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۴۵

۳- ۳. بقره: ۱۸۳

۴- ۴. آل عمران: ۹۷

ص: ۷۵

فاضل مقداد (۱) و نیز نویسنده کتاب «اقْصَی البیان» (۲) نوشته‌اند که: کلمه «للّهِ» در این آیه به صراحت دلالت دارد بر این که انجام حجّ و عمره باید خالصاً مخلصاً لِوَجْه اللّه باشد و نه برای ریا و تظاهر و نه برای هدفِ مادّی و تهیّه معاش زندگی؛ زیرا هدف باید امتثالِ امرِ خدا باشد و به قصدِ تقرّبِ به خدا؛ چه، حج و عمره از عبادات می‌باشد و در عبادات باید قصد تقرّب به خدا باشد.

فاضل مقداد افزوده است: حج و عمره در قرآن مجید، به‌طور مجمل بیان شده و نیاز به بیان معصوم هست و پیامبر اکرم هم در این باره، گفته است: «خُذُوا عَنّی مَناسِکَکُمْ» (۳)

شیخ طوسی (۴) و شیخ طبرسی، (۵) ذیل بحث از آیه ... فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنْ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ ... نوشته‌اند: در معنای «حَصْر» اختلاف هست؛ یعنی ممنوعیّت از طرف دشمن باشد یا قدرتِ زورمندی ایجاد ممنوعیّت کند و یا بیماری آدمی را

۱- ۱. کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۷۱

۲- ۲. اقصی‌البیان، ج ۱، صص، ۳۵۱ و ۳۵۹

۳- ۳. در پاورقی کتاب «کنزالعرفان»، ج ۱، ص ۲۷۱ نوشته شده است که در جلد یکم ص ۴۵۶ سنن ابی داوود حدیث چنین است: «لِتأخُذُوا مَناسِکَکُم فَانّی لاأدْری لَعَلی لا أحجّ بَعد حَجّتی هذه»

۴- ۴. تفسیر التبیان، ج ۲، صص ۱۵۵ و ۱۵۶

۵- ۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹

ص: ۷۶

منع کند و محرم نتواند پس از احرام وارِدِ مَکّه شود، فَمَا اسْتَیْسَرَ (۱) مِنْ الْهَدْیِ ... آنچه از قربانی فراهم شود، ذبح کند و از احرام، خارج شود.

بیضاوی ذیل «وَ إن احْصَرْتُم» نوشته است؛ یعنی منعتهم، یقال حَصَرَه العدّو و احصره؛ اذا حبسه و منعه عَنِ المُضیّ.

و افزوده است که مراد و مقصود در این‌جا: حصـر: لعـدّو است، به دلیل «فاذا أمنتم» و به دلیل نزول این آیه در حدیبیّه، که مشـرکان، پیامبر اکرم را از مکّه بازداشتند نه این که پیامبر را حبْس کنند.

... فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنْ الْهَدْیِ ....

ابوالبقـاء عکبری (۲)، در تـوجیه ایـن بخش گفتـه است؛ یعنی «فـالواجب مـا استیسـر» یعنی مبتـدایِ کلاـم محـذوف است یـا به قـول بیضاوی: (۳) «فَعَلَیْکُمْ مااستیسرَ» جواب جمله شرطیّه «فان أحصرتم»، جمله «فما استیسر مِنَ الهَدیِ» می‌باشد.

نویسنده کتابِ «أقصی‌البیان» (۴) گفته است: «فما استیسر» یا در محلِّ رفع است بنابر تقدیرِ «فَعَلیه ما استیسر» و جایز است که در محلّ نصب باشد و در این صورت، تقدیر آن «فاهدوا ما استیسر» می‌باشد.

نویسنده اقصی البیان، ضمن بحثِ مفصّل از کلمه حصرو (۵) احصار مثل

۱- ۱. در صفحه ۲۱۰ کتاب لسان التنزیل نوشـته شـده است: «فما استیسـر» پس آن چه آسان‌شود؛ یعنی دست رسـد و سامان بود. از مصدر «إستیسار»

۲- ۲. املاء ما منّ به الرحمن ... ص ۸۵

۳- ۳. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵

۴- ۴. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۶۶

۵- ۵. نویسـنده تفسـیر «مختصـر من تفسیر الامام الطبری» در ج ۱، ص ۶۲ نوشـته است: «فان‌احصـرتم ...»؛ یعنی منعتم و حبسـتم عَنِ العمل و الوصول الی البیت.

ص: ۷۷

صدّ اصداد و گفته‌های جوهری، در «صحاح اللغه» و ابن سکیت و تفاوتِ میان حَصْر و صَدّ افزوده است که در فقه امامیّه، برای هریک حکم جداگانه‌ای است؛ زیرا حکم بیماری که به علّت بیماری ممنوع شود، این است که بیمار قربانیش را با دوستانش بفرستد. (۱)

... وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ ...؛ یعنی و موی سر نَشْتَرید(۲)

مگر وقتی که قربانی به محلّ خود برسد، تراشیدن موی سر، یکی از کارهایی است که می‌باید، در حج انجام داد، لیکن پیش از رسیدن هدی و قربانی به محلّ خود (قربانگاه)، لاـ حَلْقَ ولاتقصیرَ و لا احْلالَ؛ یعنی اگر محرم منع شد و در حصر قرار گرفت و خواست که از محرم بودن در آید.

به وسیله قربانی کردنِ هَدْیِ ممکن برای او، خواه شتر باشد یا گاو و یا گوسفند، از حالتِ احرام بیرون می‌آید ولی تا رسیدن هَدْی و فرستادن قربانی به قربانگاه، موی سر نمی‌تراشد. (۳)

معنای هَدْی

هَدْی: (۴) بنابه گفته الخازن؛ (۵) یعنی ما یُهدی الی البیت. اعلاه: بدنه (شتر)، اوسطه: بقره (گاو)، ادناه: شاۀ (گوسفند).

۱- ۱. اقصی‌البیان، ج ۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳

۲- ۲. در ج ۱، ص ۱۱۰، تفسیر سورآبادی نوشته شده «... مَسترید سرهای شما را ...»

۳- ۳. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵

۴- ۴. نویسنده تفسیر «مختصر من تفسیر الإمام الطبری» در ج ۱، ص ۶۲ نوشته است: هَدْی: «و هو ما قرّب الی اللّه- عزّ و جلّ- بمنزلۀ الهدیّه یهدیها الی غیره یتقرّب بها الیه.»

۵- ۵. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۴۹

ص: ۷۸

نویسنده کتاب «اقصی البیان» (۱) نوشته است: اشتقاق «هَدْی» یا از مادّه هدیه است و یا از ریشه «هداه اذا ساقه الی الرشاد؛ لأنه یساقُ الی الحرم».

نکته جالبِ بخشِ پایانی آیه این است که خدا گفته است:

... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ. (۲)

به قول ابی السعود و بیضاوی؛ (۳) یعنی «واتقوا اللّه فی المحافظهٔ علی أوامره و نواهیه؛ خصوصاً فی الحَجّ» و خداونـد شدید العقاب است، (لِمَن لم یتّقه) (۴)

عَلّامه فاضـل، جواد الکـاظمی، مُتوفّی در اواسـط قرن یازدهم هجری، در بحث از آیه مزبور نوشـته است: در عبارت وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ لِلَّهِ ... عمره عطف بر حـجّ شـده و چنین به نظر می‌رسـد که امر برای وجوب است و عمره نیز همچون حج واجب است، لیکن دلیل دیگری بر عـدم وجوبِ عمره هست و آن، چنین است: «قیل یا رسول‌اللّه: العمرهٔ واجبـهٌ مثل الحجّ؟ فقال: لا ولکن ان تعتمر خیرٌ لک» (۵)

نویسنده مزبور افزوده است که خداوند، پس از آن که دستور داده:

۱- ۱. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۶۶

۲- ۲. بقره: ۱۹۶

۳- ۳. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵ و تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۹

۴- ۴. برای آگاهی بیشتر از تفسیر آیه مورد بحث ۱۹۶ از سوره بقره می‌توان به تفاسیر زیر نیز مراجعه کرد: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹ تا ۲۹۲ و تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۱۵۴ تا ۱۶۲ و تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۹۲

۵- ۵. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۳۶

ص: ۷۹

حجّ و عمره را برای خدا انجام دهید و در صورت وجود موانع و ترس از دشمن و یا بیماری، چنانچه نتوانستید پس از احرام بستن وارد مکّه شوید، آنچه فراهم شود و امکان داشته باشد، ذبح کنید و از احرام در آیید، نکته جالب، بخش پایانی آیه است که خدا گفته: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ که می‌خواهد بگوید: در محافظت حدود اللّه و آنچه که بدان مأمور شده‌اید و آن چه از آن نهی شده‌اید، از خدا بترسید و بدانید که خدا، شدید العقاب و سخت کیفر است؛ «لِمَن خالَفَ أوامِرَهُ وَنَواهيه ولم‌يتّقه». (۱) الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ.

«حج در ماههای معیّنی است، پس هرکه (با احرام و شروع به مناسِک حجّ) در آن ماهها، حج را بر خود واجب کند، نباید که با زنان در آمیزد و نباید گناه مرتکب شود و در حجّ به مُجادله برخیزد و هرکار خیری که بکنید خدا می‌داند و توشه برگیرید و بدانید که نیکوترین توشه، تقوا است. و ای صاحبان عقل و ادراک، خدا ترس شوید.»

نویسنده کتاب «لسان التنزیل» نوشته است: (۲)

۱- ۱. مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۸۶

۲- ۲. لسان التنزیل، ص ۲۱۰

ص: ۸۰

«الحجّ»؛ ایْ وقت الحج. (۱)

«اشهرٌ معلومات»؛ ماههای دانسته، یعنی شوال و ذوالقعده و دهه ذوالحجّة. لأنّ الإثنین و ما فوقهما جماعة و الوقتُ یذکر بعضه بکلّه، که:

«زُرتک العام و جئتك الیوم»

این آیه دلالت می‌کند بر این که، نیّتِ احرام بستن باید در ماههای حجّ (شوال، ذوالقعده و ذوالحجّه) باشد و در غیر آن ایام روا نیست و وقت حجّ تعیین شده و اختصاص به زمان معیّن دارد. (۲)

مکّی بن ابوطالب قیسی نوشته است: (۳) الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ... مبتدا و خبر است و در این عبارت، مضاف محذوف است و در معنی می‌گوییم:

«أشهرُ الحجِّ أشهرٌ مَعْلُومات» (۴)

و اگر این تقدیر را قائل نشویم، طبق قاعده، «اشهرُ» باید بنابر ظرفیّت، منصوب باشد، همان طور که می‌گوییم:

«القتالُ الیومَ»، «الخروجُ الساعةَ».

۱- ۱. ابن قتیبه در صفحه ۲۱۰ کتاب «تأویل مشکل القرآن» در باب «الحذف و الاختصار» نوشته است: مضاف حذف شده؛ یعنی «وقت الحجّ»؛ ابوهلال عسکری هم در صفحه ۱۸۷ الصناعتین یکی از اقسام حذف را حذف مضاف و جانشین شدن مضاف الیه به جای آن دانسته و آیه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ... را هم مثال آورده است.

۲- ۲. متشابهات القرآن، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳- ۳. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۸۹.

۴- ۴. در جلد ۱، صفحه ۱۵۲ تفسیر الخازن نوشته شده است: «... وقت الحج اشهر معلومات» و در جلد ۱، صفحه ۱۵۹ تفسیر ابی السعود نوشته شده است: «یعنی وقته معروفات بین الناس»

ص: ۸۱

فاضل مقداد (۱) ذیل بحث از آیه «الحجّ اشهرٌ معلومات ...» نوشته است:

تقدیر آیه چنین است: «زمان الحج اشهرٌ معلومات»؛ یعنی «معروفات للنّاس» و منظور این است که زمانِ حج تغییر نمی‌کند و این موضوع در واقع ردّ بر عقیده عربِ جاهلی است که معتقد به نسیء (۲) بوده‌اند.

و این ماههای دانسته شده، سه ماه: شوّال، ذی‌قعده و ذی‌حجّه است و این که برخی ماه شوّال و ذی‌قعده و ۹ روز و یا ۱۰ روز از ماه ذی حجه را زمان حج دانسته‌اند، درست نیست؛ زیرا که «اشهر» جمع است و جمع «لا یصدق علی أقلّ مِن ثلاثة».

ابو بکر عتیق سور آبادی در جلد یکم، صفحه ۱۱۱ تفسیر خود نوشته است: در بحث از الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ ... یعنی: للحجّ اشهرٌ معلومات ... یا «اشهر الحجّ أشهرٌ معلومات ...» یعنی هرکه احرام گرفت در آن ماهها و نیّت حج کرد، فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ....

در بحث از ... فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ ... نوشته‌اند: (۳)

«فرض»؛ یعنی وجوب الشيء و یقال: «وفرضتُ‌علیک‌کذا، ایْ اوْجَبْتُه».

۱- ۱ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲- ۲ قرآن مجید، آنان را که وقتِ حج را به تأخیر می‌انداختند، مورد سرزنش قرار داده و در آیه ۳۷ سوره توبه گفته است: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا ... یعنی تأخیر در حج، افزایش کفر است و به سبب این تغییر دادن، خود را به ضلالت انداخته، گمراه می‌کنند. نک: مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳- ۳ تأویل‌مشکل القرآن، صص ۴۷۵ و ۴۷۶. و نیز می‌توان برای آگاهی بیشتر، رجوع کرد به: مجمع‌البیان فی‌تفسیرالقرآن، ج ۱، ص ۲۹۴ وتفسیر التبیان، ج ۲، صص ۱۶۲ تا ۱۶۶.

ص: ۸۲

و عبارتِ ... فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ ...؛ یعنی اوْجَبَهُ علی نفسه.

و در آیه ۸۵ سوره قصص (: ۲۸) که خدا گفته است: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ ... بعضی از مُفسّران گفته‌اند؛ یعنی «انّ الَّذی انْزَلَ علیک القرآن ...»

گو این که می‌توان گفت؛ یعنی «اوجب علیک العمل بما فیه».

فاضل مقداد در بحث از ... فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ ... گفته است: (۱) پس هرکه خود را ملزم به نیّتِ حج و گفتنِ تلبیه و احرام بستن کرد، (۲) «فلا رَفث (۳) و لا فسوق (۴) و لا جدالَ فی الحجّ» آمیزش با زنان و دروغ گفتن و جدال ممنوع است.

و حتّی بعضی گفته‌اند: از قرار گذاشتن و مُواعده، برای نزدیکی، به زبان و اشاره به چشم نیز منع شده است. از دشنام و بدگویی و تنابز القاب (یکدیگر را به لقب بد صدا کردن) هم منع شده است.

حتّی بنابه گفته عیّاشی در جلد یکم، صفحه ۹۵ تفسیرش، شخصِ مُحرم، نباید کلماتِ «لا واللّه» و «بلی واللّه» به کار برد.

نویسنده کتاب «اقصی البیان فی آیات الاحکام» و نیز نویسنده کتاب «مسالک الافهام فی آیات الأحکام» تقریباً بسیاری از مطالب کتاب

۱- ۱ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲- ۲ در جلد ۱، صفحه ۱۳۳ احکام القرآن، ابن عربی نوشته است: حجّ را برخود واجب‌گرداند با نیّت که قصد باطنی است و با احرام که عملِ ظاهری است و با تلبیه که ذکر شنیدنی است.

۳- ۳. در همان مأخذ و همان صفحه، نوشته شده: الرّفث کلّ قول یتعلّق بذکر النساء.

۴- ۴. فسوق: جمیع المعاصی. قال النّبی صلی الله علیه و آله: سباب المسلم فسوق و قتاله کفرٌ. نک: احکام‌القرآن، ج ۱، ص ۱۳۴.

ص: ۸۳

«کنزالعرفان» را در باب آیه مورد بحث نوشته‌اند و افزوده‌اند که: (۱)

مثلًا مضاف کلمه حجّ، مقدّر است و در اصل آیه چنین بوده است:

«زمان الحج» یا «وقت الحج اشهر معلومات»؛ یعنی زمان حجّ ماههایِ مشّخصی است و «لا یصحّ وقوع الحجّ الّا فیها».

اشْهُر جمعِ قلّت است و اقلِ جمع هم سه می‌باشد

ونیز نویسنده «مسالک‌الافهام» گفته است: چون اشهر، جمع قلّت است اقلّ جمع هم سه می‌باشد. بنابراین، اکثر علمای شیعه، همچون سیّد مرتضی و دیگران گفته‌اند که ماههای حجّ، سه ماه است. (۲) اخبارِ معتبر هم که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، این مطلب را تأیید می‌کند:

«عن أبی عبداللَّه علیه السلام فی قول اللَّه عزّ و جلّ: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ هی شوّال و ذوالقعده و ذوالحجّهٔ».

از حضرت امام باقر علیه السلام نیز چنین روایتی نقل شده است.

سیّد هاشم بحرانی (بحرینی) هم نوشته است: (۳) از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور از الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ۳ ماه شوال و ذوالقعده و ذوالحجّه است و « «لَیْسَ لِأَحَدٍ أنْ یَحُجُّ فِیمَا سِوَاهُنَّ».

۱- ۱. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۷۵ و مسالک الافهام، ج ۲، صص ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹.

۲- ۲. ابن عربی هم در جلد یکم، صفحه ۱۳۲ احکام القرآن نوشته است: در این که‌ماههای حجّ، شوّال، ذوالقعده و ذوالحجّه است، اختلافی نیست جز این که اختلاف در ماه ذوالحجه است که آیا تمام ماه را باید جزو ماهِ حجّ دانست و یا این که ۱۰ یا ۱۲ روز آغاز ماه را؟

۳- ۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۹۹.

ص: ۸۴

نویسنده «مسالک الأفهام» درباره فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجّ نوشته است: (۱)

هر که با نیّت کردن و مُحرم شدن و تلبیه گفتن، حجّ را برخود فرض (۲) کند (واجب کند) فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ.

معنای رفث، فسوق و جدال

از امام موسی کاظم علیه السلام در این باره سؤال کردند، فرمود:

«الرفث» (۳)؛ جماع النساء (و آمیزشِ جنسی با زنان) و «الفسوق»؛ الکذب و المفاخرة و «الجِدال»؛ قول الرجل: «لا وَاللّه» و «بَلی وَاللّه».

شاید کسی بگوید: حُرمت دروغ و فحش در گفتار و جدال با مردم، ویژه‌ایّام حجّ وزمان محرم شدن نیست، بلکه همیشه حرام است.

در جواب گفته شده است: آری، «هی حرام مطلقاً لکنّه فی الحجّ أَکَدُّ وَ أَبْلَغ».

و روی همین اصل‌است‌که با «لا» ی نفی جنس بیان شده تااینکه در نهی آن‌ها، مبالغه بیشتر باشد و به قول نویسنده تفسیر ابی‌السعود: (۴)

۱- ۱. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲- ۲. فرض حجّ با نیّت کردن، که امری قلبی است، می‌باشد و تحقّق خارجی نیّت، محرم‌شدن و تلبیه گفتن است.

۳- ۳. و قیل: الرَفث: کلام متضمّن لما یستقبح ذکره، من ذکر الجماع و دواعیه. نک: تفسیرالخازن، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴- ۴. نک: تفسیر ابی‌السعود، ج ۱، ص ۱۵۹. ابی السعود در همین جلد و همین صفحه توضیحات زیر را نیز داده است:

«فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ: ای لا جماع أو فلا فحش من الکلام و لا خروج من حدود الشرع بارتکاب المحظورات».

«وَلَا جِدَالَ: ای لامِراءَ مَعَ الخدم و الرِفقة».

ص: ۸۵

از نظر بلاغی، کلمه «فی الحجّ» به جهت اهمیّتِ آن تکرار شده و در واقع اضمار در مقام اظهار است؛ زیرا علّتِ حکم را هم بیان کرده است.

در بخش پایانی آیه، انسان‌ها به کارهای خیر تشویق شده‌اند

و باز هم نکته جالب در آیه مورد بحث (آیه ۱۹۷ بقره) بخش پایانی آیه می‌باشد که خدا گفته است: ... وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ... دنبال نهی از چیزهای بد و کارهای شرّ، خدا انسان‌ها را تشویق و ترغیب به کارِ خیر کرده است.

یعنی پس از این که خدا انسان‌ها را از کارهای ناشایست برحذر داشته، بلافاصله به کارهای خوب تشویق و ترغیب کرده است، با توجّه به این که نگفته است: «و ما تفعلوا من شیءٍ» که شاملِ شرّ هم بشود، بلکه کلمه «خیر» آورده، آن هم به شکل نکره، تا به قول زمخشری افاده عموم کند و یک نوع تشویق و تحریک به کار خیر باشد. و جالب‌تر این که: دنباله آیه هم، از تقوا سخن گفته و بهترین زاد و توشه را تقوا دانسته و عبارتِ ... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ... را آورده است. و چنین استنباط می‌شود که علاوه بر انجام مراسم حجّ، باید زاد و توشه دیگری که تقواست و توشه دل، تهیّه کنید و از تهیّه این زادِ مَعنوی غفلت نکنید. (۱)

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۰۲ و مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ و اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

ص: ۸۶

الخازن در تفسیر خود نوشته است: (۱) در این بخش از آیه، خدای بزرگ پس از نهی از کارهایِ زشت و ناپسند، انسان‌ها را به کار خیر تشویق کرده و حتی افزوده است: مؤمن باید بداند که خدا از انجام کار نیک او آگاه است. نکته مهم این که: قرآن اگر می‌خواست مقابل هرکار زشت، چیز خوبی بگوید، لازم بود که در برابر «رفث» مثلًا کلام حَسَن و در برابر «فسوق» بِرّ و تقوا و در مقابل جدال و مِراء، از وفاق و اخلاقِ جمیله سخن‌بگوید ولی یک کلمه گفته است که بیانگر همه خوبی‌هاست و همه محاسن را در برمی‌گیرد و آن کلمه «خیر» است ... وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ ... (۲)

و در پایان آیه گفته شده است: ... وَ اتَّقُونِ یا أُولِی ٱلْأَلْبابِ؛ (۳)

یعنی ای صاحبان خرد، خداترس شوید و از بیم عذاب من بترسید و به قول ملّا محسن فیض، (۴) اقتضای لُبّ، خشیت و ترس از خداست و دنبال تقوا «واتَّقون» آمده است؛ زیرا هدف اصلی، خداترسی و اطاعتِ از دستورات خدایی است.

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۴ قبل از او زمخشری در کشّاف جلد یکم صفحه ۳۴۷ نوشته است.

۲- ۲. برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر این آیه، می‌توان به تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵ وترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۲۹ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ و کشّاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ و تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۱ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۵۷ وتفسیرجلالین، ص ۴۱ وتفسیر شبّر، ص ۶۸ و ۶۹ مراجعه شود.

۳- ۳. در جلد یکم، صفحه ۱۵۴ تفسیر الخازن، نوشته شده است. ذوی الألباب؛ یعنی ذوی العقول: الذین یعلمون حقایق الأمور.

۴- ۴. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

ص: ۸۷

ابوبکر عتیق سورآبادی، نوشته است: (۱) «الْبـاب جمع لُبّ بود و لُبّ مغز بود ولیکن خرد را لبّ گوینـد؛ زیرا که حاصـل و خلاصـه مردم، عقل است؛ چنان که حاصل بادام مغز است و مردی که وی را عقل نبود چون گوزی (جوزی) بود که در آن مغز نبود.»

معین الدّین محمّد بن محمود نیشابوری در تفسیر خود که بازمانده از قرن شـشم هجری است، چه زیبا به زبان فارسی در تفسیرِ ... وَ اتَّقُونِ یا أُولِی اَلْأَلْبابِ نوشته است:

«و از من که خـدای شـما هسـتم بترسـید و از خلافِ فرمانِ من بپرهیزیـد، ای خداوندان خرد و از جز من باک مدارید که هرکه خرد دارد، داند که از عاجز باک نباید داشت و قادر بر کمال، خداوند زمین و آسمان است- جلّ جلالُه- پس، از وی باید ترسید»

ادامه بحث در باره آیات ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۳ سوره بقره:

لَیسَ عَلَیکُمْ جُنـاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْـلًا مِنْ رَبِّکُمْ فَـإِذا أَفَضْـتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ (۲) عِنْـدَ الْمَشْـعَرِ الْحَرامِ وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ.

۱- ۱. تفسیر سورآبادی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- ۲. محمّـد بن ابی بکربن عبـدالقادر رازی متوفّای سال ۶۶۶ هجری در صـفحه ۱۴ کتاب «تفسـیر أسـئلة القرآن المجید و اجوبتها» نوشـته است: فایـده تکرارِ امرِ به «ذکر» این است که ذکر خـدا به طور مکرّر باشد و نه فقط یک بار. نک: ص ۱۴ کتاب تفسیر أسئلة القرآن المجید و اجوبتها.

ص: ۸۸

«گناهی بر شما نیست که در حجّ از فضل پروردگار خود برخوردار شوید (در هنگام حجّ کسب معاش کرده و از منابع اقتصادیِ حج بهره ببرید؛ زیرا یکی از فلسفه‌های حجّ پی‌ریزی یک طرحِ اقتصادی اسلامی است) و چون از عرفات باز گشتید، در مشعر الحرام خدا را یاد کنید و سپاس گزارید که راه را به شما نمود و حال آن‌که پیش از آن شما گمراه بودید.»

مسلمانان چگونه می‌توانند باطرح‌ریزی یک اقتصادِ عمومی در کنگره عظیم حج از بیگانگان بی‌نیاز گردند؟

این آیه، یک حکم دوره جاهلی؛ یعنی گناه بودن داد و ستد در ایّام حج را لغو کرده و گفته است که در زمانِ مراسم حج داد و ستد مانعی ندارد؛ زیرا اسلام می‌خواهد در این کنگره عظیم- که تمام مسلمانانِ واجب الحجِّ دنیا در آن گرد می‌آیند- افزون بر فلسفه اخلاقی و جنبه‌های سیاسی و فرهنگی این کنگره، طرح ریزی یک اقتصادِ عمومی را هم بکند و با همکاری و همفکری مسلمانان پایه‌های اقتصادیِ جوامعِ اسلامی ریخته شود تا از مبادلاتِ تجاری میانِ آنان، چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آید که مسلمانان از بیگانگان بی‌نیاز گردند. (۱)

ابن عربی‌نوشته است: (۲)

سوقِ عکاظ مَجِنّه و ذوالمجاز در جاهلیّت بازارهایی بوده و

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲- ۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۵.

ص: ۸۹

اعراب جاهلی در هنگام حجّ، در این بازارها داد و ستد می‌کردند.

به قول ابن عبّاس، این آیه نازل شده تا معلوم گردد که در زمان حجّ با انجامِ مراسم حجّ و ادای واجباتِ حجّ، تجارت و داد و ستد اشکالی ندارد.

البته برخی هم گفته‌اند: «انّ الحجّ دون تجارهْ افْضَلُ».

سخن ابن عربی و روایت ابن عباس را، نویسنده تفسیر الخازن هم گفته و افزوده است:

«تجارتی که خلل و نقصی در اعمال حج وارد کند، مباح نیست و اولی ترکِ آن تجارت است و حج بدون تجارت اولی است.»

(وقال بعض العلماء انّ التّجارهْ ان وقعت نقصاً فی اعمال الحجّ، لم تکن مباحهً و انْ لم توقع نقصاً فیه کانت من المباحات التی الاولی ترکها لتجرید العبادهْ عن غیرها؛ لانّ الحج بدون التجارهْ أفضل و أکمل). (۱)

ابو بکر عتیق سورآبادی در ترجمه آیه مورد بحث نوشته است: (۲)

«نیست بر شما بزه، بدان چه بجویید افزونی نعمتی از خدای شما در سفر حجّ ...»

و سپس در تفسیر آیه افزوده است که:

«این آیه در شأن گروهی آید که پنداشتند در سفر حج، تجارت

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۱۵۵.

۲- ۲. تفسیر سورآبادی، ج ۱ صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

ص: ۹۰

نشاید که گفتندی آن سفر خالصاً خدای‌راست و در آن سفر، طالب دنیا نشاید و تجارت را شأنِ مزدوران و جمّالان و حمّالان می‌دانستند.»

نویسنده کتاب «اقصی‌البیان» هم نوشته است: (۱) در جاهلیّت تجارت در وقت حج روا نبود ولی اسلام آن را روا شمرد البته با توجه به دستور ... لَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ که با «لا» ی نفی جنس گفته شده است. و افزوده است که جمله «ان تبتغوا» در عبارت لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا ... در محلّ نصب است، بنابه تقدیر «فی» و به اصطلاح منصوب به نزع خافض است و اصلِ آن چنین بوده است: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فی أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا ....

جصّاص در بحث از آیه مزبور نوشته است، (۲) عرب‌ها پس از اسلام، به قیاس دوره جاهلی، در هنگام حج، تجارت را رها کردند، تا این که آیه مزبور نازل شد و تجارت را در هنگام حج روا شمرد. جصّاص استدلال کرده به این که در آیه ۲۸ سوره حج لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ... منافع عام است و شامل منافع دنیاوی و اخروی می‌شود و تخصیص ندارد، با توجّه به این که آیه ... وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا ... (۳)

نیز عام است و حُجّاج را مستثنی نکرده است و دلالت می‌کند بر این که، حجّ مانع تجارت نمی‌باشد.

۱- ۱. أقصی البیان، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲- ۲. احکام القرآن جَصّاص، ج ۱، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

۳- ۳. بخشی از آیه ۲۷۵ سوره بقره.

ص: ۹۱

... فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ .... (۱)

«وقتی که از عرفات کوچ کردید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید.»

نویسنده کتاب «لسان التنزیل» نوشته است: (۲) «الإفاضه» به معنای «به انبوهی بازگردیدن» است. و «فاذا افضتم»؛ یعنی «چون به انبوهی بازگردید.»

ابوبکر عتیق سورآبادی هم نوشته است: (۳) «چون به هم بازگردند از عرفات سویِ مُزدلفه و آن شبانگاه باشد که از عرفات به مزدلفه در آیند.»

معنایِ لغوی «افاضه»

ابن عربی می‌نویسد: (۴) در لغتِ «افاضه» حرکتِ سریع است و افزوده است: خداوند در قرآن، وقتِ افاضه و حرکتِ دسته جمعی از عرفات را مشخّص نکرده، لیکن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را با عملِ خود بیان کرده است و آن حضرت در عرفات: «وَقَفَ حتّی غربت الشمس قلیلًا وذهبت الصفرهٔ وغاب القُرص». (۵)

بیضاوی در تفسیر خود ذیلِ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ نوشته است:

۱- ۱. بقره: ۱۹۸

۲- ۲. لسان التنزیل، ص ۲۱۰

۳- ۳. تفسیر سور آبادی، ج ۱، ص ۱۱۲

۴- ۴. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷

۵- ۵. انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۲۲۶

ص: ۹۲

«أفضتُم منْ أفضت الماء إذا صَبّبته بِكَثْرة» بوده است و مفعول فعل «أفضتم» محذوف است و اصل آن «أفضتم أنفسكم» بوده است و در واقع همان مفهومِ انبوهی و فراوانی و لبریز شدن از فراوانیِ جمعیت را بیان کرده است.

ابی السعود هم در تفسیر خود، تقریباً همان مَطلب را نوشته است: (۱)

«فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ؛ أی دفعتم منها بكثرة، من أفضت الماء: إذا صببته بكثرةٍ».

فاضل مقداد نوشته است: (۲)

«الإفاضة؛ الدفع بكثرة من افاضة الماء وهو صبّه بكثرة»

و اصل جمله، «أفضتم أنفُسَكم» بوده؛ یعنی مفعولِ فعل حذف شده است. و افزوده است: «عرفات» نام سرزمینی است و به صیغه جمع آمده و مفرد آن «عرفه» است؛ همچون اذرعات (۳) و قنّسرین (۴) که به صیغه جمع آمده ولی مفرد مراد است. گویند: در اصطلاح این کلمات ملحقِ به جمع می‌باشند.

۱- ۱. تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳- ۳. اذرعات، ملحق به جمع مؤنث سالم است، اسم محلی است در شام. اذرعات جمع‌اذرعه که هم جمع ذراع می‌باشد. مالک، ج ۱، ص ۶۷، شرح ابن عقیل. جلد یکم. أوضح المسالک.

۴- ۴. قنسرین، شهری بود در سوریه، میان حلب و حمس، نزدیک عواصم.

ص: ۹۳

توقّف در عرفات به روز عرفه، از واجبات است و رکن حجّ محسوب می‌شود و با ترک آن، حج باطل است؛ زیرا بنا به گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

«الحجّ عرفهٔ». (۱)

از طرفی، قرآن مجید وقوف به عرفه را از فرایض حجّ دانسته است؛ زیرا خدا در آیه بعدی (۱۹۹ بقره) گفته است: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النّاسُ ... که به صیغه امری بیان شده است، با آوردنِ حرف عطفِ «ثمّ» که بر تراخی دلالت می‌کند و مستلزم وجود در آن مکان و توقّف در آن سرزمین است. (۲)

معنای عرفات و مشعر

عَرفات، جمع عرفه است و سرزمین مخصوص نزدیک به مکّه به عرفات نامور است و روز نهم ذی‌حجّه را نیز روز عرفه گویند. در وجه تسمیه آن، تفسیر الخازن (۳) از قول عطاء نقل کرده که جبرئیل مناسک را به ابراهیم نشان می‌داد و از او می‌پرسید: عرِفتَ؟ او هم پاسخ می‌داد: عرفتُ.

و لذا آن مکان را «عرفات» گفتند. و عرفات محلّ آگاهی است؛ همانطور که مَشعر جایگاهِ شعور است که یکی را پلید و دیگری را پاک، یکی را آزادی‌خواه و دیگری را ستمگر می‌کند.

مَشعر (بر وزن مفعل) ازمادّه «شعارهٔ»، به‌معنایِ علامت‌است؛ زیرا آن‌جا نشانه‌ای است برای عبادت. آنجا سرزمین شعور و خودآگاهی است.

۱- ۱. به نقل از پاورقی کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲- ۲. به قول فاضل مقداد در ج ۱، ص ۳۰۳ کنز العرفان، «... ولا خلاف فی وجوبه».

۳- ۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۵.

ص: ۹۴

اوّل باید شعور باشد تا آدمی به شناخت برسد. «سمّی المشعر الحرام؛ لأنّه مَعْلَمٌ للعبادة». (۱)

به مشعر «مزدلفه» هم می گویند، از مادّه «ازدلف» ایْ؛ دَنا: نزدیک شد؛ «لأنّ النّاس یدنو بعضهم من بعض». (۲)

نویسنده کتاب «مسالك الأفهام» نوشته است: گر چه در وجه تسمیه عرفات (این سرزمین وسیع) جهات گوناگونی ذکر شده و تمام وجوه در جلد دوّم صفحه ۲۰۴ مسالك الافهام بیان گردیده است، ولی بهتر آن است که بگوییم: این سرزمین وسیع که جذبه روحانی و معنویِ عجیبی دارد، محیط بسیار آماده‌ای است برای معرفت پروردگار و شناسایی ذاتِ پاكِ او و مشعر را هم از آن جهت مشعر گویند که آنجا، مَعلَم و نشانه‌ای است از این مراسم پرشکوه حجّ؛ «سمّیت مشعراً لانّه معلمٌ للحجّ ...». (۳)

وچه خوب است که انسان‌ها در آن حالتِ روحانی و در آن شب تاریخی و هیجان انگیز (شب دهم ذی‌الحجّه) اندیشه و فکر و شعورِ تازه‌ای در درونشان به وجود آید و حالت آگاهی در آنان پیدا شود. مگر نه این است که کلمه «مشعر» از ماده «شعور» است.

در اینجا اگر به معنایِ لغوی کلمه «افاضه» (۴) توجّه کنیم، جنبه بلاغیِ عبارت که خَلْق به رودخانه‌ای تشبیه شده و می‌خواهد بگوید: پس هنگامی که این رودخانه عظیم از سرزمینِ عرفات به جوشش و جریان

۱- ۱. لسان العرب، مادّه «شعر».

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳- ۳. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴- ۴. افاضه از: افاض الماء اذا صبّه بکثرة.

ص: ۹۵

افتاد؛ وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ در آستانه مشعر الحرام خدا را به توحید و تعظیم یاد کنید، آن سان که خداوند شما را به راه آورد و به راهِ راست هدایت کرد، هر چند که پیش از این شما از شمارِ گمگشتگان بودید. (۱)

زجّاج هم نوشته است: (۲) از نظر بلاغی، از لفظ «افاضه» چنین برداشت می‌شود که وقوف در عرفات واجب است؛ زیرا مصداق کلمه «افاضه» پس از وقوف است و قرآن هم گفته است: فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ .... (۳)

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۴)

«از همان جا که مردم کوچ می‌کنند (از عرفات به مشعر و از مشعر به سرزمین منا) کوچ کنید و از خداوند آمرزش بطلبید که خدا آمرزنده مهربانی است.»

نفی یک عادتِ جاهلی

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- ۲. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۶۱.

۳- ۳. برای آگاهی بیشتر از آیه ۱۹۸ سوره بقره می‌توان به تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ تفسیرالتبیان، ج ۲، صص ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، صص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ تفسیر جلالین، ص ۴۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۱۱ و ۱۱۲؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۴ و ۲۸۵ و تفسیر المنار، ج ۲، صص ۲۳۰ تا ۲۳۳ مراجعه شود.

۴- ۴. بقره: ۱۹۹.

ص: ۹۶

این آیه در واقع یک عادت جاهلی را نفی کرده است؛ زیرا در جاهلیت، اشراف در مسیری اختصاصی، کنار از بستر رودی که مردم در آن به سوی مشعر جاری بودند، حرکت می کردند و اسلام دستور داد: از همانجا که خلق در حرکتند، شما هم حرکت کنید؛ یعنی همه مسلمانان باید در عرفات وقوف کنند و سپس به سوی مشعر بیایند و از آنجا به سوی منا کوچ نمایند؛ زیرا می‌دانیم که حرف عطفِ «ثمّ» برای تراخیِ زمانی است و ترتیب را می‌فهمانند؛ یعنی تراخیِ زمانی بین الإفاضتین و می‌دانیم که «افاضه» به معنایِ حرکتِ بعد از وقوف است.

هدف اصلی، انسان‌سازی و تعالیِ روحیِ انسان‌ها است

و از آنجا که هدفِ اصلی، انسان‌سازی و پیشرفت و تعالی روحیِ انسان‌هاست، باز هم خدا دستور می‌دهد: وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ از خدا طلب آمرزش کنید و از گذشته بدِ خود پشیمان شوید و از او بخواهید که در شما اراده‌ای به وجود آورد که دیگر گِرد ناشایستگی‌ها نگردید؛ زیرا خدا کثیر المغفرت و واسع الرحمت است. (۱)

۱- ۱. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۱۴. زجاج در جلد یکم، ص ۲۶۴ «معانی القرآن و اعرابه»، در تفسیر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ گفته است: یعنی «سَلوهُ أن یغفر لکم مِن مخالفتکم النّاس فی الإفاضۀ والموقف.»
بیضاوی هم در ج ۱، ص ۲۲۷ تفسیرش، تقریباً چنین آورده است. او می گوید: «از جاهلیّت خود در تغییر مناسک، استغفار کنید.»

ص: ۹۷

در تفسیر الخازن آمده است: (۱) از مخالفت خود با دستوراتِ خدا و تمامِ گناهانِ خود استغفار کنید؛ زیرا که خدا، ساتر گناهان بندگان است و رحیم.

فاضل مقداد نیز ذیل بحث از این آیه، نوشته است: (۲)

وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ؛ (۳) یعنی از خدا مغفرت بخواهید؛ زیرا انجام مراسم حجّ سبب ووسیله‌ای است برای مستحقّ آمرزش شدن و افاضه رحمت الهی. (۴)

خلاصه اینکه: آیه ۱۹۹ سوره بقره که مورد بحث قرار گرفت، یکی از عاداتِ قریشیان، که خود را سرپرستانِ کعبه می‌شمردند و خویش را فرزندان ابراهیم می‌دانستند و برای دیگر عرب‌ها مقام و منزلتی قائل نبودند و آنان را به حساب نمی‌آوردند، خط بطلان کشید و قریشیان در عرفات وقوف نمی‌کردند؛ زیرا وقوفِ به عرفات را از محیط حَرَم بیرون می‌دانستند و انجام نمی‌دادند ولی قرآن دستور داد که باید در مراسم حج یکنواختی و هماهنگی وجود داشته باشد و مسلمانان همه در یک جا

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳- ۳. جالب اینکه قرآن «استغفروا اللّه» گفته و نه «توبوا» که توبه از معصیت باشد.

۴- ۴. برای آگاهی بیشتر در بابِ آیه ۱۹۹ سوره بقره، رجوعه شود به:

احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ تفسیر التبیان، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۶؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۲ و تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۲ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۶۴؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۱۳۹ و تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۳۳.

ص: ۹۸

وقوف کنند و پس از وقوف در عرفات، همگی به سویِ مشعر بیایند و از مشعر به سوی منا کوچ کنند.

اسلام نَسَب و طبقه نمی‌شناسد، همه مردم در اسلام یکسانند

اسلام خواسته است بدین وسیله، انسان‌ها را از خود برتربینی و افکار و خیالاتِ واهی بر کنار دارد و با قریشی که به نسب خود می‌بالید با مردمِ دیگر قبایل در یکجا گرد نمی‌آمد، مبارزه کند، این بود که دستورِ: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... (۱)

صادر شد؛ زیرا به قول سید قطب، اسلام نَسَب و طبقه نمی‌شناسد و اسلام همه مردم را یکسان می‌داند؛ «انّ الإسلام لا يَعرفُ نَسباً ولا يَعرف طبقةً، إنّ النّاس كلّهم واحدة» (۲)

این‌است‌که دربخش پایانی‌آیه، دستورداد ازافکار و خیالاتِ نادرستِ جاهلی دوری گزینید و استغفار کنید و این عصبیّت جاهلی را از خود دور سازید؛ زیرا حج می‌خواهد درسِ مساوات و برابری به انسان‌ها بیاموزد.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ. (۳)

«چون آداب و مناسک حجّ را انجام دادید، به جای یاد از

۱- ۱. بقره: ۱۹۹

۲- ۲. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸

۳- ۳. بقره: ۲۰۰

ص: ۹۹

پدرانتان، بلکه از آن هم بیشتر، ذکر خدا گویید. (اعراب جاهلی در پایان مراسم حجّ، مفاخر موهوم آباء و اجدادی خود را برمی‌شمردند و به آنها می‌بالیدند) برخی از مردم دعا می‌کنند که خدایا! در دنیا به ما بده و در آخرت بهره‌ای ندارند.»

در آیه بعدی هم خدا گفته است:

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ. (۱)

«دسته‌ای دیگر از مردم می‌گویند: ای خدا، ما را از نعمت‌های دنیا و آخرت، هر دو بهرمند بگردان و از عذاب آتش دوزخ هم نگاه دار.»

اسلام انسانها را به یاد خدا می‌اندازد

در این آیات هم، که بخشی از مراسم حج بیان شده، باز هم هدفِ اصلی این است که اسلام، انسان‌ها را به یاد خدا می‌اندازد. قلب‌ها را متوجّه خدا می‌سازد و باز هم، یک عادتِ دیگر عرب‌های جاهلی را از میان می‌برد؛ زیرا عرب جاهلی که برای حجّ خود رسالتی قائل نبود و از انجامِ مراسم حجّ، هدف انسانی نداشت، در پایان مراسم حج، به اسواق عکاظ و مجنّه وذی‌المجاز که تنها برای داد و ستد نبود، حضور می‌یافت و در مفاخر آباء و اجدادی خود سخن می‌گفت و به انساب خود می‌بالید.

قرآن این عادتِ نکوهیده آنان را، پس از پایان مراسم حج، نکوهش

۱- ۱. بقره: ۲۰۱

ص: ۱۰۰

کرد و آنان را به ذکر خدا متوجّه ساخت و گفت:

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ ...؛ یعنی چون مناسک حج را انجام دادید و از عباداتِ مربوط به حجّ فارغ شدید، ذکر خدا گویید؛ زیرا ذکر خدا است که آدمی را تعالیِ روح می‌بخشد و نه یاد از پدران و اجداد کردن و به آنان بالیدن!

هدفِ اصلی این است که ارزشها تغییر یابد و ارزش انسان در داشتن تقوا و پیوند با خدا باشد، نه افتخار به آباء و اجداد. (۱)

نظریه مفسران

ابن قُتیبه ذیلِ بحث از فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ ... نوشته است: (۲)

در جاهلیّت، پس از فراغ از مراسم حج، اعرابِ جاهلی، از پدران خود یاد می‌کردند و کارهای برجسته و نیک آنان را به رخ می‌کشیدند؛ «فیقول أَحَدهم: کان أبی یقری الضیف ویصل الرحم وَیفْعلُ کذا و کذا».

زجاج در بحث از آیه مزبور، مطالبِ زیر را نوشته است: (۳)

... مَنَاسِكَكُمْ ... ای: «متعبّداتکم الّتی أمرتم بها فی الحجّ» ... فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ ... زجّاج، موضوع توقّف عرب جاهلی را پس از انجام مراسم و مناسک حجّ و برشمردنِ فضایل آباء و محاسن پدران، بازگفته است.

... أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً ... کلمه «أشدّ» را محلًا مجرور دانسته؛ زیرا عطف

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۹ و ۲۹۰

۲- ۲. تفسیر غریب القرآن، ص ۷۹

۳- ۳. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۳۶۴

ص: ۱۰۱

است بر کلمه «ذکرِ» ما قبل، ولی چون غیر منصرف است، جرّ آن به فتح می‌باشد؛ (زیرا کلمه اشدّ، بر وزن افعل است و غیر منصرف می‌باشد) ولی دکتر عبدالجلیل عبده شلبی که کتاب زجّاج را شرح و تحقیق کرده، در پاورقی صفحه ۲۶۴، جلد یکم همان کتاب گفته است:

کلمه «أشدّ» در محلّ مفعول مطلق است و تقدیر آن چنین است:

«ذکراً أشدّ (۱) من ذکرکم آباءَکم».

مکّی بن ابی‌طالب هم، تقریباً مطلب زجّاج را تکرار کرده و گفته است: (۲)

کلمه «أشدّ» در موضع جرّ است؛ زیرا عطف بر کلمه «کذکرکم» می‌باشد و جایز است که منصوب باشد بنابر اضمار فعل و تقدیر آن چنین است:

«اذکروه ذکراً أشدّ ذکراً من ذکرکم آباءکم».

پس کلمه «أشدّ» نعت است برای مصدر «ذکراً» که در معنی حال است و تقدیر آن «اذکروه مبالغین فی الذکر له» می‌باشد.

نویسنده احکام القرآن، در بحث از آیه مزبور نوشته است: (۳)

قضاء؛ یعنی (۴) به جا آوردن، و در مورد عبادات آن است که در وقت خود انجام نشود و معنایِ صحیح فَإِذَا قَضَيْتُم مَنَاسِكَكُمْ ... یعنی: «إذا فعلتم منسكاً من مناسك الحجّ فاذكروا اللّه»؛ یعنی در موقع احرام تلبیه و

۱- ۱. یعنی کلمه «أشدّ» صفت برای مفعول مطلق محذوف می‌باشد.

۲- ۲. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۹۰.

۳- ۳. ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۰.

۴- ۴. یکی از معانی قضاء: انجام کاری است بر استواری. نک: اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۸۳.

ص: ۱۰۲

در هنگامِ رمی تکبیر و در وقت قربانی بسم اللّه گفتن لازم است.

نویسنده کتاب «کنز العرفان» هم در بحث از آیه پیشگفته نوشته است: (۱)

در این آیه، کلمه «مناسک» جمعِ مضاف است و افاده عموم می‌کند؛ یعنی به طور کلّی، تمام اعمالِ حجّ.

فاضل مقداد، افزوده است: منظور از «ذکر» هم، گو این که، ذکر لسانی است ولی در اصل، ذکر قلبی منظور است؛ زیرا ذکرِ لسانی، ترجمان ذکر قلبی است و آگاهی دهنده درون و روحِ آدمی است و البته به یاد خدا بودن، باید مستمرّ باشد و بنده واقعی نباید از یاد خدا غافل بماند. (۲)

نویسنده مسالك الافهام، ضمن بازگفتن مطالب دیگران، خود نیز گفته است:

مناسک، (۳) جمع مَنْسک است که مصدر فعل «نسک» می‌باشد و اطلاق آن بر عبادت، همچون اطلاق مصدر بر مفعول است و در واقع گفته شده است: «اذا فعلتم أفعالکم التی کانت عبادهٔ ...».

و نیز افزوده است که قرآن در هر مورد می‌خواهد انسان بسازد و به انسان‌ها درس بدهد و لذاست که می گوید: ... فَاذْكُرُوا اللَّهَ ... یعنی ارتباطِ خود را با خدا قطع نکنید، همیشه به یاد خدا باشید. (۴)

۱- ۱. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳- ۳. شیخ طبرسی هم در جلد یکم، ص ۱۱۲ تفسیر جوامع الجامع نوشته است: مناسک، جمع منسک است: والمنسک امّا موضع النسک أو مصدر جُمِع لانّه یشتمل علی افعال؛ یعنی اذا فرغتم من أفعال الحجّ فاذکروا اللّه ...».

۴- ۴. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۱۵.

ص: ۱۰۳

نویسنده «اقصی البیان» هم، در بحث از ... فَاذْکُرُوا اللَّهَ ... گفته است:

این بخش از دستور العمل قرآنی، از آن جهت است که عرب پیش از اسلام، پس از فراغ حجّ، به ذکر پدران و اجداد خویش می‌پرداخت و از دلاوری و حماسه آفرینی آنان سخن می‌گفت، اسلام آنان را از چنین کاری منع کرد و گفت: ... فَاذْکُرُوا اللَّهَ ... که منظور بیشتر ذکر قلبی است و ذکر زبانی هم ترجمانِ ذکر قلبی است. (۱)

ذکر گویان دو دسته‌اند:

قرآن، سپس ذاکران را دو دسته دانسته است:

* دسته‌ای که هدفشان از ذکر، اغراض دنیاوی است و می‌گویند:

خدایا! در دنیا به ما بده که برای این دسته ... وَمَا لَهُ فِی الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ. (۲)

** گروه دیگر کسانی هستند که می‌گویند: (۳) ای خدا، ما را از نعمتهای دنیاوی و اخروی بهره‌مند گردان و از عذاب آتشِ دوزخ هم نگه دار.

جا دارد که بدانیم، در آیه ۲۰۰ سوره بقره ... رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا ... مفعول دوّم فعل «آتنا» محذوف است و حذف مفعول در اینجا از جنبه بلاغت اهمّیت دارد و حذف در اینجا ابلغ است؛ زیرا اگر انسان بخواهد

۱- ۱. اقصی البیان، ج ۱، صص ۳۸۳ و ۳۸۴.

۲- ۲. خلاق، یعنی حظّ و نصیب و به قول زجّاج در جلد یکم صفحه ۲۶۵ معانی القرآن و اعرابه، «الخلاق: النصیب الوافر من الخیر».

۳- ۳. تقریباً مضمون آیه ۲۰۱ سوره بقره است.

ص: ۱۰۴

تمام خواسته‌های خود را بگوید که جمله مطنب و طولانی می‌شود و مطلب به درازا می‌کشد و ذکر بعضی از خواسته‌ها نیز تخصیص بدون مخصّص می‌شود، بنابر این حذف مفعول ابلغ است.

ولی در آیه بعدی، کلمه «حسنه» بهترین تعبیر است و جنبه شمول دارد و لذا قرآن گفته است: ... رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً .... (۱)

وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقی وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ. (۲)

«و در روزهای معیّن خدا را یاد کنید و ذکر خدا بگویید (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجّه) و هر که دو روز پیشی جوید و یا تأخیر کند و باز ایستد و متّقی باشد، گناهی بر او نیست و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که شما به سوی او محشور خواهید شد (بازگشت خواهید کرد).»

در این آیه خدای بزرگ، دستور داده است که ختم مراسم حجّ باید

۱- ۱. بخشی از آیه ۲۰۱ سوره بقره. برای آگاهی بیشتر در باب آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ سوره بقره، رجوع شود به: تفسیرهای التبیان، ج ۲، صص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ مجمع البیان من تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ جوامع الجامع؛ ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۳؛ بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ جلالین، ص ۴۲؛ منهج الصادقین، ج ۱، صص ۴۶۵ و ۴۶۶؛ تفسیر سیّد عبداللّه شُبّر، ص ۲۸؛ صافی، ج ۱، صص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ المنار، ج ۲، صص ۲۳۵ تا ۲۳۸ و فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲- ۲. بقره: ۲۰۳.

ص: ۱۰۵

همراه با ذکر خدا و تقوا باشد؛ یعنی خدا را در روزهای معیّنی، که در اصطلاح ایّام تشریق نام دارد و واقعاً روشنی بخش روح و جان انسان است- و عبارت از روزهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ ماهِ ذی‌حجّه است، یاد کنید؛ یعنی به یاد خدا باشید و ذکر او را بر زبان جاری سازید.

ایّام تشریق هم اسم با مُسمّایی است؛ زیرا این ایّام روشنی بخش جان و روح انسان‌هاست و چه بسا انسان‌هایی که در پرتو این مراسمِ عالی و یاد خدا بودن، روح وروانشان روشن گردد.

بخش پایانی آیه، انسانها را به تقوا تشویق می‌کند

بخش پایانی آیه ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ ... در واقع تحریض و تشویقی است بر ملازم بودن تقوا؛ یعنی خداوند در ضمن گفته است:

ای انسانی که آمدی و رنج سفر بر خود هموار کردی، سعی کن که تقوا را پیشه خود سازی و با روحی پاک، در آینده از ارتکابِ گناهان اجتناب کنی.

خداوند خواسته است بدین وسیله حج گزاران دارای روحی پاک از آلودگی‌ها شوند و «اتَّقُوا اللَّهَ» را شعار خود سازند. (۱)

فاضلِ مقداد در بحث از آیه ۲۰۳ سوره بقره نوشته است: (۲)

منظور از «ایّام»، ایّام تشریق می‌باشد که عبارت از ۱۱ ذی‌حجّه (: یوم القرّ) و ۱۲ ذی‌حجّه (: یوم القدر) و ۱۳ ذی‌حجّه (یوم النفر) است.

۱- ۱. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹۱ و مسالک الافهام، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۹.

ص: ۱۰۶

شاید بتوان گفت که به یاد خدا بودن و ذکر خدا گفتن و در آخر آیه از تقواسخن گفتن وجمله «اتّقوااللّه» رابه‌کار بردن، از ویژگی‌هایِ اسلام است.

ابن عربی در بحث از آیه مزبور می‌نویسد: (۱)

چون این آیه پس از آیه ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... می‌باشد، روشن است که منظور از «ایّام» وقوفِ در منا است و مرادِ از «ذکر» هم تکبیر گفتنِ به هنگام رمْی جَمره است.

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعَالَمِینَ. (۲)

«به راستی نخستین خانه‌ای که برای مکان عبادتِ مردم بنا شده، در سرزمین مکّه است که پر برکت است و مایه هدایت جهانیان.»

فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْ الْعَالَمِینَ. (۳)

«در آن خانه نشانه‌ها و آیات رُبوبیّت هویداست و جایگاهِ ابراهیم است و هر که به آن درآید، ایمن باشد و بر مردم است گزاردنِ حجّ خانه خدا، آنان که توانایی رفتن به سویِ آن خانه

۱- ۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- ۲. آل عمران: ۹۶.

۳- ۳. آل عمران: ۹۷.

ص: ۱۰۷

دارند و هر که کُفر ورزد، پس البته بداند که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ ... در واقع جواب از سؤال مُقدّری است و پاسخی است بر آنان که گفتند: چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟ که در جواب گفته شده: این خانه نخستین خانه توحید است. نخستین جایگاهی است که برای پرستش خدا ساخته شده و برای آنان که به آن خانه پناه برند امنیّت است. با سابقه‌ترین مَعبد است. خانه‌ای است پربرکت. خانه‌ای است که مرکزِ اجتماع خواهد بود و چون به آن پناه برند، آرام گیرند و جانشان در اطمینان بیاساید. خانه‌ای است که به قول سیّد قطب «مثابة الأمن لكلّ خائف» است. خانه‌ای است که «من دخله كان آمناً» می‌باشد و بالأخره، خانه‌ای است که «اختاره اللَّه للمسلمين قبلةً». درست است که هر کس به این خانه پناهنده شود در امان است و کسی حقّ تعقیبِ او را ندارد و این مسأله از بابِ حرمت بیت و حوالی آن است ولی باید دانست که اگر کسی به صاحب بیت رسید و به مقام فنای فی اللَّه نایل گردید، آن وقت به ایمنی حقیقی رسیده است و مقام ایمنی واقعی است که می‌توان گفت: ... وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً ....

محمّد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی نوشته است: (۱)

از زمان آدم تا روزگارِ بنای کعبه، خانه‌های بسیاری ساخته شده، پس

۱- ۱. تفسیر أسئلة القرآن المجید وأجوبتها، ص ۳۴.

ص: ۱۰۸

چگونه می‌توان گفت: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... و چگونه می‌توان کعبه را نخستین خانه دانست.

رازی در پاسخ گفته است: معنای این آیه این است:

«إنّ اوّل بیتٍ وُضع قبلةً للناس ومکان عبادهٔ لهم، أو وُضع مبارکاً للنّاس»

پیش از رازی، زجّاج تقریباً همین مطلب را گفته است؛ (۱) یعنی او در بحث از: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... گفته است:

قیل: «انّه أوّل مسجد وُضِعَ لِلنّاس، وقیل: «أنّه أوّل بیتٍ وضع للحجّ»(۲)

خازنی در سبب نزول این آیه، نوشته است (۳) که: یهودیان به مسلمانان گفتند بیت المقدّس قبله ماست و افضل بر کعبه است و اقدم. ولی مسلمانان گفتند که کعبه افضل است و این آیه إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... نازل شد.

۱- ۱. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴.

۲- ۲. نویسنده کتاب «اقصی البیان» هم در جلد یکم صفحه ۳۳۹ گفته است:

«وضع للنّاس»؛ «یعنی بُنی للنّاس لعبادتهم» و گفته‌اند «اوّل بیت وضع للعبادهٔ» می‌باشد. پیش از آن هم بیوت فراوانی بوده، لیکن آنجا اوّل بیتٍ مبارک بوده است. در جلد یکم، ص ۳۳۱ تفسیر الخازن نوشته شده: کسی از حضرت علی علیه السلام پرسید آیا کعبه اوّل بیتی است که در روی زمین بنا شده؟ علی علیه السلام در جواب فرمود: خیر! «ولکنّه اوّل بیتٍ وضع للنّاس مبارکاً وهدیً.»

۳- ۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱.

ص: ۱۰۹

اوّل: یعنی فردِ سابق متقدّم بر ما سوا: اوّل الشیء، ابتداؤه.

ابتدا ممکن است آخری داشته باشد و ممکن است آخری برایش نباشد، همچون واحد که اوّل العدد است و نهایتی برایِ آخر آن نیست. (۱)

تمام مردم در بیت‌اللّه مشترک هستند

وُضِعَ لِلنَّاس؛ یعنی «یشترک فیه جمیع النّاس.»

اگر کسی بگوید: چرا بیت (خانه) یک بار به خدا اضافه شده (وطهّر بیتی)، و بار دیگر «وُضع للنّاس» گفته شد؟

نویسنده تفسیر الخازن، در جواب گفته است: (۲)

اضافه «بیت» به «اللّه» بر سبیل تشریف و تعظیم است مثل «ناقة اللّه» ولی اضافه به «النّاس» برای این است که بگوییم: تمام مردم در آن بیت مشترک هستند.

... لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً وَ هُدیً لِلْعَالَمِینَ.

زجّاج نوشته است: (۳) خبر «انّ»، «هو للذّی ببکّة» می‌باشد.

اشتقاق کلمه «بکّه» از «بکّ» می‌باشد: «هو بکّ النّاس بعضهم بعضاً فی الطواف أی دفع بعضهم بعضاً.»

وقیل: إنّما سُمّیت ببکّة لأنّها تبکّ أعناقَ الجبابرة. (۴)

فرق میان «مکه» و «بکه»

۱- ۱. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲- ۲. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳- ۳. معانی القرآن واعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴.

۴- ۴. در وجه تسمیه مکّه نویسنده تفسیر الخازن در جلد یکم، ص ۳۲۱ نوشته است:

«فسُمّیت بذلک لقلّة مائها من قول العرب: بکّ الفصیل ضرع أمّه- و أمتکّه: اذا مصّ کلّ ما فیه من اللبن، وقیل لانّها تمکّ الذنوب أی تزیلها.»

ص: ۱۱۰

ابن قتیبه، نوشته است: (۱) به نقل از لسان العرب: «بکّهٔ و مکّهٔ شیء واحد والباء تبدیل من المیم. یقال: سَمَّد رأسه وسبّده: اذا استأصله وشرّ لازم ولازب».

منظور این است که باء به میم بدل می‌شود.

ابن قتیبه سرانجام در تفاوت این دو کلمه گفته است:

و یقال: بکّهٔ: موضع المسجد. و مکّهٔ: البلد حَوْلَهُ.

مبارکاً: در آیه حال است و تقدیر آن چنین است: «استقرّ ببکّهٔ مُبارکاً» (۲)

و ممکن است بگوییم تقدیر آن: «وضع مبارکاً» است. (۳)

«مبارکاً» یعنی ذابرکهٍٔ وأصل البرکهٔ: النموّ والزیادهٔ.

تعبیر مبارک بودن در مورد چیزهایی است که خیر آن همیشگی است.

قرآن چون منشأ و مبدأ خیر است، در چند مورد از آن به مبارک یاد شده، بیت اللّه هم به مبارک توصیف شده؛ زیرا کثیر الخیر والبرکه است. (۴)

۱- ۱ تفسیر غریب القرآن، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲- ۲ ابن عربی نوشته است: مبارکاً؛ یعنی «انّه مبارک من کلّ وجه من وجوه الدنیا والآخرهٔ». نک: احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳- ۳ اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۴- ۴ وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ ... انعام: ۹۲

وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ ... انعام: ۱۵۶

وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ ... انبیاء: ۱۰

کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ ...، «ص»: ۲۸.

ص: ۱۱۱

و به قول خازن: «قیل هو أوّل بیت خصّ بالبرکهٔ زیادهٔ الخیر». (۱)

فاضل مقداد در بحث از آیه مورد بحث (۹۶ آل‌عمران) نوشته است: (۲)

لام در «للّذی» لام تأکید است در خبرِ انّ.

مُبارکاً، حال است. عامل در آن فعلِ «وضع» است و یا فعل «استقرّ».

و نیز گفته شده که «مکّه»: البلد کلّه و بکّهٔ: موضع المسجد.

در پاورقی «کنز العرفان»، ص ۲۵۸، جلد یکم نوشته شده است:

گفته‌اند: مکّه ۱۷ اسم دارد. ماوردی در کتاب «احکام السلطانیّه» در باب چهاردهم صفحه ۱۵۷ نوشته است: دو کلمه: مکّه و بکّه مورد اختلاف است:

برخی معتقدند: مکّه و بکّه دو کلمه هستند و مسمّای آنها یکی است با توجّه به این که در زبان عربی به علّت قرب مخرج، میم به باء تبدیل می‌شود و بعضی هم اعتقاد دارند که این دو، دو کلمه هستند و دو مسمّی دارند؛ یعنی مکّه اسم تمام شهر است و بکّه اسم بیت اللّه.

نویسنده کتاب «مسالک الافهام» در بحث از آیه مزبور، ضمن تأیید مطالبِ دیگر مفسّران نوشته است: (۳) «وقیل انّ بکّه، موضع المسجد و مکّهٔ: الحرم کلّه و یدخل فیه البیوت و هو المرویّ عن امام الصادق علیه السلام.

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- ۳. مسالک الافهام، ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

ص: ۱۱۲

وقیل: بکّهٔ، موضع البیت والمطاف و مکّهٔ: اسم البلد (۱) و افزوده است:

آن را بکّه گویند: «لأنّها تبکّ أعناق الجبابرهٔ أی تدقّها».

نویسنده مسالک الافهام در بحث از آیه ۹۷ آل عمران نوشته است: (۲)

«فیه آیاتٌ بیّنات ...» می‌تواند جمله مفسّره باشد برایِ جمله «هدیً للعالمین» و می‌تواند جمله حالیّه باشد.

«مقام ابراهیم» هم می‌تواند عطف بیان باشد برای «آیات بیّنات».

و جمله «مَن دَخَله کان آمناً» یا جمله ابتدائیه باشد و یا جمله شرطیّه.

ضمیر در «دَخلَه» هم به «حرم» برمی‌گردد و نه به «بیت» و یا «مکّه».

در تفسیر الخازن آمده است: (۳)

فِیهِ آیاتٌ بَیِّنات یعنی فیه دلالات واضحات علی حرمته و مزید فضله.

زجّاج نوشته است: (۴) رفع «مقام» بنابر اضمار «هی» می‌باشد؛ یعنی خبر است برای مبتدای محذوف و در اصل «هی مقام ابراهیم» بوده است.

دلیل وجوب حج

۱- ۱. در جلد یکم، ص ۲۹۹ تفسیر البرهان، نوشته شده است؛ از امام صادق علیه السلام درباره‌تفسیر «من دخله کان آمناً» پرسیدند که منظور بیت است یا حرم؟ قال «مَن دخل الحرم من الناس مستجیراً به، فهو آمن من سخط اللّه ...» و نیز در همین کتاب و همین صفحه: امام صادق علیه السلام گفته است: «موضع البیت بکّهٔ والقریهٔ مکّهٔ» در روایت دیگر «انّ بکهٔ، موضع البیت و انّ مکّهٔ جمیع ما اکتنفه الحرم» نک: تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲- ۲ مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳- ۳ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۲.

۴- ۴ معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۵.

ص: ۱۱۳

در بخش دوّم آیه ۹۷ سوره آل عمران، نکاتِ بسیار جالب توجّهی هست.

... وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ....

اصل حجّ در اسـلام به وسیله آیه بالا تشریع شده و به قول ابن عربی، (۱) این آیه دلالت بر وجوبِ حج می‌کند؛ زیرا در زبان عربی، وقتی گفته می‌شود: «لفلان علیّ کـذا» وجوب آن چیز مؤکّـدتر شـده و این گونه بیان، بلیغ‌ترین الفاظِ وجوب است و تأکیـدی است برای الزامِ حجّ.

و به قول نویسـنده «اقصی البیان» (۲) از جمله خبریّه ... وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ ... أمر، موکّدتر و بلیغ‌تر و شدیدتر اسـتنباط می‌شود تا صـیغه امری.

از طرفی، جمله اسمیّه بر دوام و ثبات دلالت می‌کند و در واقع چنین بیان شده: «حج‌گزاردن حقّی است از آنِ خدا در عهده مردم».

افزون بر این‌ها، در آغاز مطلب، به صورت جمله اسمیّه و به طورِ عموم (علی النّاس) بیان شده و سپس بدان تخصیص داده شده (مَنِ اسـتطاع) و این خود، دلیلی است بر وجوبِ حـجّ؛ زیرا تفصـیل بعـد از اجمـال است، ابهامی است که بعـد تبیین شـده؛ یعنی جمله در آغاز به صورتِ مُجمل آمده و سـپس تفصیل داده شده و تمام اینها، برای مزید تحقیق و تقریر است. با توجّه به این که به قول فاضل مقداد (۳) از جمله پایانیِ آیه

۱- ۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۵

۲- ۲. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

۳- ۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مسالك الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴ و اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

ص: ۱۱۴

... وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْ الْعَالَمِینَ چنین استنباط می‌شود که خدا ترک حجّ را از اعظم کبائر شمرده و در ردیف کفر آورده؛ یعنی از ترک حجّ به کفر تعبیر شده که چیزی بدتر از آن نیست.

به عبارت دیگر، در پایانِ آیه، به جای این که مثلًا گفته شود «وَ مَنْ لَمْ یَحجّ ...» برای تأکید در حج و برای اثبات وجوب حجّ برای مستطیعی که حجّ نگزارد، گفته شده: ... وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ؛ یعنی «هرکس انکار کند وجوب حجّ را و به آن کافر باشد؛ «فانّ اللّه غنیّ عنه وعن حجّه وعمله وجمیع خلقه». (۱)

انجام مراسم حج باید فقط برای خدا باشد

از این که در آغاز گفته شده: ... وَ للَّهِ عَلَی النَّاسِ .... فهمیده می‌شود که انجام حجّ باید فقط برای خدا باشد و نه چیز دیگر.(۲)

النـاس، در «علی النـاس» عام است و همه مردم را- از نرینه و مادینه- دربرمی گیرد، بجز صـغار، که بالإجماع از اصولِ تکلیف خارج هستند. (۳)

عَبد هم، خارج از عموم است؛ زیرا عبد غیر مستطیع است.

«من استطاع» بدل بعض از کلّ می‌باشد، از کلمه «الناس» (۴) و در واقع

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۵

۲- ۲. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

۳- ۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۷

۴- ۴. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶

ص: ۱۱۵

مخصّص عموم است؛ یعنی أوجب اللّه علی المستطیع من النّاس حجّ البیت».

«حجّ البیت» (۱): قصده للزیارهٔ علی الوجه المخصوص المشتمل علی ایقاع المناسک ...

دلیل این‌که حج در تمام عمر فقط یک بار واجب است

حجّ در تمام عمر، یک بار واجب است؛ زیرا: اوّلًا لفظ مطلق، حمل بر اقلّ مراتب می‌شود و ثانیاً: امر اقتضای تکرار ندارد. و ثالثاً به دلیل روایتِ ابن عبّاس که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره حجّ با ما سخن می گفت. اقرع بن حابِس پرسید: «أفی کلّ عام؟ فقال علیه السلام: لا». (۲)

ابوالبرکات، ابن الأنباری ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است: (۳)

کلمه «مَن» در ... مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ... ممکن است در محلّ جرّ باشد؛ زیرا بَدَل از «النّاس» است و می‌توان آن را فاعلِ مصدرِ مضاف به مفعول؛ یعنی «حجّ البیت» دانست و مرفوع.

و ممکن است مرفوع بودن «مَنْ» به سببِ مبتدا بودن باشد؛ یعنی مَن شرطیّه مبتدا واقع شده و فعل «استطاع» هم در محلّ جزم است به «مَن» و جوابِ شرط هم محذوف می‌باشد و تقدیر جمله چنین است: «مَنِ

۱- ۱. الحجّ بکسر الحاء: اسم العمل. و یقال حججت الشیء أحُجّه حجّاً: اذا قصدته. نک: معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۶

۳- ۳. البیان فی غریب القرآن، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴

ص: ۱۱۶

اسْتَطاعَ فَعَلَیهِ الْحَجّ».

«ها» ی ضمیر در «الیه» ممکن است به کلمه «حجّ» برگردد و می‌توان آن را به «بیت» برگرداند.

خلاصه اینکه: عبارتِ مطلقِ ... للَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ ... را جمله ... مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ... مقیّد می‌کند.

نویسنده کتاب (۱) «مسالك‌الافهام» ذیل بحث ازبخش پایانی‌آیه (وَمَنْ کفر ...) روایتی از امام صادق که در کتاب «التهـذیب» آمده، نقل کرده و آن را دلیلی بر وجوب حجّ و این‌که ترکِ حجّ به کفر تعبیر شده، دانسته‌است.

روایت این است:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَحُجَّ حَجَّةَ الإِسْلامِ فَلْیَمُتْ إِنْ شَاءَ یَهُودِیّاً وَ إِنْ شَاءَ نَصْرَانِیّاً».

نویسنده تفسیر الخازن (۲) نیز حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: « «بُنِیَ الِاسْلامُ عَلَی خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامِ الصَّلاةِ وَ إِیتَاءِ الزَّکَاةِ وَ حَجِّ الْبَیْتِ وَ صِیَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ».

بدین ترتیب: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله حج را از ارکان پنجگانه اسلام دانسته؛ یعنی آن را واجب شمرده است: «علی مَنِ استطاع مِنْ أهل التکلیف وَوَجد السّبیل الی حجّ البیت الحرام».

۱- ۱. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- ۲. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۳.

ص: ۱۱۷

در فضیلت و اهمّیتِ حج، روایات زیادی هست. (۱)

و خلاصه اینکه دو آیه ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران دارای اهمّیت ویژه‌ای است و مزایایی را برای بیت اللّه الحرام بیان کرده است و این مزایا عبارت است از:

* بیت اللّه، اوّل مسجدٍ وضع للنّاس.

* کونه مبارکاً.

* کونه هدیً للعالمین.

و در این بیت اللّه، آیات ربوبیّت الهی، هویداست؛ زیرا:

- مقام ابراهیم است.

- خانه‌ای است که ... وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً. (۲)

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَاالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَاالْقَلَائِدَ وَ لَاآمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر الخازن، ج ۱، صص ۳۲۲، ۳۲۴ و ۳۲۵.

۲- ۲. برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر دو آیه ۹۶ و ۹۷ آل‌عمران، رجوع شود به: تفسیرهای: التبیان، ج ۲، صص ۵۳۵ تا ۵۳۸؛ مجمع البیان، ج ۲، صص ۴۷۶ تا ۴۷۹؛ جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ کشّاف، ج ۱، صص ۴۴۶ تا ۴۴۸؛ الجامع لأحکام القرآن قُرطبی، ج ۴، صص ۱۳۷ تا ۱۵۴؛ جلالین، ص ۸۳؛ صافی، ج ۲، ص ۲۷۸ تا ۲۸۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ العیّاشی، ج ۱، صص ۱۸۷ تا ۱۹۰؛ کشف الحقایق، ج ۱، صص ۲۶۵، ۲۶۶؛ تفسیر سیّد عبداللّه شبّر، ص ۹۵ و البرهان، ج ۱، ص ۲۹۸ و ج ۱، ص ۳۰۲.

ص: ۱۱۸

مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً .... (۱)

«ای ایمان آورندگان، شعائر الهی (مراسم حجّ) را محترم بشمارید و مخالفت با آنها را حلال ندانید و نه ماهِ حرام را و نه قربانی‌های بی‌نشان و نشان‌دار و نه آنان که به قصدِ خانه خدا، برای به دست آوردن فضل خدا و خشنودی خدا می‌آیند ...»

در این آیه، ایمان آورندگان مخاطب هستند؛ زیرا که از دیگران احرام و به جاآوردنِ حج صحیح نیست.

«احلال؛ التهاون بحرمتها وترکه علی وجه الحلّیة».

در واقع گفته شده است: «لا تجعلو محرّمات اللّه حلالًا ومُباحاً ولا العکس» أی: «لا تتعدّوا حدوده». (۲)

شعائر جمع شعیره (وقیل واحدها شعارة) شامل مناسک و برنامه‌های حج است؛ از وقوفِ به عرفات ومشعر و منا و رمی جمرات و طوافِ سعی و دیگر اعمال. در واقع «الشعائر: المعالم؛ «لأنّها علامات الحجّ».

اشتقاق کلمه از: «شَعَرَ فلانٌ بهذا الأمر»؛ «إذا علم به». (۳)

قَلَائِدَ؛ خَيْلٌ يفتله. وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ ...؛ یعنی قاصدین البیت. این آهنگ‌کنندگان، ممکن است مسلمان باشند وممکن است کافر. گفتنی است کفّار نیز در جاهلیّت حج بجا می‌آوردند. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً جمله‌ای

۱- ۱. مائده: ۲.

۲- ۲. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

۳- ۳. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۸۱ واقصی البیان، ج ۱، ص ۴۰۶.

ص: ۱۱۹

است که صفت واقع شده، برایِ «آمّین البیت».

بعضی گفته‌اند: منظور از «فضلًا» رزقِ دنیاوی است در تجارت.

ومنظور از «رضواناً» رضا و خشنوديِ اخروی است. (۱)

تمام زائرانِ کعبه باید از آزادی کامل بهره‌مند باشند

در آیه مورد بحث چند دستور مربوط به حجّ و زیارت کعبه هست ولی در این میان، برخی از دستورات، از ویژگیِ خاصّی برخوردار است؛ مثلًا آنجا که خدا گفته است: ... وَلَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً.

در واقع خدا گفته است: باید تمام زائرانِ کعبه، از آزادی کامل بهره‌مند باشند و نباید آنان که به قصد زیارتِ خانه خدا می‌آیند، مورد مزاحمت قرار گیرند.

بخشی از آیه ۲ سوره مائده انسان ساز است و برایِ تعالیِ روح و فکر انسانها ضروری است

و نیز دستورِ وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ (۲) شَنَآنُ (۳) قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ

۱- ۱ اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- ۲ «ولا یجرمنّکم»؛ ای «یحملنّکم/ وادار نکند» فعلِ یجرمنّ موکّد به نون تأکید است. وریشه آن «جَرَمَ» و در آیه دو مفعول دارد؛ مفعول اوّل ضمیر مخاطب «کم» و مفعول دوّم «أنْ تَعتَدوا».

۳- ۳ «شَنْآن»، به فتح نون و سکونها. مصدرٌ أضیف الی الفاعل أو المفعول شدّة بُغضِهم وعداوتهم. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۱۰

ص: ۱۲۰

الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا، که بخشی از همین آیه ۲ از سوره مائده است، حائز اهمّیت می‌باشد و انسان‌ساز و برای تعالی روح و فکرِ انسان‌ها بسیار ضروری؛ زیرا که خدا می‌گوید: مسلمان نباید کینه‌توز باشد و حوادثِ گذشته را در فکر خود احیا کند و در صدد انتقام برآید. معنای این بخش از آیه چنین است:

«مبادا به خاطر دشمنی با گروهی که شما را (در سال حدیبیّه) از آمدنِ به‌مسجدالحرام مانع شدند، وادار به تجاوز و تعدّی شوید.»

و جالب اینکه: در بخش پایانیِ آیه، برای تکمیل دستور قبلی، خدا می‌گوید:

وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَاتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (۱)

«در راه نیکی و تقوا، تعاون داشته باشید و در راه گناه و تعدّی همکاری نکنید و از خدا بپرهیزید که مجازات او شدید است.»

اسلام به تعاون در کارهای نیک دستور می‌دهد و نه تعاونِ در گناه

۱- ۱ برای آگاهی بیشتر از نکات بلاغی و لغوی و نحوی و تفسیری آیه دو سوره مائده، نک: تفسیر التبیان، ج ۳، صص ۴۱۸ تا ۴۲۸، وتفسیر مجمع البیان، ج ۳، صص ۱۵۲ تا ۱۵۵ و تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۱۰ وکشاف زمخشری، ج ۱، صص ۵۹۱ و ۵۹۲ وتفسیر جلالین، ص ۱۴۰ وتفسیر سیّد عبداللّٰه شبّر، ص ۸۸، وتفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۱۸ وتفسیر المنار، ج ۶، صص ۱۲۵ تا ۱۳۳ وفی ظلال القرآن، ج ۲، صص ۶۴۴ تا ۶۴۷ وتفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۴۴۳.

ص: ۱۲۱

طبق این اصل- یعنی اصل تعاون- یک مسلمان، موظّف است که در کارهای نیک تعاون داشته باشد و نه در کارهای نادرست، نه در اعمال ستمگرانه و ظالمانه.

متأسّفانه، این اصل در جاهلیّت قرن بیستم وجود ندارد؛ زیرا در مناسبات بین المللی، غالباً کشورهای هم‌پیمان و کشورهایی که با یکدیگر منافع مشترک دارند، در مسائل مهمّ به حمایت یکدیگر برمی‌خیزند، بدون اینکه اصلِ عدالت را رعایت کنند و بدون اینکه ظالم و مظلوم را از یکدیگر تفکیک کنند و بدون اینکه محقّق و غیر محقّق را تشخیص دهند- ولی اسلام به تعاون دستور می‌دهد و آن همکاری‌یی را می‌پسندند که در کارهای خوب باشد، نه در کارهایِ نادرست و برنامه‌های ظالمانه و ستمگرانه.

اسلام به تعاونی که در برنامه‌هایِ مُفید باشد، دستور می‌دهد و نه در تعاونِ بر گناه و تعدّی و تجاوز.

وچه خوب است که‌این اصلِ‌اسلامی رعایت شود و جوامع با کسانی که در کارهای مُفید گام برمی‌دارند همکاری کنند نه با ستمگران و تجاوز کنندگان.

ابن عربی در بحث از آیه دو، سوره مائده، نوشته است: (۱)

«شعائر»، بر وزن فعائل، مُفرد آن «شعیره» به دو معنا آمده است:

۱- هدی و قربانی. ۲- هر عبادتگاه.

وهدی هم یعنی: «کلّ حیوان یُهدی الی اللَّه فی بیته وحقیقهٔ الهدی

۱- ۱ احکام القرآن، ج ۲، صص ۵۳۴ و ۵۳۵.

ص: ۱۲۲

کلّ مُعطی لم یذکر معهُ عِوَضٌ».

«قلائد»؛ هدایایی که دارای علامت باشد تا مشخّص شود که برای خدایِ سبحان است. (قربانی نشان‌دار). (۱)

«آمِّینَ الْبَیْتَ»؛ یعنی قاصدین له. از فعل «أممت کذا» یعنی: قَصَدْتُه.

آمّین البیت عامّ است و هر کسی را که قصد خانه کند برای عبادت، شامل می‌شود ولی این آیه به آیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ... (۲)

نسخ شده است.

فاضل مقداد هم ذیل بحث از ... وَلَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ ... نوشته است: (۳)

«آمّین: یعنی قاصدین البیت وهو أعمّ من أن یکونوا مسلمین أو کفّاراً».

کفّار هم در جاهلیّت حجّ به جا می‌آوردند و به مسجد الحرام رفت و آمد می کردند ولی با آیه ... فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُم ... و آیه ۲۸ سوره براءة: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا ... نسخ شد.

و فاضل مقداد گفته است:

«... یَبْتَغُونَ ...» تا آخر، جمله‌ای است وَصفی برای «آمّین البیت» یعنی قصد کنندگانی که برایِ درخواست سودِ بازرگانی و رضوان از خدا، به سوی خانه می‌آیند.

آیات ۹۵ و ۹۶ سوره مائده، که از بعضی احکام حج بحث کرده است:

۱- ۱ بر شتر و یا حیوانی دیگر، کفل یا چیز دیگری، برای تمیز و تشخیص از دیگر حیوانات، بیاویزند تا معلوم شود این حیوان برای قربانی است.

۲- ۲ براءة: ۵.

۳- ۳ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۲.

ص: ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ .... (۱)

«اى ايمان آورندگان، در حال احرام، صيد را نكشيد ...»

مورد خطاب ايمان آورندگان است؛ زيرا كه احرام از ديگران صحيح نيست.

«الصيد»: ممكن است مصدر باشد و مى‌تواند اسم باشد به معناى «مصيد» و در اينجا، همين معنى مورد نظر است. (۲)

«حُرُم» جمع حرام است و مصدر مى‌باشد ولى در اينجا، مجازاً به معناىِ وصفى «مُحرم» به كار رفته است.

«لا تقتلوا»: در آيه «لا تقتلوا» به كار رفته، نه «لا تـذبحوا» يا «لا تذكوا»؛ زيرا اوّلًا: از فعل «لا تقتلوا» گناه و معصـيت اسـتنباط مى‌شود و قتل مُحرّم به شمار مى‌آيد و نه تذكيه و ذبح. و صيد هم در صورتِ قتل، در حكم ميته است و به اعتقادِ بعضى، اين حيوان صيد شده به دست مُحرم، نه تنها خوردنِ گوشت آن بر مُحرم حرام است، بلكه مُحلّ هم نمى‌تواند از آن

۱- ۱ مائده: ۹۵.

۲- ۲ به دليل اينكه در آيه پيش مائده: ۹۴ گفته شده است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَىْ‌ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ ...؛ «الصيد»؛ در اينجا معناى «المصيد» است، به قرينه و دلالت «تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ» زيرا اگر صيد مصدر باشد، مصدر حدث است؛ فلا يوصف بقتلِ اليد والرمح. نك: اقصى البيان، ج ۱، ص ۳۹۷.

ص: ۱۲۴

گوشت بخورد و پوست آن هم در حکمِ پوستِ میته (۱) است و با دباغت، طاهر نمی‌شود و در واقع، حکم سایر میته‌ها را دارد. (۲)

نکته جالبِ توجّه اینکه قرآن مجید در هر مورد که پیش آید و سخن اقتضا کند، در صدد است که انسان‌ها را بسازد ومردم را اداره کند و نکته مورد نیاز جامعه را بگوید؛ مثلًا در همین مورد که اگر کسی در حال احرام حیوانی را کشت، در مورد جزا و کیفر آن ... یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ ... یعنی: دو مرد مؤمنِ عادل حکم می‌کنند.

جارّ و مجرور «منکم» در اینجا اهمّیت دارد؛ یعنی آن دو مردِ عادل باید از شما مسلمانان باشند و نه از غیر مسلمان‌ها. (۳)

خداوند کعبه رابرای اصلاح‌امور دنیاوی واخروی مردم، «بیت‌الحرام» قرارداد

جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَاماً لِلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ .... (۴)

«خدا، کعبه را بیت الحرام قرار داد، برای اصلاح امور دنیاوی و اخروی مردم و نیز خدا، ماهِ حرام را حرمت داد (برای آسایش از

۱- ۱ طبق دستور صریح آیه ۳ سوره مائـده، خوردن گوشت میته و منخنقهٔ حیوان خفه‌شده و موقوذهٔ حیوانی که با چوب زدن بمیرد و متردّیهٔ حیوانی که از بلندی افکنده شود و نطیحهٔ حیوانی که با شاخ زدن به یکدیگر بمیرد حرام است.

۲- ۲ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۲۳ و مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳- ۳ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۴- ۴ مائده: ۹۷.

ص: ۱۲۵

جنگ و ترک کارزار) ...»

بایـد دانسـت که: خداونـد کعبه را «بیت الحرام» نامیـده و نه مردم، و خداونـد این خـانه را بیت گفت: زیرا که حقیقت بیت بـودن به علّت داشتن سقف و دیوار، بر آن مصداق دارد، هر چند که کسی در آن ساکن نیست.

«قیاماً للناس»؛ قیام الشيء: قوامه وملاکه. ای: یقومون به قیاماً.

ابن عربی نوشته است: «قال سعید بن جبیر: قیاماً للناس؛ أی صلاحاً.

بعضی هم گفته‌اند: «قیاماً للناس؛ أی أمناً».

وگفته‌اند که قیاماً للنّاس (۱) یعنی: وسـیله معـاش مردم است و مردم از اجتماع در آنجا سود می‌برنـد و علی بن ابراهیم از ائمه علیهم السلام، روایت کرده است: (۲)

«قال: ما دامَت الْكَعبهٔ قائمهٔ و یحج الناس إلیها، لم یهلکوا فإذا هدمت و ترکوا الحجّ هلکوا».

فاضلِ مقداد درباره «الشهر الحرام» نوشته است: (۳)

ماه‌های حرام چهار ماه است: «ثلاثـهٔ سـردٌ وهو ذوالقعدهٔ وذوالحجّهٔ والمحرّم وواحد فردٌ وهورجب»؛ «سه‌ماه‌حرام پشت سـر هم است، یعنی ماه ذوقعده وذوحجّه و محرّم و یک ماه حرام جداست که رجب باشد».

۱- ۱. شیخ طبرسی در جلد یکم، صفحه ۳۵۴ تفسیر جوامع الجامع نوشته است: «قیاماًللناس»؛ ای لمعایش الناس ومکاسبهم لیستقیم به أمور دینهم و دنیاهم ...

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۰ و در جلد ۳، ص ۲۴۷ تفسـیر مجمع البیان هم این روایت نقل شـده است: «ورواه علی بن ابراهیم عنهم علیهم السلام قال ما دامت الکعبهٔ «... الخ».

۳- ۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۰.

ص: ۱۲۶

در آیه ۳۶ سوره توبه که خدا گفته است: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ... به ماه‌های حرام، اشاره شده است.

«وسمّیت بذلک، لتحریمهم القتال فیه ...». (۱)

وَأَذَانٌ مِنْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنْ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ .... (۲)

«واعلامی است از طرف خدا و رسولش در روز حجّ اکبر (روز عید قربان) به این که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

خداوند می‌خواهد، پیام بزرگی را ابلاغ کند و این پیام به همه مردم که در سرزمین مکّه حاضر بودند، رسانده شود، لذا روز بزرگی را که روز عید قربان باشد؛ انتخاب کرد و تعبیر «الَی الناس» به جای «الَی المُشرکین» به ما می‌فهماند که این پیام به همه مردم ابلاغ شده تا غیر مشرکان هم گواه باشند و شکستن پیمان با مشرکان و اعلان جنگ با آنان به گوش همه آشکارا برسد و در روزی باشد که همه حج‌گزاران در منا جمع شده باشند تا کمال

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر درباره لغات و نکات نحوی و تفسیری و بلاغیِ آیات ۹۵ و ۹۷ مائده، رجوع شود به: تفسیر التبیان، ج ۳، صص ۲۳ و ۳۰؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، صص ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۳۵۲ و ۳۵۴؛ کشّاف زمخشری، ج ۱، صص ۶۴۴، ۶۴۶؛ تفسیر جلالین، صص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ تفسیر شبّر، ص ۱۴۶؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۳، صص ۳۱۱ و ۳۱۹؛ تفسیر صافی، ج ۲، صص ۴۹۰ و ۴۹۱؛ تفسیر المنار، ج ۷، صص ۱۰۰ و ۱۱۶؛ فی ظلال القرآن، ج ۳، صص ۴۴ و ۴۵ وتفسیر کشف الحقایق، ج ۱، صص ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸.

۲- ۲. برائت: ۳.

ص: ۱۲۷

دادگری در حقّ دشمنان و پاکی و پاکیزگی و درخشندگی اسلام، هویدا گردد تاگفته نشود که اسلام ما را غافلگیر کرد و ناجوانمردانه به ما حمله‌ور شد؛ زیرا اسلام دشمنی ذاتی و کینه شخصی با مشرکان ندارد. (۱)

وَ أَذَانٌ مِنْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ اذان؛ یعنی اعلام. ومنه اذان الصلاهٔ، انّما هو اعلام بها».

اذانِ نماز هم اعلام و آگاهی است برای رسیدن وقت نماز.

معنای کلّی به قول نویسنده تفسیر الخازن: (۲) «واعلامٌ صادق من اللّه ورسوله، واصل الی الناس یوم الحجّ الأکبر.

نویسنده تفسیر الخازن از قول امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، روایت کرده که از پیامبر پرسیدم: «یوم الحجّ الاکبر» چه روزی است؟

پیامبر در پاسخ گفت: «یوم النحر» و بعضی هم گفته‌اند: منظور تمام ایّامی است که «حاجّ» در منا به سرمی‌برد؛ گاهی از «یوم» مطلقِ زمان و حین اراده می‌شود، همان طور که گفته‌اند:

یوم صفین- یوم الجمل. می‌دانیم که دو جنگ مزبور روزهایی ادامه داشت و برخی هم گفته‌اند: منظور از «یوم الحجّ الاکبر» حجّی است که در آن پیامبر نیز حجّ گزارد. (۳)

بیضاوی، یوم الحجّ الاکبر را روز عید (۴) دانسته است؛ زیرا که مُعظم

۱- ۱. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۱۳۵

۲- ۲. تفسیر غریب القرآن، ص ۱۸۲ وتفسیر الخازن، ج ۳، ص ۴۹

۳- ۳. تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۵۰

۴- ۴. تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۲۷۵

ص: ۱۲۸

اعمال حجّ در آن روز تمام می‌شود و روایتی هم نقل کرده است که مضمون آن چنین است:

پیامبر خدا روز عید قربان، در مقابلِ ستون جمرات ایستاد، در حجّةالوداع، فقال: «هذا یَوْمُ الْحَجِّ الْأَکْبرِ».

سیّد هاشم بحرانی (بحرینی) نوشته است: (۱)

درباره «یوم الحجّ الاکبر» روایات مختلفی نقل شده که یکی از آن روایات از امام علی علیه السلام است که گفت:

«إِنَّمَا سُمِّیَ الْحَجُّ الْأَکْبَرَ لِأَنَّهَا کَانَتْ سَنَةً حَجَّ فِیهَا الْمُسْلِمُونَ وَ الْمُشْرِکُونَ وَ لَمْ یَحُجَّ الْمُشْرِکُونَ بَعْدَ تِلْکَ السَّنَةِ».

ابن عربی هم نوشته است: (۲) در مورد روز «حجّ الاکبر» اختلاف هست.

برخی همچون مجاهد گفته‌اند: الحجّ الاکبر: القِران، «الجمع بین الحجّ والعمرة» والحجّ الأصغر: العمرة. (۳)

اکنون برخی از آیات سوره حجّ را، مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱- ۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲- ۲. احکام القرآن، ج ۲، ص ۸۸۶.

۳- ۳. برای آگاهی بیشتر درباره نکات بلاغی و جنبه‌های تفسیری و لغوی آیه ۳ براءة، رجوع شود به: تفسیر التبیان، ج ۵، صص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۵، صص ۴ و ۵؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، صص ۳۷ و ۳۸؛ تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، صص ۴۵۴ و ۴۵۵؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۲۲۱؛ تفسیر صافی، ج ۲، صص ۶۸۲ و ۶۸۳؛ تفسیر جلالین، ص ۲۴۷؛ تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۳ به بعد؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۷۸۱ وتفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۱۱۳.

ص: ۱۲۹

إِنَ‌الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ‌اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَ الْبَادِ وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ. (۱)

«آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه دینِ خدا و مسجد الحرام باز می‌دارند- مسجدی که ما آن را برای همه مردم پرستشگاه قرار دادیم- و بومی و غیر بومی (۲) هم در آن یکسانند، (اینان باید بدانند) که ما به هر کس از ایشان که بخواهد در آنجا ستمی بکند، به او عذاب دردناکی می‌چشانیم.»

در این آیه، خدا مزاحمت و مخالفتی که کفّار برای مؤمنان از مسجد الحرام فراهم می‌کردند و مردم را از اطاعت خدا و مسجد الحرام که عبادتگاه مردم است، باز می‌داشتند، بیان می‌کند و کیفر این کار اینان را با نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ شرح می‌دهد.

در این آیه، خدا مسجد الحرام را خانه مردم می‌خواند ... وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً ... وکسی نمی‌تواند از مردم جلوگیری کند، با توجّه به این که این نمازگاه و این محلّ عبادت و این جایگاه که محلّ برگزاری اعمال حجّ هم هست، بومی و غیر بومی، شهری و بیابانی،

۱- ۱. حج: ۲۵.

۲- ۲. برخی دو کلمه «عاکف» و «بادی» را شهری و بیابانی و غریب و خودی ترجمه‌کرده‌اند. ابن عربی نوشته است: بنا به گفته سیوطی در ص ۱۱۹ اسباب النزول، این آیه در سال ۶ هجری نازل شده وقتی که پیامبر اکرم برای غزوه حدیبیّه از مدینه در آمده بود و مشرکان مانع شدند که پیامبر به بیت‌اللَّه درآید و در همان مکان عمره بجا آورد و شتر قربانی کرد و سرتراشید. نک: احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۲۹.

ص: ۱۳۰

خودی و غریبه دارای حقّ مشترک هستند و کسی نمی‌تواند خود را صاحب اختیار مسجد بداند؛ زیرا که سَواءً الْعاکِفُ (۱) فِیهِ وَ الْبادِ، بومی و غیر بومی حق دارند که در آن مسجد عبادت کنند.

مسجدالحرام بیت اللّه است و برای همه بندگان خدا و کسی را نرسد که ادعای امتیاز کند

سیّد قطب نوشته است: (۲) مسجد الحرام بیت‌اللّه است و برای همه بندگان خدا است و کسی را نرسد که ادّعای امتیاز کند.
«فهو بیت‌اللّه الذی یتساوی فیه عباد اللّه فلا یملکه أحدٌ منهم ولا یمتاز أحدٌ منهم».
قرآن کریم آن کسی را که از این راهِ روشن منحرف شود و در او اعوجاجی باشد عذاب دردناکی می‌چشاند.
در جمله وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ ... حذفِ مفعول فعل «یُرد» افاده عموم (۳) می‌کند وبه طور کلّی، اگر درجمله‌ای، متعلّق مورد نیازِ فعلی، حذف شده باشد و متعلّق آن فعل در جمله ذکر نشود، حذف آن متعلّق، علامت

۱- ۱ العاکف: الساکن بمکّهٔ. والباد: الجانب. نک: ج ۲، ص ۴۲۱ تفسیر مجاهد.

۲- ۲ فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۱.

۳- ۳ زمخشری نوشته است: مفعول «یرد» حذف شده تا عمومیّت داشته باشد و هرچیزی را شامل شود. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۰ و بیضاوی نوشته است: مفعول آن حذف شده تا «یتناول کلّ متناول». نک: تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶، وابی‌مسعود در بحث از: «من یرد فیه» نوشته است. مفعول حذف شده: لیتناول کلّ متناول کأنّه یقول: «ومن یرد فیه مراءاً ما» نک: ج ۴، ص ۱۰ تفسیر ابی‌السعود.

ص: ۱۳۱

عمومیّتِ مطلب است؛ به عبارت دیگر، حذف متعلّق افاده عموم می کند. (۱)

در اینجا هم به قول عکبری (۲) جمله چنین بوده است و کلمه «تعدّیاً» حذف شده؛ یعنی وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِالْحادٍ ....

و در جلد ششم، صفحه ۱۵۲ تفسیر منهج الصادقین نوشته شده: مفعول فعل «یرد» محذوف است تا شامل امور منهیّه باشد.

از نکات بلاغی، این است که خبر «إنّ» در جمله «إنّ الذین کفروا ...» به قرینه بخش دوم آیه، حذف شده و این حذف اهمّیت بیشتری را می‌رساند و اصل جمله چنین بوده است: «إنّ الذین کفروا ... معذّبون». (۳)

ممانعت مردم از عبادتِ در مسجد، تعدّی به حقِّ خداست

نکته دیگر این که: جلوگیری و ممانعت مردم از عبادتِ در مسجد، تعدّی به حقّ خدا است؛ زیرا در آیه، کلمه «سبیل» به «اللَّه» اضافه شده و چنین استنباط می‌شود: «آن کسی که انسان‌ها را از عبادت در مسجد الحرام باز دارد و مانع گردد، آنان را از راه خدا، بازداشته و به حقّ خدا، تعدّی کرده است». (۴)

نظریه مفسران

۱- ۱. همچنانکه در آیه یک سوره حجرات ۴۹ مفعولِ فعلِ «لا تقدّموا» حذف شده و چون مفعول محذوف است می‌توانیم بگوییم که این حذف، افاده عموم می‌کند و هر چیزی که احترام پیامبر در آن ملحوظ شده باشد می‌تواند مفعول جمله باشد. آیه این است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ... حجرات: ۱

۲- ۲ التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۳۹

۳- ۳ همان مأخذ، ج ۲، ص ۹۳۷

۴- ۴ فی ظلال القرآن، ج ۵، صص ۵۹۱ و ۵۹۲

ص: ۱۳۲

در این آیه فعل مضارع «یصدّون» بر فعل ماضیِ «کفروا» عطف شده است، برای بیان استمرار و مراد از فعل «یصدّون» حال و استقبال نیست بلکه استمرار صَدّ است از راهِ خدا و لذا عطف آن بر فعل ماضیِ «کفروا» مستحسن است. (۱)

شیخ طوسی نوشته است: (۲) فعل مضارع «یصدّون» بر فعل ماضی «کفروا» عطف شده؛ زیرا که می‌خواهد بفهماند «ومن شأنهم الصدّ» نظیر آیه ۲۰ سوره رعد: الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ ....

ابوالبرکات، ابن الأنباری نوشته است: (۳) اگر «واو» در «ویصدّون» حرف عطف باشد، در این صورت عطف فعل مضارع بر ماضی، حمل بر معنی می‌شود و تقدیر آن چنین است: «إنّ الکافرین والصادّین».

وچنانچه «واو حالیّه» باشد تقدیر جمله چنین خواهد بود: «إنّ الذین کفروا صادّین عن سبیل اللَّه». (۴)

۱- ۱ منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۰.

۲- ۲ تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۳- ۳ البیان، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴- ۴ مکّی بن ابی‌طالب قیسی نوشته است: فعل مضارع «یصدّون» که بر فعل ماضی «کفروا» عطف شده، عطف بر معنی است و نه عطف بر لفظ؛ زیرا تقدیر عبارت چنین است: «إنّ الکافرین والصادّین». بعضی نیز گفته‌اند: «واو» زاید است و فعل مضارع «یصدّون» خبر إنّ است و تقدیر چنین می‌شود: «إنّ الذین کفروا یصدّون ...». نک: ج ۲، ص ۹۵، مشکل اعراب القرآن.

ص: ۱۳۳

زمخشری هم ذیل این آیه، در بحث از ... وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ نوشته است: (۱) «أی: الصدود منهم مستمرٌّ دائمٌ».

ومثلًا وقتی می‌گوییم: فلان یحسن الی الفقراء، منظور حال و استقبال نیست، بلکه قصد گوینده، استمرارِ احسان است از او.

قرطبی هم در تفسیر خود نوشته است: (۲) برخی گفته‌اند که «واو» در فعل مضارع «یصدّون» زاید است و «یصدّون» خبر إنّ است؛ یعنی: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ ولی خود وی این عقیده را نادرست می‌داند و معتقد است که خبر «إنّ» فعل «خسروا» می‌باشد که مقدّر است.

و فعل مضارع «یصدّون» بر استمرار (۳) دلالت می‌کند و تقدیر آیه چنین است: «إنّ الذین کفروا من شأنهم الصدّ ...»؛ همچون الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ .... (۴)

بیضاوی نیز گفته است: (۵) در فعل مضارع «یصدّون» حال و استقبال

۱- ۱. کشّاف، ج ۳، ص ۱۰

۲- ۲. تفسیر الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱

۳- ۳. فرّاء گفته است: علّت این که با فعل مضارع «یصدّون» بیان شده، این است که‌خواسته است بفهماند که صدّ و منع آنان دایمی ومستمرّ است. نک: معانی القرآن، فرّاء، ج ۲، ص ۲۲۰

۴- ۴. رعد: ۳۰

۵- ۵. تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۵

ص: ۱۳۴

مورد نظر نیست، بلکه استمرار و دوام مورد نظر است و روی همین اصل هم، عطف آن بر فعل ماضی درست است. خبر «إنّ» هم محذوف است که «معذّبون» باشد.

نظیر همین سخن را ابی‌السعود در تفسیر خود نوشته است، یعنی:

منظور استمرار «صدّ» است. و لذلک حَسُنَ عطفه علی‌الماضی. و افزوده است که بعضی گفته‌اند:

جمله حال است از ضمیر «کفروا» یعنی و «هم یصدّون».

الخازن نیز نوشته است: (۱)

«إن الذین کفروا» بما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله «ویصدّون عن سبیل اللَّه» یعنی بالمنع من الهجرة والجهاد والاسلام «والمسجد الحرام» یعنی ویصدّون عن المسجد الحرام الَّذِی جَعَلْناهُ لِلنّاسِ ...؛ یعنی «قبلةً لصلاتهم ومنسکاً ومتعبّداً».

فاضل مقداد، (۲) ضمن ابراز عقیده قدما افزوده است که برخی گفته‌اند:

«کافرشدنـد کَفَرُوا درزمان گذشته وبازمی‌دارنـدو منع می‌کننـد ایشان، هم اکنون در سال حـدیبیّه، یعنی یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ ... در زمان حال و آینده.»

نویسنده «اقصی البیان» هم همین گفته را تکرار کرده است؛ (۳) یعنی:

«کفروا فی الماضی وهم الآن یصدّون» که اشاره است به صدّ و منع کفّار در

۱- ۱. تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۱۰

۲- ۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۴

۳- ۳. اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۱۱. البته دیگر عقیده‌ها را هم گفته است.

ص: ۱۳۵

سال حدیبیّه، پیامبر صلی الله علیه و آله را.

درباره «مسجد الحرام» که در آیه هست: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، بعضی گفته‌اند: منظور مسجد الحرام است، به دلیل آن که ظاهر قرآن، بر این معنی دلالت می‌کند و بعضی هم عقیده دارند که تمام حرم منظور نظر است؛ زیرا مشرکان، پیامبر صلی الله علیه و آله را در سال حدیبیّه، از حرَم منع کردند و پیامبر در خارج نزول کرد. (۱)

آیه ۲۵ سوره فتح هم، ناظر به همین معنی است:

هُمْ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...، یعنی منظور تمام مکّه است و این گفته را آیه ۱ سورهٔالاسراء (اسری سُبْحانَ الَّذی اسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إلی الْمَسْجِدِ الأقْصی ... تأیید می‌کند؛ زیرا می‌دانیم که اسراء از مکّه بوده، چون پیامبر صلی الله علیه و آله، در خانه خدیجه و یا خانه امّ هانی و یا شِعب بوده است. (۲)

در بحث از «... سواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ ...» (۳)

بعضی کلمه «سَواء» را مرفوع خوانده‌اند، بنابراین که خبر مقدّم است؛ یعنی «العاکِفُ و البادی

۱- ۱ زمخشری در بحث از کلمه «الناس» در این مورد نوشته است: هر که بر او نام «مردم» اطلاق شود؛ خواه شهری‌باشد یابیابانی و خواه مقیم‌باشد یا غیر مقیم. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۰

ابی‌السعود در تفسیر الذی جعلناه للنّاس نوشته است: «ای کأنّها من کان مِن غیر فرق بین مکیّ وآفاقیٍّ». نک: ج ۴، ص ۱۰ تفسیر ابی‌السعود.

۲- ۲ تفسیر جامع لَاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۲، ص ۳۲؛ کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۳۵؛ أقصی‌البیان، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳- ۳ مکّی بن ابی‌طالب، در تفسیر این جمله نوشته است: این خود دلیل است بر این‌که‌حَرَم مِلک کسی نیست؛ زیرا که خدا، میان مقیم و غیرمقیم، فرقی قائل نشده است. نک: مشکل اعراب‌القرآن، ج ۲، ص ۹۵.

ص: ۱۳۶

سَواءٌ» و بعضی هم منصوب خوانده‌اند، بنابراین که مفعولِ دومِ فعل «جَعَل» باشد و یا حال باشد برای ضمیر «جَعَلْنا».

و در این صورت «العاکف» هم رفعش به «سواء» خواهد بود؛ زیرا که «سواء» مصدر است و عمل اسم فاعل را انجام می‌دهد و به‌معنای «مُسْتَوٍ» هم می‌باشد. (۱)

قرطبی کلمه «العاکف» را المقیم‌الملازم و کلمه «البادی» را اهل‌البادیه و من یقدم علیهم، معنی کرده و گفته است: (۲)

«... فلیس اهل مکّهٔ أحقّ من النازح الیه».

ابوالفتوح رازی هم، نوشته است: «عاکف»، آن بود که در آن‌جا مُقیم بود و «بادی» آن که از بادیه آن‌جا آید. و تقدیر جمله سواءً الْعاکِفُ (۳) فِیهِ وَ الْبادِ چنین است: «العاکف و البادی فیه مستویان» و درباره این جمله، چه زیبا گفته است خواجه عبداللّه انصاری: (۴)

«در حرم من چه شهرنشین و چه بادیه‌نشین هردو یک حال دارند و یک مقام».

در بحث از وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیم گفته‌اند:

«وَ مَنْ یُرد» فعل شرط است و جواب آن نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ

۱- ۱ تفسیر جامع لَاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴

۲- ۲ تفسیر جامع لَاحکام، ج ۱۲، ص ۳۲، و غریب‌القرآن، ص ۲۹۱

۳- ۳ نویسنده کتاب «لسان‌التنزیل» عاکف را «باشنده؛ یعنی شهری» و بادی را بیابانی آن‌که از جایی آمده باشد، معنی کرده است. نک: لسان‌التنزیل، ص ۱۲۲

۴- ۴ خلاصه کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۸۹

ص: ۱۳۷

می‌باشد. الحاد (۱) هم یعنی: میـل و به‌قول قرطبی، (۲) خـدا خواسـته است بگوید: کسـی که میل به ظلم در او باشد نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيم.

فاضل مقداد درباره «بالحاد بظلم» نوشته است: دو صنف می‌باشند برای مفعول محذوف؛ یعنی «مَنْ یُرد فیه امراً بالحاد بظلم».

ابوالفتوح رازی هم ضـمن این‌که «باء» را در کلمه «الحاد» زاید دانسـته، عبارت را چنین معنی کرده است: (۳) «همّت کند که آن‌جا، جز خدای را بپرستد».

ابی‌السعود، نوشته است: (۴) بالحاد: بِعُدُول عن القصد. بظلم: بغیر حقّ. و هُما حالانِ مترادفان.

زمخشری نیز این دو کلمه را دو حال مترادف دانسته است. (۵)

ابـن قـتیبه، در بحث از وَ مَنْ یُرِد فِیهِ بِالْحـادٍ نوشـته است: (۶) «ای: مَن یرد فیه الحـاداً. و هـو الظلم و المیـل عن الحـق. («بـا» هم زاید است).

کسی حق ندارد ادعای مالکیّت سرزمین حرم را بکند

نویسـنده کتاب «اقصـی‌البیان» نوشـته است که می‌توانیم: کلمه «سواء» را مرفوع بخوانیم، بنابراین که خبر مقدّم باشد و در این‌صورت معنای عبارت

۱- ۱ الحاد: المیل عن المقصد و منه اللحد لأنّه مایل عن سمت القبر. نک: کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۳۵

۲- ۲ تفسیر جامع لَاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴

۳- ۳ تفسیرابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۸۷

۴- ۴ تفسیر ابی‌السعود، ج ۴، ص ۱۰؛ تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶

۵- ۵ کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۰

۶- ۶ تفسیر غریب‌القرآن، ص ۲۹۱

ص: ۱۳۸

چنین است: «العاکِف (۱) فِیهِ وَ الْباد (۲) سَواءٌ» یعنی کسی حق ندارد که به سرزمین حرم ادّعای مالکیت کند.

کعبه برای آنان بنا نشده که قبله‌شان جز خدا جای دیگر و کس دیگر است

وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۳)

« (ای پیامبر به یادآر) (۴) آن زمانی را که ابراهیم را در جای این خانه، جا دادیم (و مقرّر داشتیم و گفتیم به او) که چیزی را شریک و انباز من قرار نده و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و حاجیان و نمازگزاران، پاک و پاکیزه دار.»

در بخش نخستین آیه، خداونـد کعبه را جایگاهِ ابراهیم برای عبادت قرار داده تا عبادت کنندگان بدانند این خانه محلّ عبادت اسـت و از طرفی،

۱- ۱ «العاکف»؛ المقیم الملازم للمکان. «البادی»؛ ازبَدَأیبدأ: إذا ظَهَرَ. و «البدء»؛ خلاف الحضر.

ابن عربی در بحث از سَواءً الْعـاکِفُ فِیهِ وَ الْبـادِ ... نوشـته است: مقیم و واردشونـده، در حق و حُرمت مساوی باشـند. نـک: احکـام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۳.

۲- ۲ فرّاء گفته است: فالعاکف، مَن کان مِن أهل مکّهْ. و الباد، مَن نزح الیه بحجّ أو عمرهٍْ. نک: معانی‌القرآن، فرّاء، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳- ۳ حج: ۲۶.

۴- ۴ «و إذ بوّأنا ...»، «اذ» ظرف است و متعلّق به فعل مقـدّر که «اذکُره» باشـد. در واقع گفته‌شده: «اذکره وقت ...» نک: التبیان، ج ۲، ص ۹۳۹.

ص: ۱۳۹

خانه را به خود نسبت داده و «طَهِّر بیتی» گفته تا بفهماند که این خانه از آنِ خداست و همگان می‌توانند در آن‌جا به عبادت مشغول شوند و اختصاص به طبقه خاصّ و کشور ویژه‌ای ندارد و معنایِ واقعیِ تطهیر مَعْبد، پاکیِ معنوی از پلیدی‌هاست؛ یعنی عبادات باید، خالصاً برایِ خدا باشد و هیچ شائبه‌ای در آن نباشد.

به قول سیّد قطب، با قرار گرفتن ابراهیم علیه السلام در این خانه و جاگرفتن وی در بیت‌اللَّه اساسِ توحید در بیت‌اللَّه با دستور أنْ لَاتُشْرِكْ بِی شَیْئاً پایه‌ریزی شد و از عبارت وَطَهِّرْ بَيْتِی لِلطَّائِفِینَ وَالْقَائِمِینَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ نیز استنباط می‌شود که این خانه و این مکان مقدّس برای چنین افرادی بنا شده، نه برای مُشرکان و نه برای آنان که قبله‌شان جز خدا، جای دیگر و کس دیگر است.

نظریه مفسران

سید قطب گوید: (۱)

«البیتُ انْشِیءَ للطّائفینَ و القائِمینَ و الرّکّع السّجود لمن یشرکون باللَّه و یتوجّهون بالعباد الی سواه».

ملّا فتح‌اللَّه کاشانی نوشته است: (۲)

وَ إِذْ بَوَّأْنا (۳) لِإِبْراهِیمَ مَكانَ الْبَيْتِ ... یعنی: جا دادیم ابراهیم را در

۱- ۱ فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۳.

۲- ۲ تفسیر منهج‌الصّادقین، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳- ۳ بوّأنا: وَطأنا یعنی جایگاه دادیم / هیّئنا له.

مکان‌البیت، مراد از بیت، خانه کعبه است. و در جمله «أن لا تُشرک بی شیئاً» حذفی هست و تقدیر آن: «وَ أوحینا إلیه أن لا تشرك بی شیئاً» می‌باشد. نک: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۸۸.

ص: ۱۴۰

موضعِ خانه کعبه.

یقال: بوّء فلاناً إذا اقامه و أقعده. از مادّه بَوْء: رُجُوع. و منه قوله تعالی «فقد باءَ بغضب» ای رجع.

پس از این توضیح لغوی، ملا فتح‌اللَّه کاشانی در ترجمه آیه گفته است:

خانه کعبه را پاکیزه دار از اصنام، تا آن را طواف کنند و در آن نماز گزارند و این قول به لسان اهل علم است. امّا به زبان اهل اشاره؛ یعنی ای ابراهیم دل خود را که دارالملکِ کبریایِ من است، از همه‌چیز پاک کن و غیری را بر آن راه مَدِه که او پیمانه محبّت است. «القلوبُ اوانی اللّٰه فی الأرض فاحبّ الأوانی إلی اللّٰه اصفاها». (۱)

نویسنده «مسالك‌الأفهام» در ترجمه «و إذ بَوَّأنا لإبراهیم ...» نوشته است: (۲)

یعنی: به‌یادآر آن زمانی را که ما خانه را مرجع برای عبادت قرار دادیم.

و افزوده است که «أن» در أَنْ لَاتُشْرِكْ بِی شَیْئاً مفسرّه است برای فعلی که «بوّأنا مکان البیت» باشد و در واقع گفته شده است: «امرنا، ان لا تشرک بی شیئاً فی العبادهٔ فیه».

در بخش پایانیِ آیه هم، به‌جای لفظ صلاهٔ و نماز، از ارکان صلاهٔ که قیام و رکوع و سجود باشد، سخن گفته است.

۱- ۱ همان مأخذ، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲- ۲ مَسالك‌الافهام، ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

ص: ۱۴۱

قرطبی در بحث از آیه مزبور نوشته است: (۱)

وَ إِذْ بَوَّأْنا (۲) لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ ...

یعنی: اذْکُره إذ بوّأنا لإبراهیمَ .... بوّأته منزلًا و بوّأتُ لَهُ: مکّنتك و مکّنت لَهُ.

یعنی بوّأت، ممکن است دو مفعولی باشد و یا یک مفعول داشته باشد.

در «طهّر بیتی» قرطبی گفته است: تطهیر بیت عام است از کفر و بدعت‌ها و تمام ناپاکی‌ها و افزوده است که قبایل جُرْهُم و عَمالقه، بُت‌هایی در اطراف خانه داشتند و ابراهیم مأمور شد که بت‌ها را از میان ببرد و درواقع خانه از بت‌پرستی پاك شود. (۳)

ابوالبرکات، ابنُ الأنباری هم گفته است: ممکن است «لام» در «لإبراهیم» زاید باشد و «بوّأنا» دومفعولی باشد؛ یعنی «ابراهیم» مفعول اوّل و «مکان» مفعول دوّم و ممکن است «لام» زاید نباشد و

۱- ۱ تفسیر جامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۷.

۲- ۲. ابن عربی نوشته است: «بوّأنا: نزّلنا». «لإبراهیم مکان البیت»: عرّفنا به منزلًا». و برای همین است که «لام» حرف جر بر آن درآمده تا اینکه متعدّی به دو مفعول نباشد. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۶.

۳- ۳ برای آگاهی بیشتر از جنبه‌های بلاغی و نحوی و نکات تفسیری و لغوی آیه ۲۶ سوره حج رجوع شود به: تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۷۴ و ۲۷۵؛ تفسیر کشّاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۰ و ۱۱؛ تفسیر ثعالبی، ج ۳، ص ۷۶؛ تفسیر جلالین، ص ۴۴۳؛ تفسیر سید عبداللّه شبّر، ص ۳۲۵؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۱۹ و تفسیر کشف‌الحقائق، ج ۲، ص ۴۷۸.

ص: ۱۴۲

فعل «بوّأنا» به‌معنای «جعلنا» باشد و در این صورت تقدیر عبارت چنین می‌شود:

«جعلنا لإبراهیم مکان البَیْتِ منزلًا» که «مکان‌البیت» باشد و «منزلًا» مفعولِ محذوف باشد.

خلاصه این‌که: کعبه محلّ عبادت مسلمانان جهان است و در آن‌جا باید منحصراً خدایِ یکتا را پرستش کرد و اعتقاد به توحید هم باید از هر جهت خالص و پاک و بی‌ریب و ریا باشد.

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ (۱) رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ. (۲)

«در میان مردم ندای حجّ ده تا مردم، پیاده و سواره، بر مرکب‌های لاغر شده از راه‌های دور، به‌سوی تو و به مکّه آیند.»

لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعامِ فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ. (۳)

«تاکه منافع خود را ببینند و نام خدا را در روزهای معلوم یاد کنند، به جهت این‌که چهارپایان را به آنان روزی دادیم. پس، از

۱- ۱ یأتوک رجالًا: ای مُشاة علی ارجلهم. رِجال جمع راجل مثل صِحاب و صاحب وقیام و قائم.

۲- ۲ حج: ۲۷.

۳- ۳ حج: ۲۸.

ص: ۱۴۳

گوشت آنها بخورید و گرسنه فقیر را هم اطعام کنید.»

پس از این‌که ابراهیم علیه السلام به‌دستور خداوند از ساختن خانه فراغت یافت و فرمانِ تطهیر بیت را از سویِ خدا دریافت کرد، خدا به او دستور داد که با صدایِ بلند به مردم ندا درده تا مناسک حجّ به‌جا آرند و قصد خانه کنند و همان‌طور که علی علیه السلام و ابن‌عباس گفته‌اند خِطاب فعلِ «اذِّن» به ابراهیم است. سیاق عبارت هم ایجاب می‌کند که مخاطب، ابراهیم علیه السلام باشد و نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

منظور از «منافع» چیست؟

پس از اعلام حج در آیه بعدی، خداوند منافع حجّ را برمی‌شمارد و می‌گوید:

تنها فیوضاتِ معنوی نصیب نمی‌شود، بلکه سودهای مادّی هم دارد؛ یعنی اگر اعلام کنی به‌سوی تو می‌آیند تا منافع خود را ببینند.

کلمه «منافع» در آیه، نکره است و به صورت جمع و به‌طور مطلق ذکر شده است پس بنابراین از لحاظ فنّ معانی، افاده عموم می‌کند و می‌تواند هم منافع دنیاوی را شامل شود که حوائج گوناگون و نیازمندی‌های همگانی را دربر می‌گیرد؛ چه، اقوام مختلف گِرد می‌آیند، اقوامی که معبود همه‌شان یکی است و افکار همه یکسان است. قبله همه کعبه است. وحدت فکری دارند. وحدتِ کلمه دارند. درنتیجه اتّحاد می‌توانند در حلّ مشکلاتِ اقتصادی یکدیگر یاور هم باشند و مشکلات همدیگر را حلّ کنند و درنتیجه بهره‌های مادّی نصیب ملّت‌های گوناگونِ

ص: ۱۴۴

مسلمان شود.

و همچنین منظور از «منافع» می‌توانـد منافع اخروی باشد؛ زیرا عبادت‌ها معنویت ایجاد می کند و انسان می‌سازد و اثرش در گفتارها و کردارها نمودار می گردد و انسان‌ها به‌سوی فلاح و رستگاری می‌روند. (۱)

این است که قرآن به‌طور کلّی و مطلق گفته است:

لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُم. تا هر گروهی به حَسَب استعداد و نیاز و دریافت خود بهره گیرند. (۲)

فعل امر «اذِّن» خطاب به ابراهیم است تا برای حجّ نـدا دردهـد و در میان مردم اعلامِ حج کند، بانگ حج دردهد تا با پای پیاده و بر پشت مرکبِ لاغر از دوردست صحراهای عمیق به‌سوی خدا آیند. (۳)

چرا در قرآن گفته شده «یأتوک» و گفته نشده «یأتوا البیت»

دراین‌جـا نکته‌ای وجوددارد وآن نکته‌این‌است که، گفته شـده: «یـأتوک» و نه «یأتوالبیت». در صورتی که غرض اصـلی زیارتِ خانه است و مردم می‌رونـد و خانه را طواف می کننـد ومناسک حـجّ به‌جای‌می‌آورند، چه ربطی به ابراهیم دارد تا به‌سوی او بیایند و فعل به‌صورت «یأتوک» گفته شود؟!

۱- ۱ منـافع را، نکره آورده، تـا بر کثرت دلالت کنـد؛ یعنی هم منافع دنیاوی را شامل شود و هم اجْر اخروی، همچون عفو و مغفرت را. باتوجّه به این‌که حـدیثی در این‌باره از امام محمـد باقر و امام جعفر صادق علیهما السـلام نقل شـده است. نک: کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲- ۲. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۵.

۳- ۳. احکام‌القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۶.

ص: ۱۴۵

شاید در جواب بتوان گفت که: مقصود اصلی از تشریع حج، زیارت دل است و زیارت صاحب‌دل، نه زیارتِ سنگ و گِل؛ «تا بتوانی زیارت دلها کن».

بخشی از آیه ۳۷ سوره ابراهیم (: ۱۴) نیز، تقریباً چنین مطلبی را گفته است:

... فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ ....

«ای خدا، تو دل‌های مردمان را به‌سوی خودشان مایل گردان ...»

در حج سیمای اشرافیت نیست

«یأتوک رِجالًا» رِجالًا جمع راجل است؛ یعنی پیاده. و به‌قول ملافتح‌اللّٰه کاشانی تقدیم «رجالًا» به‌جهت افضلیّت ماشی است و نشان می‌دهد که سیمای اشرافیّت ندارد؛ زیرا در درجه اول پیاده‌هایند و در درجه دوم سواره‌هایی که لاغری مرکّبشان از طبقه راکبشان حکایت می‌کند.

نظریه مفسران

ابن عربی در بحث از «یأتوک رجالًا» نوشته است: (۱) از تقدّم ذکر «رجالًا» برخی چنین درک کرده‌اند که حجّ «راجل» افضل از حجّ «راکب» است. در کشف‌الأسرار هم نوشته شده است در ذیل بحث از ... یَأْتُوکَ رِجَالًا وَ عَلَی کُلِّ ضَامِرٍ ... (۲)

پیادگان و سوارگان به‌سوی خانه تو آیند، خداوند پیادگان راه حج را بر سواران مقدّم داشت و

۱- ۱ احکام‌القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸.

۲- ۲. ضامر: ای بعیر مهزول و هو یطلق علی الذکر و الأنثی. نک: تفسیر جلالین، ص ۴۴۳.

ص: ۱۴۶

رتبت بهشتی داد ... شگفت‌تر آن‌که در ذکرِ سوارانِ راه، آنـان را به مرکوب یادکرد نه به راکب، از بهر آن که رنـج راه با مرکوب است نه با راکب ....

مکی بن ابی‌طالب قیسی، در بحث از: ... وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ ... نوشته است: (۱) «ضامر» به‌معنای «ضوامر» است‌که جمع می‌باشد، باتوجه به‌اینکه کلمه «کُلّ» هم بر عمومیت دلالت می‌کند و روی همین اصل است که فعل «یأتین» به اعتبارِ معنای جمع آمده است.

در تفسیر جلالین هم، ذیل کلمه «یأتین» (۲) نوشته شده: (۳)

«ای الضوامر حملًا علی المعنی .

وجمله «وَ عَلی کُلِّ ضـامِرٍ ...» نیز در موضـع حـال است و محلًـا منصوب؛ یعنی و رُکبانـاً و به‌قول زمخشـری: (۴) «کـانّه قال: رِجالًا و رُکباناً».

«یـأتین»؛ ابن عربی در بحث از این کلمه «یـأتین» نوشـته است: (۵) ضـمیر فعـل مضـارع «یأتین» به شتر برمی‌گردد، از باب کرامت آن حیـوان؛ زیرا آن حیـوان هم بـا صـاحبش به حـجّ آمـده است. کرامت قائـل شـدن برای حیـوان در قرآن هست، همچـون قول خـدا وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً (۶)

از باب کرامت که

۱- ۱. مشکل اعراب‌القرآن، ج ۲، ص ۹۷

۲- ۲. یأتین؛ صفهٔ کلّ ضامر، لأنّه بمعنی الجمع. نک: تفسیر سید عبداللَّه شبّر، ص ۳۲۵

۳- ۳. تفسیر جلالین، ص ۴۴۳

۴- ۴. کشاف، ج ۳، ص ۱۱

۵- ۵. احکام‌القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۸

۶- ۶. عادیات: ۱

ص: ۱۴۷

در خیل جهادکنندگان فعالیت کرده است. خدا به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، سوگند یاد کرده است.

ابوالفتوح در ذیل بحث از آیه مزبور گفته است: (۱)

جزم فعلِ «یأتوک رجالًا» بنابراین است که در جواب فعل امرِ «اذِّن» است.

«رجالًا» هم منصوب است؛ زیرا حال از فاعل است. رِجال جمع راجل است همچون: قِیام و قائم و صِیام و صائم و صِحاب و صاحب.

«فجٍّ عَمیق»؛ عمیق به‌معنای دوری در مسافت آمده است. همچون:

«یَقْطَعْنَ بُعْدَ النازح العمیق»؛ «شتران، درازی راه بعید و دور را قطع کردند و بریدند و طی کردند.»

قرطبی، در تفسیر خود، (۲) ضـمن این‌که نقل کرده مخاطب فعل «اذِّن» ممکن است ابراهیم علیه السـلام باشد ولی خود ترجیح داده که مخاطب شـخص حضـرت رسول صلی الله علیه و آله باشد؛ زیرا قرآن، بر پیامبر اکرم نازل شده و فعل هم مخاطب است و ابراهیم غایب.

در باره «یأتوک رجالًا» گفته است: لازم بود گفته شود «یأتون الکعبهٔ» ولی چون ندا دهنده انسان است، لذا «یأتوک» گفته شده و در واقع بدین‌وسیله مقام ندا دهنده را بالا برده است.

درباره ... یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ نوشته است:

۱- ۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۸۹.

۲- ۲. تفسیر الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۸.

ص: ۱۴۸

جمله‌ای است که سبب ضُمور (۱) رابیان می‌کند؛ یعنی طول سفر در شتر اثر می‌گذارد. ضمیر در فعل «یأتین» هم به «ابل» بر می‌گردد، به جهت کرامت شتر، که با صاحبش به حجّ آمده‌است همچون «وَالعادیات ضبحاً». (۲)

فاضل مقداد در بحث از آیه أَذِّنْ فِی النَّاسِ ... نوشته است: (۳)

برخی گفته‌اند: مورد خطاب آیه، ابراهیم علیه السلام است و بعضی هم مورد خطاب را، شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته و برای تأیید این سخن، روایت زیر را هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقَامَ بِالْمَدِینَةِ عَشْرَ سِنِینَ لَمْ یَحُجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِینَ أَنْ یُؤَذِّنُوا بِأَعْلَی أَصْوَاتِهِمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَحُجُّ مِنْ عَامِهِ هَذَا».

سید هاشم بحرانی (بحرینی) نیز همین مطلب را نقل کرده (۴) و افزوده

۱- ۱. ضُمور به ضمّ ضاد، مصدری است که صفت آن ضامر در آیه مورد بحث ذکر شده‌است.

ضامر؛ البعیر المهزول الذی اتعبه السفر. یقال: ضمر، یضمر، ضموراً لاغر میان شدند.

۲- ۲. این همان سخنی است که ابن عربی هم گفته است؛ یعنی قرآن نیز از باب کرامت و بزرگ شمردن، به دونده‌های شتابان یعنی اسبان مجاهدین، آنگاه که به‌سوی دشمن به تاخت و تاز درمی‌آیند، سوگند یاد کرده است.

۳- ۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴- ۴. البرهان، ج ۳، صص ۸۵ و ۸۶. سید هاشم بحرانی در آغاز بحث از این آیه، نوشته‌است: پس از فراغ از ساختن بیت، خدا به ابراهیم دستور داد میانِ مردم ندا دهد که حج به جا آورند؛ «فَقالَ یا رَبّ وَ ما یَبلغ صَوتی»، «خداوندا! صدایم به همه نمی‌رسد.» خداوند فرمود:

«عَلَیْکَ الأَذان وَ عَلَیَّ الْبَلاغ»؛ «از تو ندا کردن و از من رساندن.» سپس مطلب بالا را نقل کرده است.

ص: ۱۴۹

است: پس از نزول این آیه، پیامبر، دستور داد با صدای بلند آواز در دهند و اعلام کنند که پیامبر در این سال حج خواهد گزارد. پیامبر گرامی چهار روز مانده از ماه ذی القعده، از مدینه به قصد زیارت کعبه درآمد و اعمال حج را به شیوه‌ای که مسلمانان خوب فرا گیرند، انجام داد.

نویسنده «مَسالِك الأَفْهام» نوشته است: (۱)

أَذِّنْ فِي النَّاسِ ...؛ یعنی «نادِ فِیهِمْ بِالْحَج»؛ «آنان را دعوت به حج کُن.»

و افزوده است که برخی از مفسّران معتقدند: مورد خطاب در آیه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا آیه: وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ ... (۲)

نمی‌تواند دلیل باشد بر این که: مخاطب، ابراهیم علیه السلام است؛ چون به گفته علّامه فاضل جواد کاظمی، نویسنده کتاب مسالك الأفهام:

«انَّ الْخِطابَ فِی الْقُرآن اذا حَمَلَهُ عَلی انَّ مُحَمَّداً هُوَ الْمُخاطَب فَهُوَ اولی .

۱- ۱. مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- ۲. حج: ۲۶.

ص: ۱۵۰

پس مورد خطاب، شخص حضرت محمد است، با توجه به این که پیامبر گرامی، پس از دو سال اقامت در مدینه، به این فرمان مأمور شده و از حضرت صادق علیه السلام هم روایتی در این باره در کتاب کافی هست. (۱)

پس از نزول آیه أَذِّنْ فِی النَّاسِ ... پیامبر صلی الله علیه و آله هم دستور داد: ندا در دهند که پیامبر، امسال حج به جا خواهد آورد.

یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍ عَمِیقٍ؛ (۲) «ازراه‌های دور، به سوی‌تو، به مکه‌آیند.»

لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ؛ (۳) «تا منافع خود را ببینند.» لام در «لیشهدوا» لام مقصود و فایده است.

وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ؛ «خدا را در روزهای معلوم یاد کنند.»

به یاد خدا بودن یکی از اهداف اصلی حج است. اگر خوب توجه کنیم، می‌بینیم که در تمام اعمال حج، به یاد خدا بودن و نام خدا را به زبان آوردن وجود دارد و هدف اصلی در تمام مراحل، توحید است و نفی شرک و داشتن اخلاص.

۱- ۱. مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- ۲. فَجّ: الطریق الواسعهٔ، و الجمع فِجاج.

و «الفجّ العمیق؛ راه دور»، «بئر عمیق»؛ ای «بعید القعر». «العماقهٔ»؛ «ژرف و دور شدن». نک: کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳- ۳. روندگان در راه حق مختلفند و منافع هر یکی براندازه روش اوست و به قدر همت‌او! صاحبان مال را منافع، مال و معاش است ... و ارباب احوال را، منافع، صفایِ انفاس است. نک خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی، ج ۲، ص ۹۳.

ص: ۱۵۱

این است که پس از لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ...؛ (۱)

باز جمله وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... می‌آید تا انسان‌ها خدا را فراموش نکنند و به یاد خدا باشند.

گو این که زمخشری گفته است: (۲) جمله وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... کنایه از ذبح و نحر است؛ زیرا به هنگام قربانی کردن، «بسم‌اللَّه ...» بر زبان جاری می‌کنیم وبه اصطلاح، ذبح همراه با ذکر است؛ یعنی ذکر را گفته و ذبح را اراده کرده‌است (: ذکر لازم و اراده ملزوم) و همین را در اصطلاح کنایه گویند. (۳)

اسلام معتقد است که هر کار باید برای تقرّب به خدا باشد

قرطبی هم گفته است: (۴) منظور از وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... تسمیه و بسم‌اللَّه گفتن است در موقع ذبح و نحر! زیرا کفار به نام بت‌ها قربانی می‌کردند و قرآن خواسته است یک عادت خرافی دیگر عرب جاهلی را از میان ببرد و عمل آنان را که در راه بت‌ها قربانی می‌کردند و جهت تقرّب به بت بود، از میان بردارد و با خرافات مبارزه کند؛ زیرا اسلام معتقد است که هر کار باید برای تقرّب به خدا باشد و نه تقرّب به بت.

نظریه مفسران

۱- ۱. نکره آوردن «منافع» به جهت شمول است تا هر نوع منفعت دینی و دنیایی رادربرگیرد.

نک: تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶ ابی السعود در بحث از منافع نوشته است: «عظيمة الخطر، كثيرة العدد، أونوعاً من المنافع الدينية و الدنيوية بهذه العبادة.

نک: تفسیر ابی السعود، ج ۴، ص ۱۱.

۲- ۲. کشاف، ج ۳، ص ۱۱.

۳- ۳. کنایه؛ یعنی به کار بردن لفظی و اراده کردن معنای لازم آن، به عبارت ساده‌تر: لفظی را به کار برند و به جای معنای اصلی، یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند.

۴- ۴. تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۱۲، ص ۴۲.

ص: ۱۵۲

سیّد قطب در بحث از این بخشِ آیه، نوشته است: (۱)

مقدّم آمدنِ «ذکراللَّه» بر ذبایح و قربانی‌ها و «بهیمهٔ الأنعام» (۲) از این جهت است که هدف اصلی به یاد خدا بودن است، منظور اصلی از قربانی هم، تقرّب الی‌اللَّه است.

به یاد خدا بودن است نه نحر و قربانی که البته نحر و قربانی هم، خود یاد بود و رمزی است از فداکاری اسماعیل علیه السلام و یادی است از طاعت و فرمانبرداری دو بنده موحّدِ خدا- ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام-.

قرآن در این آیه، بلافاصله هدفِ اجتماعی دیگری را که اطعامِ فقرا باشد، دنبال می‌کند و می‌گوید: ... فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِیرَ؛ یعنی از گوشت چهارپایان، خود بخورید و به گرسنه و مستمند هم بخورانید که این بخش از آیه، متضمّن دو دستور و دو مطلب است:

۱- اجازه خوردن گوشت قربانی. ۲- اطعام فقیر

۱- ۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۵.

۲- ۲. «والبهیمهٔ»؛ «ما لا نُطْق لَهُ وَذلک بِما فی صَوتِهِ مِنَ الإبهام ولکن خصّ فی التعارف بماعدا السّماع»، و نک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۴. به گفته راغب: بهیمه یعنی حیوان بی زبان و وجهِ تسمیه‌اش این است که در صوتِ حیوان، ابهام هست و کسی نمی‌داند که چه منظوری از این صوت دارد و در عرف مردم، حیوانات غیر درنده را «بهیمه» گویند.

و در آیه ۱ سوره مائده هم این کلمه به کار رفته است: احِلَّت لَکُم بَهیمهُ‌الأَنْعام ... و منظور: شتر و گاو و گوسفند می‌باشد. و در این‌جا بَهیمهٔ الأنعام مضاف الیه، جنس مضاف را تبیین می‌کند و اضافه آن، بیانی است و روی‌هم رفته مِن بَهیمهٔ الأنعام در آیه مورد بحث، بیان موصول پیش از خود؛ یعنی «ما» را می‌کند.

ص: ۱۵۳

که به‌قول سیدقطب، امربه خوردن گوشت ذبیحه، استحبابی است و امر به‌خورانـدنِ گوشت به‌فقیرومستمند، وجوبی‌است و شاید هدف از خوردن گوشت این باشد که فقرای مستمند بدانند که گوشت پاکیزه و خوب است.

«... وَ لَعَلّ الْمَقْصُود مِن أكل صاحبها مِنْها أنْ يُشعر الفُقَراء، انَّها طيّبة كريمة». (۱)

زمخشری در بحث از این بخشِ آیه، در «بهیمة الأنعام» نوشته است: (۲)

بهیمه، هر چهارپای بی‌زبانی را دربر می‌گیرد ولی با اضافه شدن به «انعام» فقط گاو و گوسفند و شتر را شامل می‌شود.

امرِ در «كُلُوا مِنْها» برای اباحه است؛ زیرا عرب جاهلی، از نسائک (۳) و قربانی‌های خود، چیزی نمی‌خورد ولی اسلام برای برقراری مساوات و مواسات با فقرا، خوردن گوشت قربانی را مباح دانسته و گفته است: «فَكُلُوا مِنْها». (۴)

نویسنده «اقصی‌البیان» هم در این باره نوشته است: (۵)

امر به خوردن از ذبیحه، شاید از این جهت باشد که در جاهلیّت،

۱- ۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶.

۲- ۲. کشّاف، ج ۳، ص ۱۱.

۳- ۳. نسائک: مفرد آن «نسیکة»؛ ذبیحه است. نسکت الشاة؛ ای ذبحتها. اعلاها؛ بَدَنه واوسطها: بقرة، و ادناها؛ شاة. نک: تفسیر الخازن، ج ۱ ص ۱۵۰.

۴- ۴. ابی‌السعود، نوشته است: در بحث از «فکلوا منها» که التفاتِ از غیبت به خطاب است وبه‌قرینه، چیزهایی محذوف؛ زیرانیاز به‌تصریح‌نبوده‌است. تقدیر عبارت چنین است: «فاذکروا اسم اللّه علی ضحایاکم فکلوا منها». امر در فعل کُلُوا برای اباحهٔ واز میان بردن‌حکمی‌است که در جاهلیّت متداول‌بوده‌است. نک: تفسیر ابی‌السعود، ج ۴، ص ۱۱.

۵- ۵. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۵۲.

ص: ۱۵۴

اعراب به علّتِ تشخّص و خود را تافته جدا بافته دانستن، از گوشتِ قربانی نمی‌خوردند ولی اسلام دستور داد اندکی هم که شده از گوشتِ قربانی بخورند تا میان اغنیا و فقرا مساوات و مواسات برقرار شود.

قرطبی در بحث از وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ؛ نوشته است: (۱)

فقیر صفت بائس است و بائس کسی است که بؤس و شدّت فقر، او را فرا گرفته باشد. یقال: بئس، یبأس، بأْساً؛ اذا افتقر، فهو بائسٌ.

و گاه «بائس» بر کسی که حادثه‌ای برای‌او رُخ‌داده‌باشد، اطلاق می‌شود.

بَؤُسَ، يَبؤس، بَأْساً؛ اذا اشتدَّ. (۲)

نویسنده مسالك‌الأفهام، ذیل بحث از آیه مزبور، نوشته است: (۳) به قول زمخشری عبارت «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» کنایه است برای ذبح و نحر؛ زیرا مسلمانان در هنگام ذبح و نحر، نام خدا را بر زبان می‌آورند و این خود دلیلی است بر این‌که غرضِ اصلی، تقرّب به خدا و به یاد خدا بودن است.

دنباله آیه هم که گفته شده: ... فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ می‌تواند قرینه‌ای باشد برای تأیید سخن زمخشری؛ زیرا امر به خوردن و خوراندن، معمولًا پس از ذبح و نحر است.

۱- ۱ تفسیر جامع لِاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹

۲- ۲ در آیه ۱۶۵ اعراف وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ... بئیسٌ؛ ای شدید. نک: تفسیر جامع لأحکام القرآن، ج ۸، ص ۳۰۸

بائس؛ آن که به او بُؤس و شدّت رسیده باشد. فقیر؛ آنکه اعسار و تنگدستی او را ضعیف کرده باشد. نک: کشّاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۱

فقیر؛ فهو الَّذی لا شَیءَ لَهُ. بائس؛ فهو الَّذی ظهر علیه البُوس ضرر. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۹ ابن العربی.

۳- ۳ مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۱۲۴

ص: ۱۵۵

در باب بائس و فقیر هم نوشته است:

بائس؛ الّذی أصابَهُ بُؤس، أی شدّة.

الفقیر؛ (۱) محتاجِ نیازمندی که تنگدستی ونداشتنِ خرجی، او را شکسته باشد؛ «کأنَّه انکسر فقر ظهره»

ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ (۲) وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا

۱- ۱ الفقیر؛ هُوَ الَّذی لا شَیءَ لَهُ. بائس. الَّذی بِهِ ضرّ الجوع. نک: التبیان، ج ۷، ص ۲۴۷.

۲- ۲ زجّاج گفته است: قضاء تفث؛ کنایه از خروج از احرام است.

فرّاء گفته است: «وَ امّا التفث فنحر البُدْن و غیرها مِن البَقَر و الغَنَم و حَلق الرأس و تقلیم الأظافر و اشباهه. نک: معانی القرآن، ج، ص ۲۲۴

جوهری در صحاح اللغه گفته است: «التفث فی المناسک مِن قصّ الأظفار و حَلْق الرأس و العانهٔ و رَمْی الجمار و نحر البُدْن و اشباه ذلک. به نقل از تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۹

ابوالفتوح رازی از قول عبداللَّه بن عباس نقل کرده است که «قضاء تفث، وضع احرام باشد، از تقصیر و ناخن گرفتن و حلق کردن و جامه دوخته پوشیدن» نک: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۰

قرطبی نوشته است: «وقال الأزهری: «التفث؛ الأخذ مِن الشارب و قصّ الأظفار و نتف الإبط و حلق العانهٔ و هذا عند الخروج من الإحرام. نک: تفسیر جامع لِاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹

زمخشری هم قضاء التفث را قصّ الشارب و الأظفار و نَتْف الإبط نوشته است. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۱

ابن العربی نوشته است: «تفث» لفظ غریبی است که در شعر عربی و اخبار دیده نشده است و در باره آن، معانی گوناگونی گفته شده است:

۱- التفث؛ حلق الشعر، ولَبْس الثیاب و ما اتّبع ذلک ممّا یحلّ به المُحْرِم، ۲- مناسک حجّ، ۳- حلق الرأس، ۴- رَمْی الجِمار، ۵- ازالهٔ قشف الاحرام من تقلیم الأظفار واخذ شعر وغسل واستعمال طیب نک: احکام القرآن ابن‌العربی، ج ۳، ص ۱۲۷

و از لحاظ شرعی، آن است که: چون حج‌گزار و یا عمره‌گزار قربانی خود را انجام دهد و سر خود را بتراشد و خود را پاکیزه وتطهیر کند و جامه بپوشد، پس تفث به‌جا آورده است؛ «فیقضی تفثه»، نک: احکام القرآن، ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۱

نویسنده «لسان التنزیل» ذیل بحث از لِیَقْضُوا تَفَثَهُمْ در ص ۱۲۳ نوشته است:

زایل کنند شوخ و ریم خود را؛ یعنی موی لب و ناخن چیدن و موی زیر بازو برکندن و موی فرو سوی ناف ستردن.

ص: ۱۵۶

بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ. (۱)

«سپس باید مو و ناخن بسترند (حلق و تقصیر به جای آرند؛ یعنی سربتراشند و ناخن و یا موی بسترند، از احرام به درآیند) و به نذرهاشان وفا کنند و بر این خانه کهن، آزاد از ملکیّت مردم، طواف برند.»

می‌دانیم که با قربانی کردن، حاجّ باید سر بتراشد و یا ناخن و موی بسترد، تا آن‌چه که در زمانِ احرام بر وی نا روا بود، روا شمرده شود.

عجیب است که باز هم، اسلام دستورِ مفید اجتماعی صادر می‌کند و امر می‌کند که انسانها عملِ خیر انجام دهند، تا بهره‌اش به دیگران برسد؛ زیرا وفایِ به نذر، سودی به فقرا هم می‌رساند (... وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ ...) لام حرف تعلیل که بر فعلِ امر در آمده است، به اعتقادِ قرّاء مَدَنی (عاصم و دیگران) ساکن است. بعضی هم این گونه لام‌ها را مکسور خوانده‌اند. (۲)

۱- ۱. حج: ۲۹.

۲- ۲. نک: معانی القرآن فرّاء، ج، ص ۲۲۴

و نیز می‌توان در باره لام حرف تعلیل، علاوه بر کتبِ قدما به کتاب «اللامات» تألیفِ الدکتور عبدالهادی الفضلی، چاپ دار القلم بیروت مراجعه کرد.

ص: ۱۵۷

در بحث از ... وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... نویسنده «اقصی البیان» در جلد یکم، صفحه ۳۵۳ نوشته است:

این بخش از آیه، صراحت در امر به طواف دارد و دالّ بر وجوبِ طواف است و آیه، در مقام بیان اصل تشریع وجوب طواف است که به‌طور مجمل بیان شده و تبیین آن، از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خُذُوا عَنّی مَناسِكَكُم» روشن می گردد.

وجه تسمیه بیت العتیق

«بَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ یعنی کعبه، به خاطر قدیمی بودنش آن را بیت العتیق گویند؛ زیرا اوّلین خانه‌ای است که برای عبادت ساخته شده است؛ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ. (۱)

و شاید بهتر است بگوییم:

از آن جهت کعبه بیت‌العتیق است که از ملکیّت مردم آزاد است و به قول شیخ طوسی در جلد هفتم التبیان، ص ۲۷۶ از تملّك جبابره فرزندان آدم آزاد است و در تفسیر مجاهد هم (جلد ۲ صفحه ۴۲۳) در باب «البیت العتیق» نوشته شده است: «اعتقه اللَّه عزّ و جلّ مِنَ الجبابرة».

زمخشری (در جلد ۳ صفحه ۲۲ کشاف نوشته است: از آن جهت کعبه را بیت عتیق گویند که: «لَمْ یملّك قطّ»

۱- ۱. آل عمران: ۹۶.

ص: ۱۵۸

در خلاصه تفسیر کشف الأسرار (جلد ۲ صفحه ۹۰) در ترجمه:

... وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... نوشته شده است:

«بر خانه آزاد از ستم جبّاران طواف نمایند.»

در کتاب «مختصر مِن تفسیر الإمام الطبری» (جلد یکم، صفحه ۴۸۲) بیت‌العتیق رابیت‌اللّٰه‌الحرام دانسته و افزوده است که «لأَنَّهُ لَمْ یملکه احدٌ».

ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجسَ مِنْ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور. (۱)

«این است احکام حج و هر کس چیزهایی را که خدا حرمت نهاده، بزرگ و محترم بشمارد، البته مقامش نزد خدا بهتر خواهد بود. و خدا چهارپایان را بر شما حلال کرده، مگر آن‌چه که برای شما خوانده شد (آن چیزهایی که در سوره مائده گفته شده که حرام است) پس، از پلیدی بت‌ها اجتناب کنید و از گفتار دروغ و قول باطل دوری گزینید.»

قرآن از انسان‌ها می‌خواهد که از منهیاتِ الهی دوری جویند

ابوالبقاء عکبری، در بحث از این آیه گفته است: (۲)

«ذلک» خبر است برای مبتدای محذوف؛ یعنی «الأمر ذلک» و منظور

۱- ۱. حج: ۳۰.

۲- ۲. التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۰ و نک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۰ و تفسیر جلالین، ص ۴۴۳ و نک: کشّاف، ج ۳ ص ۱۱.

ص: ۱۵۹

این است که مناسک و عبادات و آدابی که برای حج مقرّر داشتیم، این‌ها بود که گفته شد و به آنها اشاره شد.

در این آیه، قرآن می‌خواهد مردم را به «حرمات اللَّه» تشویق کند و از انسان بخواهد که از منهیّات الهی دوری جوید. این است که گفته:

وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ (۱) اللَّهِ فَهُوَ (۲) خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ که به قول عکبری (۳) «هو» در این جا ضمیر تعظیم است و در واقع بزرگداشت و تعظیم دستورات خدایی، نه تنها نزد خدا خوب خواهد بود، بلکه به قول سید قطب، (۴) از نظر وجدان و عقل نیز خوب خواهد بود؛ زیرا دستورات خدایی، حیات اجتماعی انسان‌ها را آرامش می‌بخشد، جامعه را اداره می‌کند و به مردم رفاه و آسایش می‌دهد (۵) و جالب این که در بخش

۱- ۱. حُرُمات اللَّه: أحکامه ... أو ما یتعلّق بالحجّ. حُرُمات: امتثال ما أمر به، واجتناب ما نهی‌عنه. فهو أی تعظیمها خیرٌ له عند ربّه ثواباً. نک: ۳۲۵ تفسیر شُبّر..

۲- ۲. فهو خیرٌ له: ای فالتعظیم خیرٌ له. نک: کشّاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۲.

۳- ۳. التبیـان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۰ و نک: تفسیر منهـج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۰ و تفسیر جلالین، ص ۴۴۳ و نک: کشّاف، ج ۳ ص ۱۱.

۴- ۴. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶.

۵- ۵. به قول نویسنده «کشف الأسرار»، «تعظیم حرمت‌ها کار جوانمردان و سیره صدیقان‌است.» نک: خلاصه تفسیر کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۲

«فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثان» یعنی: فاجتنبوا الرِّجس الذی هُوَ الأوثان.

و هو اشارهٔ الی الشرک باللَّه. نک: اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۱۱

مکی بن ابی طالب قیسی هم «مِن» را برای بیان جنس دانسته و در تفسیر آن نوشته است:

«فاجتنبوا الرجس الـذی الأوثان منه.» ولی اخفش «مِن» را برای تبعیض دانسـته است و در ترجمه عبارت گفته است: «فاجتنبوا الرجس الذی هو بعض الأوثان» نک: مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۷.

ص: ۱۶۰

پایانی آیه گفته است: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنْ (۱) الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

که در واقع «فاء» در فعل «فاجتنبوا» فاء تفریع است و می‌خواهد بگوید؛ اجتناب از «أوثان» و بت‌ها و دوری گزیدن از سخن باطل، از مصادیق تعظیم حرمات اللّه است؛ زیرا این دو امر ناپسند، در میان اعراب جاهلی، معمول بود، لذا خدا می‌گوید: بت پرستی و سخن بیهوده گفتن را کنار بگذارید؛ زیرا شرک به خدا و پرستش بت، آلودگی باطن و پلیدی درونی ایجاد می‌کند و پاکی و نقاوت دل را از میان می‌برد.

خدای بزرگ، پس از تشویق و حث بر تعظیم حرمات، دوری گزیدن از دو چیز را، که عرب جاهلی بر آنها معتقد بود و اجتناب از آن‌ها برای انسان بسیار مفید است، دستور داده است و چون «رجس» اعم است از «اوثان»، به این جهت مطلب با «مِن» بیانی ادا شده تا گفته شود که شرک به خدا و بت پرستی رجس است و با این که عبادت «اوثان» اصل زور و انحراف از طریق حق است، مع ذلک برای توضیح بیشتر و تعمیم بعد از تخصیص مطلب بیان شده و در واقع گفته

۱- ۱. «مِن» برای بیان جنس است. نک: التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۱.

ص: ۱۶۱

شده است: (۱)

«فَاجْتَنِبُوا عِبادَةَ الأَوثان الَّتی هِی رَأس الزّور واجْتَنِبُوا قَول الزّور کلّه وَ لاتَقْرَبُوا شَیّئاً مِنْهُ ...»

جالب توجه، این که: اجتناب از گفتار دروغ و انحراف از راه حق، از نظر اسلام آن اندازه اهمیت دارد که خدای بزرگ آن را در ردیف شرک به خدا قرار داده است:

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ (۲) مِنْ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ. (۳)

فاضل مقداد ذیل بحث از آیه مزبور (آیه ۳۰، از سوره حج)، درباره «فَهُوَ خَیرٌ عِنْدَ رَبِّهِ» نوشته است: (۴)

در این جا «خیر» صفت تفضیلی نیست بلکه اسم مصدر نکره است؛ نکره بودن آن هم از لحاظ بلاغی مفید معنای تعظیم است. (برخی

۱- ۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۲ و نک: مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- ۲. الرجس؛ الشیء القذر، رجس بودن بت، وصف ذاتی بت نیست بلکه وصف شرعی و حکم ایمانی است؛ زیرا بت پیکره‌ای است، از چوب یا آهن یا طلا و نقره و نظایر اینها که عرب‌ها آن را در مکانی نصب می‌کردند و می‌پرستیدند و چون در مکانی نصب می‌شده و ثابت در همان جا بوده، لذا بدان وثن گفته‌اند. نک: ج ۱۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لاحکام القرآن.

۳- ۳. زور؛ آن است که از حق انحراف دارد و هر چه جز حق باشد کذب است و باطل است و زور. مدینهٔ زوراء؛ أی مائلهٔ. نک: همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۵۵.

۴- ۴. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۴ و قرطبی در این باره نوشته است: «التعظیم خیر له عند ربّه مِن التهاون بشیء منه»، نک: ج ۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لأحکام القرآن.

ص: ۱۶۲

هم کلمه خیر را افعل تفضیلی دانسته‌اند).

ارتباط معنایی آیات نیز حائز اهمیت است؛ زیرا در آیات قبلی یک سلسله احکام و دستوراتی را برای بهبود وضع مردم و نیز آداب و مراسم حج خدا گفته و سپس در این آیه، می‌گوید: اگر کسی احکام الهی را اجرا کند و حد آن‌ها را نگه دارد و خلاف ننماید، «فَهُوَ خَیرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ».

ذَلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ (۱) اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی (۲) الْقُلُوبِ. (۳)

«این است (مراسم و آداب واجب حج) و هر کس شعائر خدا را بزرگ و محترم شمارد، بداند که این (بزرگداشت) صفتی از صفات دل‌های باتقوا است.»

لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَلٍ (۴) مُسَمّیً ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ.

۱- ۱ شعائر، مفرد آن، «شعیرة» بر وزن «فعیله» از ماده شعرتُ است؛ یعنی دَریتُ تفطّنت، علمتُ، تحقّقتُ که همه در اصل به یک معنی است.

شعائر؛ یعنی معالم ولی متعلقات آنها، در عرف مختلف است.

شعائر در شرع یعنی: عرفه، مزدلفه- صفا و مروه و تمام مناسک حج و تعظیم شعائر؛ یعنی استیفای آنها. جمع مناسک حج را شعائر حج گویند.

شعائر، گاه به معنای دین خدا و کتب خداست و تعظیم بدین شعائر؛ یعنی التزام بدانها. نک: احکام القرآن ابن العربی ج ۳، ص ۱۲۷۳.

۲- ۲ والتقوی؛ ای اتّقاء ما نهاهم اللَّه عنه. نک: مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳- ۳ حج: ۳۲.

۴- ۴ الی اجل مسمّی؛ وقت نحرها. ثم محّلها: مکان حلّ نحرها.

نک: ص ۴۴۴ تفسیر جلالین وص ۳۲۶ تفسیر سید عبداللَّه شبّر.

در جلد ۲، ص ۴۲۴ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «الی اجل مسمی؛ الی أن تسمی بُدْناً» ابن عربی نوشته است درباره لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَلٍ مُسَمّیً، برخی «منافع» را ثواب اخروی و بعضی هم آن را تجارت دنیوی دانسته‌اند تا روز قیام. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴

ابن عربی همچنین در بحث از ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ نوشته است:

یعنی منتهی می‌شود و به پایان می‌رسد به بیت العتیق؛ یعنی طواف. در واقع، «ان شعائر الحج کلّها تنتهی الی الطواف بالبیت». نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴.

ص: ۱۶۳

«برای شما در این شعائر، سودهایی است تا زمان معین و آن زمان معین وقتی است که باید آن‌ها قربانی شوند و یا می‌توان گفت: پایان کار حج هنگامی است که طواف انجام گیرد.»

تقوا امری است معنوی و قائم به دل

اضافه شدن کلمه «تقوا» به کلمه «قلوب» حکایت از این می‌کند که تقوا امری معنوی و قائم به دل است و غایت و هدف اساسی از انجام مناسک حج و شعائر آن، تقوا است و انجام این مراسم، حکایت از توجه به ربّ بیت و صاحب خانه و اطاعت از او می‌کند. (۱)

نظریه مفسران

ابن عربی در باره فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ نوشته است: (۲)

۱- ۱ فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۸.

۲- ۲ احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴ و تفسیر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۶ و کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۴

ابن قتیبه در بحث از «بیت العتیق» نوشته است:

«سُمّیَ بِذلک لأنّهُ عَتیق من التجبر فلایتکبر عنده جبّارٌ»

ابوالفتوح رازی درباره الی اجَلٍ مُسَمّی نوشته است: یعنی: الی انقضاء ایام الحج، نک: ج ۸، ص ۹۳، تفسیر ابوالفتوح رازی.

ص: ۱۶۴

آنگاه که ظاهراً و باطناً، بنده را حالت تعظیم فراگرفت، اخلاص نیت در بنده به وجود می‌آید و روح او از ناپاکی‌ها زدوده می‌شود و تعالی روحی، در او ایجاد می‌گردد.

وچون تعظیم و بزرگداشت از مقوله کارهای قلبی و درونی است، لذا «تقوا» را به «قلوب» اضافه کرده؛ زیرا حقیقت تقوا، در دل است و چنانچه تقوا در دل جایگزین شد، به دیگر اعضا هم اثر می‌کند.

ابوالفتوح رازی (۱) در بحث از ذَلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ از قول سیبویه نوشته است: «ذلک» مبتدایی است، محذوف الخبر. و تقدیر آن چنین است:

«ذلِکَ الأَمْر وَ الشأن».

قرطبی در این باره، نوشته است: (۲) تقدیر عبارت: «فرضکم ذلک» می‌باشد و یا «الواجب ذلک» و احتمال دارد که «ذلک» در محل نصب باشد به تقدیر: «امتثلوا ذلک».

از آن‌جا که هدف اساسی اسلام در سفرِ خانه خدا سیر الی‌اللّه است،

۱- ۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۳.

۲- ۲. تفسر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۳.

ص: ۱۶۵

حرکت به سوی صاحب خانه است و نه خانه به تنهایی و غرض اصلی تهذیب نفس وتربیت روح و روان است و می‌خواهد انسان‌ها را بسازد و بگوید: سالك الی‌اللّه باید مشتهیات نفسانی و لذات جسمانی را کنار بگذارد و نفس اماره را بکشد و هواهای نفسانی را کناری نهد و تمام توجهش به سوی خدا باشد در هرفرصت انسان هارا به یاد خدا سوق می‌دهد ومی گوید:

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ (۱) جَعَلْنَا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ....

«برای هر امتی، قربانی کردن (جهت تقرب به خـدا) مقرر داشتیم تا قربانی کرده، نام خـدای را ببرنـد که معلوم می‌شود قربانی کردن فقط به نام خدا و برای تقرب به خدا باید باشد.»

کلمه «منسک» را اگر به فتح سین بخوانیم (۲) مصدر است و اگر به کسر

۱- ۱. امت؛ یعنی گروهی از مردم که دارای یک آیین و مذهب و هدف مشترك باشـند و به‌قول ابوالفتوح رازی در جلد ۸، ص ۹۴ تفسیرش، امت جماعتی باشـد بر یك دین ولی گاه «امت» به معنای دین به کار رفته است، همان طوری که در دو آیه سوره زخرف آمده است: بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ... زخرف ۴۳: ۲۲ و زخرف: ۲۳ ... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ....

ولی کلمه «امت» در آیه ۱۲۰ سوره نحـل، به معنـای امام و پیشوای مردم آمـده است: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

امّة: يعنى اماماً يَقتدى بِهِ الناس؛ لأنّه ومن اتّبعه امّة، فسمّى امةً لانّه سبب الإجتماع. نك: تأويل مشكل القرآن، صص ۴۴۵ و ۴۴۶.

۲- ۲. تفسیر جلالین، ص ۴۴۴. منسک به معنای شـریعت هم هست همان گونه که در آیه ۶۷ سوره حج آمده است: لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكاً هُمْ نَاسِكُوهُ ... نك: تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۷۹.

ص: ۱۶۶

سین بخوانیم، اسم مکـان است و به هر دو طریـق آن را می‌توان معنی کرد؛ یعنی خـدای تعـالی: «جَعَلَ لِکُلِ امّهٍ مِنَ الأُمَم السـالفهٔ مُنسکاً».

تا این که به یاد خدا باشند و به یاد او قربانی کنند و هدف خدایی داشته باشند.

موضوع یاد خدا بودن و خدا را فراموش نکردن و هدف خدایی داشتن و ذکر خدا گفتن، چیزی است که در آیه بعد هم تکرار شده است و به این صورت گفته شده است:

«آنان‌که چون یاد خدا شود، دلهاشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی ...

خائف و هراسان گردد ...»؛ (۱) الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. (۲)

آیه ۳۵ سوره حج

وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُم مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ کَذَلِکَ سَخَّرْنَاهَا لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. (۳)

«ونحر شتران فربه را، از شعائر خدا (به اعتبار این که قربانی برای خدا شده) مقرر داشتیم که در آن برای شما خیر است و صلاح، در حالی که آن شتران برپا ایستاده، نام خدا را ببرید و

۱- ۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶.

۲- ۲. حج: ۳۵.

۳- ۳. حج: ۳۶.

ص: ۱۶۷

ذکر خدا به جا آرید و چون با پهلو به زمین بیفتند (کنایه از این که نحر شوند)، از گوشت آن‌ها بخورید و به فقیر و قناعت‌پیشه وسائل و معترّ هم اطعام کنید.»

(امر در فعل- «فکلوا منها»- برای اباحه و رفع ممنوعیت است و استحباب دارد تا فقرا بفهمند که گوشت آن حیوان خوب است ولی امر در فعل- اطعموا القانع- امر وجوبی است). این بهائم و چهارپایان را مسخر و مطیع شما ساختیم، شاید سپاس گزارید.»

نظریه مفسران

بُدْن جمع بَدَنه است (۱) مثل ثَمَرة ثُمْر. بَدَنة؛ یک شتر. از ماده بَدانه یعنی سَمَن و فربه. یقال: بَدُنَ الرجل بضمّ العین: اذا سمن و بَدَّنَ، اذا کبر و اسَنَّ. والبُدْن؛ هی الإبل. و الهَدْی؛ عام فی الإبل و البَقَر و الغَنَم.

منصوب بودن کلمه «بُدْن» در آیه، بنابر فعل محذوف است؛ یعنی «وجعلنا البدن» بوده است که فعل مذکور پس از آن، فعل محذوف را تفسیر می کند.

از کلمه «مِن» که برای تبعیض است می‌فهمیم که «بُدْن» بعضی از شعائر است. (۲)

۱- ۱. شتر را بدنه گویند برای بزرگی جثّه و بَدَنش؛ مأخوذة من بَدَن بدانة نک: تفسیر ابی‌السعود، ج ۴، ص ۱۳. زمخشری هم بُدن را مخصوص شتر می‌داند برای بزرگی جثه‌اش. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۴.

۲- ۲. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶ و احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۹۴۲ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶ و کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۳.

ص: ۱۶۸

«من شعائر اللّه»؛ أی مِن اعلام دینه التی شرعها اللّه تعالی.

در این آیه، مفعول دوّم فعلِ «جعلناها» است.

«لکم فیها خیر» جمله مستأنفه است. تقدیر آن، «کائناً لکم فیها خیرٌ» می‌باشد.

«ولکم» ظرف لغو است. خیرٌ مرفوع به ظرف است. به قول زمخشری، نکره بودن خیر افاده عموم می‌کند؛ یعنی منافع دینی و دنیایی را شامل می‌شود و به قول ابن عربی سودهایی برای پوشش و لباس و زندگی و معاش و سواری و به کرا دادن در این شتر هست.

فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا ابن عربی، نوشته است: (۱) ذکر اللّه، اسمی است که کنایه از نحر و ذبح می‌باشد؛ زیرا در موقع قربانی و ذبح گوسفند و نحر شتر، شرط است که نام خدا بر زبان رانده شود؛ «فصار ذکر اللّه کنایةً عن النحر و الذبح».

بنابراین فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ یعنی انحروها.

ابی السعود هم در بحث از این بخش آیه، نوشته است:

«بِأَنْ تَقُولُوا عِنْدَ ذبحها: اللّه اکبر، لا الهَ الّا اللّه، وَ اللّهُ اکْبَر، الّلهمَّ مِنْکَ وَ الَیکَ».

۱- ۱. احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۷.

ص: ۱۶۹

صواف (۱)؛ بعضی این کلمه را از ماده «صفّ» گرفته‌اند و معنای آن را ایستادگان و صف زدگان دانسته و برخی هم گفته‌اند کلمه مشتق از «صفا» است و کلمه را «صوافی» خوانده و معنای آن را «خالصةً لِلّهِ مِنَ الشِّرْک» دانسته‌اند؛ یعنی آن را جمع «صافیه» دانسته و گفته‌اند: قربانی از روی اخلاص و برای خدا باشد. (۲)

ابن قتیبه هم نوشته است: «صواف»؛ «ای قد صفت أیدیها و ذلک اذا قرنتا أیدیها عند الذبح».

نویسنده تفسیر التبیان نوشته است: (۳) صوافّ جمع صافّه، حیوانی که راست‌ایستاده باشد. ودرصفحه ۴۴۴ تفسیرجلالین و ۳۲۶ تفسیرسید عبداللّه شبرّ هم‌نوشته‌شده‌است: «صوافّ؛ قائمات‌قد صففن‌ایدیهنّ‌و ارْجلهنّ».

ابوالفتوح رازی نوشته است: (۴) صوافّ جمع صافَّة؛ یعنی به صف ایستادگان. «صواف؛ قائمة علی ثلاث قوائم»، «گفتندچون‌شتر بخواستندی کشتن یک دست او با بغل بستندی تا او بر سه پای قائم بایستادی ...».

... فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا ...، وجوب؛ سقوط. «وجبت الشمس»؛ آفتاب افتاد؛ یعنی خورشید غروب کرد. جنوب جمع جنب به معنای

۱- ۱ این کلمه منصوب است، بنابراین که حال است از ضمیر «ها، در علیها» و غیرمُنصرف نیز هست؛ زیرا بعد از الف جمع، دو حرف وجود دارد. نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶

۲- ۲ احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۹ و کشاف، ج ۳، ص ۱۴

۳- ۳ تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳

۴- ۴ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۵۰

ص: ۱۷۰

پهلو است.

وجوب جُنُب؛ یعنی قربانی که با پهلو به زمین افتد کنایه از آن است که بمیرد. (۱)

شیخ طوسی نوشته است: (۲)

«فاذا وجبت جنوبها؛ وقعت لنحرها. الوجوب؛ الوقوع وجب الحائط؛ اذا وقع. وجب القلب: اذا وقع فیه ما یضطرب به». فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ.

شیخ طوسی، نوشته است: (۳) خوردن مستحب است و خوراندن واجب.

ابن شهر آشوب مازندرانی گفته است: (۴)

از جمله «وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُم» چنین استنباط می‌شود که خوردن گوشت قربانی واجب نیست، بلکه مستحب است؛ زیرا از عبارت فهیمده

۱- ۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۶ در جلد ۲، صفحه ۴۲۵ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «اذا سقطت الی الأرض» و در جلد ۱ صفحه ۴۸۶ مختصر من تفسیر الامام الطبری نوشته شده است: «فاذا وجبت جنوبها»؛ یعنی اذا نحرت و ماتت.

در جلد ۴، صفحه ۱۳ تفسیر ابی السعود هم نوشته شده است: سقطت علی الأرض وهو کنایهٔ من الموت.

۲- ۲. تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۲. در تفسیر جلالین و تفسیر بشر هم نوشته شده است:

«وجبت جنوبها»، کنایه است؛ یعنی ماتت بالنحر نک: تفسیر جلالین، ص ۴۴۴ و تفسیر عبداللّٰه شبّر، ص ۳۲۶.

۳- ۳. تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۳۸۳.

۴- ۴. متشابهات القرآن، ج ۲، ص ۲۰۹.

ص: ۱۷۱

می‌شود که انسان‌ها در خوردن این گوشت مخیر هستند.

القانع؛ کسی است که در «رضی بالشیء الیسیر» و یا به قول ابن یحیی محمد بن صمادح التجیبی: (۱)

القانع؛ هو الذی یقنع بما أعطی و بما عنده و لا یسأل. و المعترّ؛ هو الذی یتعرض لک و لایسْألک.

شیخ طوسی هم نوشته است:

القانع الذی یقنع بما أعطی أو بما عنده و لایسأل. و المعترّ؛ الذی یتعرض لک ان تطعمه من الّلحم.

شیخ طوسی اقوال مختلف دیگری نیز از قول ابن‌عباس و مجاهد و قتاده و دیگران نقل کرده است. (۲)

---

۱ – ۱. مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، ص ۴۸۶ سید قطب نوشته است: المعتر: فقیر الذی یتعرض للسؤال نک: فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰. عکبری نوشته است: والمعتر؛ المعترض. عرهم واعترهم وعراهم واعتراهم؛ اذا تعرض. نک: تفسیر التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۳.

۲ – ۲. تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳، برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۶. در تفسیر ابی السعود، جلد ۴، صفحه ۱۴ نوشته شده است:

والمعترّ؛ ای المتعرض للسؤال. وقری؛ المعتری.

فراء نوشته است: القانع؛ الذی یسألک. والمعترّ: ساکت یتعرض لک عندالذبیحة ولایسألک نک: معانی القرآن، ج ۲، ص ۲۲۶

ملا فتح اللّه کاشانی در تفسیر «واطعموا القانع و المعتر» نوشته است: «وبخورانید دراویش قناعت کننده ناخوانده را و سؤال کننده خواهنده را. نک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۷.

ص: ۱۷۲

سرانجام در پایان آیه گفته شده است:

سَخَّرْنَاهَا لَکُمْ؛ یعنی آن حیوان (شتر)، با درشتی و ضخم بودن و نیرو داشتن، باز هم مسخّر و مطیع شما شده و می‌کشید و می‌برید آنها را به هر جا که بخواهید و نگه می‌دارید و سپس هم می‌کشید.

لَنْ یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنْکُمْ کَذَلِکَ سَخَّرَهَا لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ وَ بَشِّرْ الْمُحْسِنِینَ. (۱)

«گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی‌رسد، اما تقوای شما به خدا می‌رسد. لیکن راستی و پاکی به خدا می‌رسد (کنایه از این است که یعنی مورد قبول واقع می‌شود؛ به عبارت دیگر دارندگان تقوا هستند که به خدا تقرّب می‌جویند) این حیوانات را خدا مسخر شما ساخت تا خدا را تکبیر و تسبیح گویید.»

(یعنی بدین گونه این حیوانات را زیر دست شما نرم و آرام ساختیم تا خدا را به آنچه به شما داده، به بزرگی یاد کنید و نیکوان را بشارت دهید) (۲) و تو ای رسول! نیکوان را، بشارت ده.

رسم عرب جاهلی بر این بود که در موقع قربانی، در برابر کعبه می‌ایستادند و خون‌های قربانی را به اطراف کعبه می‌پاشیدند، به گمان این که خدا از این خون‌ها استفاده می‌کند، لیکن قرآن گفت: این‌ها به خدا

۱- ۱. حج: ۳۷.

۲- ۲. خلاصه تفسیر عرفانی کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۱.

ص: ۱۷۳

نمی‌رسد؛ یعنی مورد قبول خدا نیست ولی تقوا آن حالتِ اخلاص و توجّه است که به خدا می‌رسد. (۱)

هدفِ اصلی، هدایت انسان‌هاست به توحید

هدف اصلی در این آیه نیز، هدایت انسان‌هاست به توحید و توجه به گرایش به خدا و درک رابطه میان خدا و بنده.

سرانجام هم که در آخر آیه گفته شده است وَ بَشِّرْ الْمُحْسِنِینَ؛ یعنی نیکوکاران و اهل توحید را بشارت بده. خود تشویقی است برای این که انسان‌ها به سوی خیر و خوبی و فلاح و رستگاری گرایش پیدا کنند.

زمخشری در بحث از این آیه، نوشته است: (۲)

و دربخش نخستین آیه لَنْ یَنَالَ‌اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنْکُمْ. (۳)

باز هم، منظور تقرّب به خدا و داشتن تقوا است و نیز باید دانست که مردم جاهلی، چون شتری را قربانی می‌کردند، خون شتر را به اطراف کعبه می‌پاشیدند برای تقرب به خدا، مسلمانان نیز می‌خواستند، چنین کنند که آیه، نازل شد و آنان منع شدند.

۱- ۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰ و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مزبور.

۲- ۲. کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۵ و نک: معانی القرآن فراء، ج ۲، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۳- ۳. «التقوی مِنْکُم»؛ الموجبهٔ لإخلاص العمل للّٰهو قبوله منه. نک: تفسیر سید عبداللّٰه شبّر، ص ۳۲۶ فرّاء در جلد ۲، ص ۲۲۷ معانی القرآن نوشته است در ذیل: «ولکن یناله التقوی منکم»؛ الإخلاص الیه.

ص: ۱۷۴

سیوطی هم نوشته است: (۱)

در جاهلیت پس از نحر شتران، خانه کعبه را به خون شتران آلوده می‌کردند و خون قربانی را به اطراف خانه کعبه می‌پاشیدند (۲)، مسلمانان هم می‌خواستند چنین کنند ولی این آیه آنان را از این کار باز می‌داشت و چون هدف اصلی تقواست، خدا گفت: لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا، وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ یعنی با امتثال از اوامر الهی و خودداری و پرهیز از نواهی، رضا و خشنودی خدا حاصل می‌شود.

ابن عربی، نوشته است: (۳)

در بحث از لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا (۴)

نیل، از الفاظی است که به خدا تعلق نمی‌گیرد و این یک تعبیر مجازی است و منظور از نیل در این جا، قبول کردن است؛ زیرا آن چه که به کسی می‌رسد، اگر موافق طبع و خوشایند او باشد می‌پذیرد و قبول می‌کند و چنانچه آن چیز مخالف باشد و ناخوشایند، نمی‌پذیرد و آن را ناخوشایند می‌شمارد و خلاصه می‌خواهد بگوید: خدای بزرگ، آن چه را که از شما می‌پذیرد. تقواست؛ وَلَكِنْ

۱- ۱. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲- ۲. ابن قتیبه هم نوشته است: خون حیوان قربان شده را در جاهلیت برای تقرب، به‌اطراف کعبه می‌پاشیدند، مسلمانان هم خواستند چنین کنند؛ فانزل اللّه تبارك و تعالی لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا ... نک: تفسیر غریب القرآن، ص ۲۹۳.

۳- ۳. احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۸۳.

۴- ۴. فاعل فعل «لحوم» جمع مکسر است و چون میان فعل و فاعل، مفعول فاصله شده‌است، مذکر آوردن فعل جایز، بلکه بهتر است نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶.

ص: ۱۷۵

يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ.

ص: ۱۷۶

منابع و مآخذ

ص: ۱۷۷

منابع و مآخذ

۱- قرآن مجید: ترجمه آقای مهدی الهی قمشه‌ای، به خط حسن هریسی، سازمان انتشارات جاویدان.

۲- نهج البلاغه، مِن کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ضبط و تحقیق از: الدکتور صبحی الصالح، الطبعهٔ الاولی، ۱۹۸۰ م، دار الکتب اللبنانی، بیروت.

۳- احکام القرآن: ابو بکر احمد بن علی الرازی المعروف بالجصاص متوفای ۳۷۰ ه التزام عبدالرحمن محمد، چاپ مصر، میدان جامع الازهر، در سه مجلد ۱۳۴۷ ه.

۴- احکام القرآن: ابوبکر عبداللَّه معروف به: ابن العربی، متوفای ۵۴۳ ه.

تحقیق علی محمد البجاوی، در چهار جلد، الطبعهٔ الثانیه، مصر، عیسی البابی الحلبی و شرکاه ۱۳۸۷ ه.- ۱۹۶۷ م.

۵- اسرار التکرار فی القرآن: تاج القُراء محمود بن حمزهٔ بن نصر الکرمانی، از علمای قرن ۵ ه. تحقیق از عبدالقادر احمد عطا. الطبعهٔ

ص: ۱۷۸

الاولی ۱۳۹۴ ه.- ۱۹۷۴ م، قاهره، چاپ دار الاعتسام.

۶- اقرب الموارد فی فصح العربیهٔ و الشوارد: سعید الحوری الشرتونی، چاپ بیروت، ۱۸۸۹ در سه جلد.

۷- اقصی البیان فی آیات الاحکام: الشیخ مسعود السلطانی در ۲ جلد، بدون تاریخ.

۸- المفردات فی غریب القرآن: ابی القاسم الحسین بن محمد معروف به: راغب اصفهانی متوفای ۵۰۲ ه. تحقیق و ضبط از: محمد سید گیلانی، مکتبهٔ المرتضوی، طهران.

۹- املاء ما منّ به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات فی جمیع القرآن: ابی البقاء عبداللّه بن الحسین بن عبداللّه العکبری متوفای ۶۱۶ ه، ۲ جزء در یک مجلد دار الکتب العلمیهٔ، بیروت، الطبعهٔ الاولی ۱۳۹۹ ه.- ۱۹۷۹ م.

۱۰- البرهان فی تفسیر القرآن: سید هاشم بحرانی (بحرینی) متوفای ۱۱۰۷ ه. چاپ تهران

۱۱- البیان فی غریب اعراب القرآن: ابوالبرکات بن الانباری، متوفای ۵۷۷ ه. تحقیق از: دکتر طه عبدالحمید طه، در ۲ جلد، چاپ مصر، الهیئهٔ المصریهٔ العامهٔ للتألیف والنشر ۱۳۸۹ ه.- ۱۹۶۹ م.

۱۲- تأویل مشکل القرآن: ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، متوفای ۲۷۶ ه. شرح و تحقیق از: السید احمد صقر- الطبعهٔ الثانیهٔ ۱۳۹۳ ه.- ۱۹۷۳ م، قاهره، چاپ دار التراث.

۱۳- التبیان فی اعراب القرآن: ابی البقاء عبدالله بن الحسین العکبری،

ص: ۱۷۹

متوفای ۶۱۶ ه. تحقیق از: علی محمد البجاوی، چاپ مصر، عیسی البابی الحلبی و شرکاه، در ۲ جلد، بدون تاریخ.

۱۴- تحف العقول: ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، از علمای قرن چهارم هجری، از انتشارات کتابفروشی اسلامیه، بدون تاریخ.

۱۵- ترجمه تفسیر طبری به فارسی: به وسیله علمای ماوراء النهر، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۵۶، ۷ جلد در ۴ مجلد.

۱۶- تفسیر ابی السعود: المُسمَّی «ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم» تألیف ابی السعود محمد بن محمد العمادی ۸۹۶- ۹۵۱ ه.

تحقیق از: محمد محمد عبداللطیف، الطبعة الاولی ۱۳۴۷ ه.- ۱۹۲۸ م- الطبعة المصریة بالازهر الشریف بمصر.

۱۷- تفسیر التبیان: شیخ الطائفه طوسی، متوفای ۴۶۰ ه. تصحیح و تحقیق از: احمد حبیب قصیر العاملی- مکتبة الامین نجف اشرف، افست بیروت، لبنان، در ۱۰ جلد.

۱۸- تفسیر الخازن: مُسمی به لُباب التأویل فی معانی التنزیل، علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به: الخازن، سال تألیف ۷۲۵ ه. چاپ مصر، مطبعه مصطفی محمد، ۷ بخش در چهار مجلد.

۱۹- تفسیر الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ناشر: مکتبة الاسلامیة و مکتبة الجعفری بطهران و دار الکتب العراقیة کاظمیة، افست، مطبعة الإسلامیة در ۶ مجلد ۱۳۷۷ ه..

ص: ۱۸۰

۲۰- تفسیر العیاشی: ابی النصر محمد بن معسود بن عیاش السَلمی السمرقندی معروف بالعیاشی، از علمای قرن سوم هجری، تحقیق و تصحیح از: سید هاشم رسول محلاتی، چاپ اسلامیه، تهران، در ۲ مجلد.

۲۱- تفسیر القرآن العظیم معروف به تفسیر ابن کثیر: اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی، متوفای ۷۷۴ ه. قاهره، مطبعهٔ الاستقامهٔ بالقاهره ۱۳۷۳ ه.- ۱۹۵۴ م، در چهار جلد.

۲۲- تفسیر القرآن العظیم معروف به تفسیر شبرّ: السید عبداللّٰه شبرّ متوفای ۱۲۴۲ ه. تحقیق از: الدکتور حامد حَفْنی داود، طبعهٔ ثالثهٔ، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۷ ه.- ۱۹۷۷ م.

۲۳- تفسیر القمی: ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، از علمای قرن ۳- ۴ ه.

تصحیح و تعلیق از: سید طیب موسوی جزائری در ۲ جلد مطبعهٔ النجف، ۱۳۸۶ ه. ق.

۲۴- تفسیر الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل: معروف به‌تفسیر کشاف، ابوالقاسم‌محمود بن عمر زمخشری، متوفای ۵۳۸ ه. افست تهران، انتشارات آفتاب در چهار مجلد.

۲۵- تفسیر المنار: الشیخ محمد عبده، فراهم آورنده: السید محمد رشید رضا، الطبعهٔ الثانیهٔ، افست، دار المعرفهٔ، بیروت، لبنان، فقط ۱۲ جزء قرآن در ۱۲ جلد.

۲۶- تفسیر «انوار التنزیل و أسرار التأویل»: معروف به تفسیر بیضاوی، ابو سعید عبداللّٰه بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، متوفای ۷۹۱ ه.،

ص: ۱۸۱

مطبعهٔ مصطفی محمد، مصر.

۲۷- تفسیر أسئلهٔ القرآن المجید واجوبتها: محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر الرازی، متوفای ۶۶۶ ه. تحقیق و مقدمه از محمد علی انصاری قمی، چاپ قم، چاپخانه مهر، افست.

۲۸- تفسیر بصائر یمینی: معین الدین محمد بن محمود نیشابوری، بازمانده از قرن ششم هجری به تصحیح دکتر علی رواقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۹.

۲۹- تفسیر ثعالبی موسوم به: جواهر الحسان فی تفسیر القرآن: عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف الجعفری الجزائری، متوفای ۸۷۳ یا ۸۷۵ ه. از انتشارات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات در چهار مجلد، چاپ بیروت، لبنان.

۳۰- تفسیر جلالین: تألیف جلال الدین محمد بن احمد و جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، چاپ مکتبهٔ العلوم الدینیهٔ، بیروت، لبنان، ۱۳۹۹ ه.- ۱۹۷۹ م.

۳۱- تفسیر جوامع الجامع: امین الدین ابوعلی الفضل بن حسن الطبرسی، متوفای ۵۴۸ ه. مقدمه و تصحیح از: دکتر ابوالقاسم گرجی. اسفند ۱۳۴۷، جزء اول از انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران و جلد دوم از انتشارات دانشگاه تهران اسفند ماه ۱۳۵۹ ه. ش.

۳۲- تفسیر رَوح الجنان و رُوح الجنان: معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی، تألیف جمال الدین شیخ ابوالفتوح رازی از دانشمندان قرن ۶ ه.

تصحیح و حواشی از: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، انتشارات

ص: ۱۸۲

کتابفروشی اسلامیه.

۳۳- تفسیر سور آبادی: ابوبکر عتیق سور آباد، ظاهراً تألیف قرن ششم هجری است، چاپ عکسی، چاپخانه علمی، ۱۳۵۳.

۳۴- تفسیر غریب القرآن: ابی محمد بن عبداللَّه بن مسلم بن قتیبه، متوفایِ ۲۷۶ ه. تحقیق از: السید احمد صقر، مصر، دار احیاء الکتب العربیهٔ، عیسی البابی الحلبی و شرکاه، ۱۳۷۸ ه.- ۱۹۵۸ م.

۳۵- تفسیر مجاهد: ابوالحجاج، مجاهد بن جبر الملکی المخزومی، متوفای ۱۰۴ ه. تحقیق و تعلیق از: عبدالرحمن الطاهر بن محمد السورتی، در ۲ جلد، چاپ مجمع البحوث الاسلامیهٔ، اسلام آباد، پاکستان.

۳۶- تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح اللَّه کاشانی، متوفای ۹۸۸ ه.

کتابفروشی اسلامیهٔ، چاپ چهارم، ۱۳۴۷ ش، افست اسلامیهٔ در ۱۰ جلد.

۳۷- الجامع لأحکام القرآن: معروف به تفسیر قرطبی، تألیف ابوعبدالله محمد بن احمد الانصاری قرطبی، متوفای ۶۷۱ ه. الطبعهٔ الثالثهٔ، ۲۰ جزء در ۱۰ مجلد، چاپ دار القلم، عن طبعهٔ دار الکتب المصریهٔ، ۱۳۸۶ ه.- ۱۹۶۶ م.

۳۸- خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید: به فارسی، از کشف الأسرار ۱۰ جلدی، اثر خواجه عبداللَّه انصاری، خلاصه از امام احمد میبدی، برگزیده و نگارش حبیب اللَّه آموزگار، شرکت نسبی اقبال و شرکا، چاپ دوم.

ص: ۱۸۳

۳۹- دائرهٔ المعارف القرآن العشرین: محمد فرید وجدی، چاپ دار المعرفهٔ، بیروت، لبنان، الطبعهٔ الثالثه، ۱۹۷۱ م، در ۱۰ جلد.

۴۰- دلیل مباحث علوم القرآن المجید: محمد العربی الغروزی، منشورات دار الانصاف بیروت، ۱۳۷۵ ه.- ۱۹۵۶ م.

۴۱- الصافی فی تفسیر القرآن: فیض کاشانی از علمای قرن ۱۱ هجری، انتشارات کتابفروشی اسلامیه در ۳ مجلد.

۴۲- فی ظلال القرآن: سید قطب، الطبعهٔ الخامسهٔ، ۱۳۸۶ ه.- ۱۹۶۷ م. و دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان در ۸ مجلد.

۴۳- کشّاف اصطلاحات الفنون: شیخ مولوی محمد اعلی بن علی التهانوی، از منشورات شرکهٔ خیاط للکتب و النشر، بیروت، لبنان، در ۶ جلد.

۴۴- کشف الحقائق عن نکت الآیات و الدقائق: میر محمد کریم، ترجمه حاج عبدالمجید صادق نوبری، چاپ چهارم، ۱۳۵۸ ه. ش.

۴۵- کنز العرفان فی فقه القرآن: جمال الدین مقداد بن عبداللّٰه بن عبداللّٰه السیوری، متوفای ۸۲۶ ه. تحقیق از: شیخ محمد باقر شریف زاده، طهران، مکتبهٔ المرتضویهٔ، ۱۳۴۳ ش- ۱۳۸۴ ق، ۲ جلد در یک مجلد.

۴۶- لسان التنزیل (: زبان قرآن): تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری، به اهتمام دکتر مهدی محقق، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۵ ه. ش.

۴۷- لسان العرب المحیط: ابن منظور، اعداد و تصنیف: یوسف خیاط و ندیم مرعشلی، دار السان العرب، بیروت، در سه مجلد.

ص: ۱۸۴

۴۸- متشابهات القرآن و مختلفه: ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی، متوفای ۵۸۸ ه. از انتشارات بیدار.

۴۹- مجمع البحرین: فخر الدین الطریحی، متوفای ۱۰۸۵ ه. تحقیق از:

السید احمد الحسینی، افست تهران، از چاپ نجف اشرف، از منشورات مکتبهٔ المرتضویهٔ در ۶ مجلد.

۵۰- مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ابوعلی الفضل بن الحسن طبرسی متوفای ۵۴۸ ه.، تصحیح و تعلیق از: سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی اسلامیه طهران، ۱۰ جزء در ۵ مجلد.

۵۱- مختصر من تفسیر الامام الطبری: ابی یحیی محمد بن صُمادح التجیبی متوفای ۴۱۹ ه. تحقیق و تعلیق از: محمد حسن ابوالفرم الزفیتی، چاپ مصر، الهیئهٔ المصریهٔ العامهٔ للتألیف و النشر ۱۳۹۰ ه.- ۱۹۷۰ م در ۲ جلد.

۵۲- مسالک الأفهام الی آیات الأحکام: علّامه جواد الکاظمی، متوفای اواسط قرن ۱۱ ه. تحقیق و تعلیق از: شیخ محمد باقر شریف زاده، کتابفروشی مرتضویه، طهران، بدون تاریخ، چهار جلد در ۲ مجلد.

۵۳- مشکل اعراب القرآن: مکی بن ابی طالب القیسی متوفای ۴۳۷ ه.

تحقیق از: یاسین محمد السواس، دمشق، ۱۳۹۴ ه.- ۱۹۷۴ م.

۵۴- معانی القرآن: ابوزکریاء یحیی بن زیاد معروف به: مراد، متوفای ۲۰۷ ه. تحقیق از: الاستاذ محمد علی النجار، مصر، الدار المصریهٔ للتألیف والنشر، ۱۹۶۶ م در سه جلد.

۵۵- معانی القرآن و اعرابه: زجاج، متوفای ۳۱۱ ه. شرح و تحقیق از:

ص: ۱۸۵

دکتور عبدالجلیل عبده شلبی، از منشورات مکتبة المصریة، بیروت، صیدا، در ۲ جلد.

۵۶- معترک الأقران فی اعجاز القرآن: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تحقیق از: علی محمد البجاوی، دار الفکر العربی، در ۳ مجلد.

۵۷- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن زار: شیخ محمد لاهیجی از عرفای قرن نهم هجری، انتشارات کتابفروشی محمودی.

۵۸- مقدمهٔ تفسیر مرآة الأنوار و مشکوة الاسرار: ابوالحسن عاملی فتوفی، از علمای قرن ۱۱ و ۱۲ ه. چاپ تهران، ۱۳۷۴، چاپخانه آفتاب.

۵۹- منتهی الأرب فی لغة العرب: عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور، از انتشارات کتابخانه سنائی، چهار جلد در ۲ مجلد.

۶۰- نکته‌هایی از قرآن مجید: محمد هادی فخر المحققین، شیراز، چاپ مصطفوی، بدون تاریخ.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹